

پروسه تجانس

تبادل نظریین

سازمان چریکهای فدائی خلق و گروه اتحاد کمونیستی

دقرا اول

توجه

مطالب زیر از صفحه دوازدهم مقاله چهارم این دفتر جا افتاده است

صفحه ۱۲ خط آخر

... سوسیالیسم برسند • لابد رفقا میدانند که مائوتسه دون جامعه چین را جامعه‌ای نیمه مستعمره - نیمه فئودال نامیده و انقلاب چنین جامعه‌ها را انقلابی خاص یعنی دمو - کراتیک نوین برای ساختمان آتی سوسیالیسم میدانند • حال به نکاتی که رفقا برای اثبات برده داری در ایران آورده اند ...

اینک اولین دفتر بحث گروه اتحاد کمونیستی با سازمان چریکهای فدائی خلق در اختیار عموم قرار میگیرد .

گروه اتحاد کمونیستی که از پائیز ۵۲ در روند اقدام با سازمان چریکهای فدائی خلق قرار گرفت بحث های وسیعی را که برای رسیدن به نقطه نظرهای مشترك و وحدت نظری ضروری بود طرح کرد و اکتسون پخش وسیع این نوشته ها و نقد ها را از این نقطه نظر ضروری تشخیص میدهد که این نوشته ها و نقد ها بحث های مطروحه در جنبش انقلابی ایران است و لازم است از طرف همه نیروهای اپوزیسیون مورد برخورد نقادانه قرار گیرد ، تصحیح شود و صیقل یابد . ما در دفترهای آینده مطالب مفصل دیگری در مورد مسائل مورد بحث انتشار داده و تاریخ مختصری از همکاری و روند مبارزاتی و روند اقدام خود با سازمان چریکهای فدائی خلق ، و بالاخره منتفی شدن آن و دلائل نظری و عملی آنرا با برخوردی منقدانه به گذشته منتشر میسازیم . از آنجا که این بحث و برخورد همه جانبه منقدانه هم اکنون در گروه جریان دارد و ممکن است چندی بطول انجامد لازم دیدیم که چاپ و پخش بخشهای بیسن و سازمان (و یا لا اقل بخشهایی از آنرا) تا آنزمان به تعویق نیندازیم . لازم به تذکر است که تحلیلها و نقدهایی که اینک منتشر میشود دربرگیرنده مواضع ما در زمان نگارش آنهاست و چه بسا در روند انتقادی کنونی که در گروه جریان دارد این یا آن برخورد ، این یا آن موضع تفسیر یابد و یا طرف شود .

امید داریم که بنوبه خود موفق شده باشیم به طرح هرچه وسیعتر مسائل مربوط به انقلاب ایران کمک رسانده باشیم .

* * *

نوشته اول (جزوه "درباره انقلاب") در زمستان ۱۳۵۰ برای بحث درونی گروه ما تهیه شده بود و در پائیز ۱۳۵۲ بدون تصحیحاتی که در آن طی بحث‌های درونی بعمل آمده بود و بهمان صورت اولیه در اختیار سازمان چریک‌های فدائی خلق قرار گرفت. عکس العمل اولیه رفقا این بود که اختلاف اساسی با نظرات ما ندارند. تفاوت‌های موجود، از نظر رفقا جزئی ارزیابی شد. پس از دریافت نقد رفقا در بهار ۱۳۵۳، نوشته دوم (ملاحظاتی درباره "درباره انقلاب")، متوجه شدیم که اختلافات موجود چندان جزئی نیستند و لهذا بسرای جلوگیری از پیدایش این تصور که ما نقطه نظرهای آنان را در نقد پذیرفته‌ایم فوراً جوابی آماده کردیم، نوشته سوم (توضیحاتی چند درباره نقد "درباره انقلاب")، که جواب کتبی آنها دریافت نکردیم. بالاخره در زمستان ۵۴ بعنوان ایجاد زمینه لازم برای انجام سلسله مذاکرات و بحث‌ها جزوه مفصلتری - نوشته چهارم، (نظری نقادانه بر "ملاحظاتی درباره "درباره انقلاب") تهیه شد. تمام نوشته‌های فوق بترتیب زمان نگارش در مجموعه حاضر چاپ شده‌اند.

گروه اتحاد کمونیستی

بهار ۵۶

در باره انقلاب

www.iran-archive.com

گروه اتحاد کمونیستی

برای اینکه تعیین کنیم که انقلاب مبین ما چگونه انقلابی است باید در واقع بپردازیم به اینکه مناسبات تولیدی چگونه مناسباتی است - از نقطه نظر تاریخی مناسبات تولیدی و روابط اجتماعی حاصل از آن آریستن چه تحولاتی هستند . این مناسبات تولیدی است که آرایش طبقاتی جامعه معینی را در خود دارد و این آرایش طبقاتی که مولود مناسبات تولیدی است جهت دگرگونی ها و نوع آنها مشخص میسازد .

اگر قبول کنیم که مناسبات امروزه (بر مبنای بحث پیش مربوطه) مناسبات تولیدی سرمایه داری است ، باید بپذیریم که قدرت محرکه تحولات تاریخی در چنین جامعه ای جنگ طبقاتی مشخص می تواند باشد . بعبارت دیگر نیروی تاریخ ساز این جامعه طبقه ایست که این مناسبات بر اساس نیروی آن عمل میکند . سرمایه بعنوان عامل اصلی مناسبات تولیدی سرمایه داری بدون نیروی کار نمیتواند موجودیت داشته و به گردش خود ادامه دهد . پرولتاریا و بورژوازی دو جز اساسی در آرایش طبقاتی چنین جامعه ای را تشکیل میدهند . همه طبقات دیگر جنبی و در خدمت عمل این دو طبقه و بدون رسالت تاریخی در اناساز انقلابند . بورژوازی بعنوان طبقه استثمارگر که نیروی کار را به مزدوری سرمایه میکشاند موجودیتش در حفظ مناسبات سرمایه داریست در حالی که پرولتاریا تنها با در هم شکستن این مناسبات آزاد میگردد . بورژوازی طبقه ماهیتا ارتجاعی و پرولتاریا طبقه ماهیتا انقلابی را تشکیل میدهند . تنها یک طبقه که با تکامل مناسبات تولیدی ، اکثریت کمی مردم اجتماع را تشکیل خواهد داد ، آزاد شدنش بستگی به دگرگونی ریشه ای این روابط دارد . همه طبقات و اقشار دیگر میتوانند با تغییرات در این یا آن جزء (رفورم ها) ارضا شوند و یا بوسیله سیر تاریخ نفی خواهند شد . پرولتاریا که زاییده مناسبات و خود عمده ترین فاکتور آنست نمیتواند بدون تغییرات کیفی و اساسی یعنی جانشین شدن مناسباتی که او در آن رل مزدور و عامل سود آوری نه داشته باشد ، آزاد گردد . تغییر پایه ای این مناسبات ، جدائی نیروی کار از دستاورد کار را از بین میبرد و یا بعبارت دیگر اساس آن چیزی را که در همه نظام های قبل ، مولد از خود بیگانگی بوده اند نابود میکند . نیروی کار از دسترنجش بدین جهت جدا شد که مالکیت خصوصی بر وسائل تولید در تاریخ انجام گرفت . از بین رفتن جدائی مولد از تولیداتش تنها بر اساس از بین رفتن مالکیت خصوصی بر وسائل تولید ممکن است . مناسبات جدید آنچنان مناسباتی است که این جدائی برای پرولتاریا و در نتیجه برای همه افراد جامعه از بین می رود ، آنچنان مناسباتی است که در آن وسائل تولید از آن همه و در نتیجه دستاورد آن همگانی است . این مناسبات با شرکت و رهبری آن تنها طبقه ای که واقعا طالب آنست محقق میگردد . انقلابی که بتواند حاکمیت اکثریت مردم یعنی پرولتاریا را جانشین حاکمیت

سرمایه و مالکیت خصوصی بر وسائل تولید کند انقلاب سوسیالیستی است. انقلاب سوسیالیستی با ملی کردن وسائل تولید متفاوت است. تنها بدنبال از بین رفتن فقر نیست، بلکه بدنبال ساختن آنچه جامع است که در آن فقر بی معنی و نفی شده است. همگانی کردن وسائل تولید بمعنای نفی نتیجه تولید بعنوان کالا، نفی بازار... است. سوسیالیسم مرحله گذاری برای رسیدن به شمار هر کس به اندازه توانائیش و استفاده به اندازه احتیاجش است. در يك جامعه سرمایه داری تنها انقلاب سوسیالیستی است که به از بین بردن استثمار انسان از انسان و به آزادی کامل انسان و به از بین بردن از خود بیگانگی و در نتیجه به خلق انسانیت نوین می انجامد. هیچ طبقه دیگری بجز پرولتاریا در این رابطه واقعا انقلابی نیست.

مرحله رشد نیروهای مولده امروزه در مبین ما ایران، ما را بر آن میدارد که اختلافات روند انقلاب سوسیالیستی در مبین ما را به آنچه که امروزه (فقط از نگاه نظر درجه رشد نیروهای مولده) در کشورهای صفتی پیشرفته ممکن است بیان داریم. به دلیل رشد بالنسبه کمتر پرولتاریا چه از نقطه نظر تعداد و چه از نظر کیفیت عناصر (کار و تجمع در صنایع عظیم، سر و کار داشتن بسا مدرن ترین وسائل کار و رشد هیبتی و ذهنی نیروهای اجتماعی) نباید دچار الگوسازی و سکتاریسم شویم. در مبین ما تنها پرولتاریای اصیل در انقلاب شرکت نمجوید و انقلاب سوسیالیستی لزوما بلافاصله و در مرحله اول به تسخیر ماشین دولتی و نابود کردن آن و برقراری دیکتاتوری پرولتاریا نمی انجامد (دیکتاتوری پرولتاریا بمعنای اعمال قدرت سیاسی طبقه و نه اعمال قدرت يك حزب نمایند). به دلیل وجود اقشار وسیع میانه مانند دهقانان و زحمتکشان ده و اقشار زحمتکش دیگر و همچنین وسعت کمی و قدرت کیفی اقشاری از خرده بورژوازی، روند انقلاب سوسیالیستی میتواند از برقراری مرحله دموکراتیک که در واقع پله ای برای به قدرت رسیدن پرولتاریاست بگذرد.

احتمالا اگر بر اثر بحرانهای شدید اقتصادی و یا مسئله ای مانند جنگ که نارضائی ها و پریشانی ها را بطور ناگهانی تشدید کند و نیز آمادگی سازمانی و انقلابی مارکسیست ها، امکانات تسخیر قدرت دولتی زودتر از زمانی که رشد نیروهای مولد و طبقه کارگر طلب میکرد فراهم آید، میتواند مرحله دموکراتیک انقلاب سوسیالیستی حتی طولانی شود.

۱- کارگران - امروزه در میهن ما جنبش آگاه کارگری وجود ندارد، یعنی خواستها و مطالبات طبقاتی کارگران بوسیله سازمان سیاسی طبقه، و در شعارها و تظاهرات تنظیم شده و رهبری شده ای با هدف انقلابی مطرح نمی‌شود.

در عرض ۱۰ سال اخیر بیش از چند اعتصاب و تظاهرات کارگری بوقوع نپیوسته است. این اعتصابات و تظاهرات خود بخودی بوده، بطور عمدتاً شمار سیاسی طرح نکرده، در محدوده يك کارخانه یا موسسه یا کارگاه محدود مانده و زمان بسیار کوتاهی به طول انجامیده است. بطور کلی این اعتصابات و تظاهرات با ارباب و تطمیع، و رادیکالیزه‌ترین آنها با یورش نظامیان شاه، در هم کوبیده شده است، نقطه اوج این اعتصابات، اعتصاب کارگران نفت و اعتصاب و تظاهرات کارگران جهان چیت می‌باشد. تداوم نسبی اعتراضات کارگری اخیراً موبد زمینه نسبی بالنسبه آماده، وضع زندگی ناهنجار زحمتکشان و همچنین بوحود آمدن جو سیاسی جدید است.

صفت مشخصه همه این اعتصابات و تظاهرات، خود بخودی بودن آن، محدود بودن دامنه آن در يك منطقه کم وسعت، زمان بسیار کوتاه ادامه آن و عدم رابطه با کارگاه‌ها و کارخانجات دیگر بخاطر جلب همبستگی کارگران دیگر می‌باشد.

فقدان سازماندهی، تعیین سیاست کلی این اعتصابات از قبل، عدم آمادگی در مقابل رسوخ پلیس و یا یورش نالیامیان و... باعث شده است که رژیم بتواند براحتی آنان را در هم شکسته و حتی از پخش خبر این خیزش‌ها جلوگیری کرده و لذا فعالیت‌های فوق اثر مهم سیاسی در توده‌های کارگری بجای نگذاشته است. سلسله تظاهرات کارگری اگرچه توبد حرکتی را در توده‌های کارگر ایران می‌دهد لیکن نباید آنها را با جنبش آگاه کارگری انقلابی اشتباه کرد. حرکت‌های امروز حتی در حد جنبش‌های توده ای و خود بخودی کارگری نیست و هنوز ابتدائی ترین مرحله را در مقطع جدید (پس از دوران مصدق و فعالیت حزب توده) سیر میکند.

رژیم شاه علاوه بر اعمال ترور فاشیستی بوسیله دستگاه‌های پلیسی و ارتش، با براه انداختن يك کارزار تبلیغاتی وسیع و آراستن سندیکاهائی تحت نظر سازمان امنیت، سعی دارد کنترل کامل کارگاه‌ها و کارگران را بدست گیرد و جنبش کارگری آینده را در کانالهای شبه سندیکائی به بنسند بکشد. اصل سهیم کردن کارگران در سود کارخانه‌ها و طرح بنیبه‌های اجتماعی، جزئی از کارزار تبلیغاتی رژیم برای تحمیق توده‌های کارگراست. این بدان معنی نیست که رژیم ضد کارگری شاه در آینده نیز نخواهد توانست رفورم‌هایی را در زمینه تغییر وضع کارگران اجرا کند، بلکه بایسن معنی است که تا امروز شمارهای فوق تنها برای تحمیق و انحراف کارگران بوده و رفاهی در این زمینه بوقوع نپیوسته است. مضافاً باینکه رژیم بنا بر ماهیت طبقاتی خود نمیتواند گامی اساسی در این زمینه بردارد.

تسلط رژیم پلیسی در کارخانهها و کارگاهها به درجه ایست که کار سیاسی، ترویجی، تبلیغی و تشویلاتی وسیع میان کارگران غیر ممکن شده است.

ما در سازمانها و گروه های انقلابی به بسیاری از عناصر انقلابی بر میخوریم که پس از سالها کار سندیگائی در میان کارگران، عدم امکان باروری کار را در شرایط حاضر در یراتیک دریافتند و دست به زمینه سازی از مجراهای دیگر کار سیاسی انقلابی زدند. اگرچه نمیتوان این مثال ها را به همه محیط کارگری بطور مطلق گسترش داد، لیکن اینهمه کفکی برای شناخت جو سیاسی امروز در زمینه کار با کارگران است.

بطور خلاصه میتوان گفت که ضرورت کار در میان توده های کارگر بیش از پیش وجود داشته لیکن رسوخ در میان آنان و کار وسیع و سیستماتیک سازمانی مینایست از برزخ تدارک زمینه ساز انقلابی بگذرد. آنچه که امروز در دستور کار دراز مدت گروه های پیشرو انقلابی قرار میگیرد سازماندهی سیاسی انقلابی در میان کارگران میهن ما از طریق جلب آملهترین عناصر برای هسته سازی مخفی و از این طریق بردن عامل آگاه بمیان توده های کارگر است. تنها مبارزه آگاه و انقلابی کارگران است که در روند خود به سازمان پیشاهنگ طبقه (حزب) انجامیده و تنها تحت رهبری چنین سازمانی است که جنبش انقلابی کارگری و انقلاب سوسیالیستی به نتیجه خواهد رسید.

با فقدان جنبش کارگری وسیع خود بخودی در ایران، عناصر آگاه انقلابی باید مشخص کردن و تحلیل دقیق از این فقدان را در دستور کار فوری خود قرار دهند و در تشکیلات و یراتیک انقلابی در رفع نقصان ها کوشش کرده و آمادگی کار سیاسی انقلابی در توده های کارگران را در خود از پیش فراهم آورند.

۲ - دهقانان - قبل از شروع اصلاحات ارضی ، همراه با گسترش زمینه فعالیت سرمایه داری جهانی که منجر به فراهم شدن زمینه های مادی برای بسط روابط سرمایه داری در ایران شد ، مالکینی که به مزیت و سود آوری بیشتر این روابط پی بردند کوشش هایی برای بسط این روابط در املاک خود بعمل آورده بودند . بعلاوه بعضی از سرمایه داران^۵ ، سرمایه های خود را در امور کشاورزی به جریان انداخته بودند . بطوریکه در بسیاری از دهات تصمیم گیری در مورد نوع محصول عمده بر پایه احتیاج بازار میشد (تولید کالای) و نه نیاز ساکنین . سرمایه داری جهانی ، برنامه های اصلاحات ارضی و سد سازی و سرمایه گذاری های خارجی و داخلی را در جهت تسریع این پروسه بکار بست .

انقلاب سفید از دو جهت در مناسبات اقتصادی و اجتماعی روستاهای ایران تاثیر گذاشته است . برنامه محوری انقلاب سفید ، یعنی اصلاحات ارضی بکمک مواد دیگری که بر خواهیم شمرده ، توانسته است تسریع عمده ای در پروسه توسعه شیوه تولید و مناسبات سرمایه داری (در نقاطی که عملی شده است) بوجود آورد . نقاط بسیار وسیعی که مستقیماً مورد عملکرد اصلاحات ارضی نبوده اند (بدلائل مکانیزه بودن یا تظاهر بآن ، تقلبات و پارتی بازی های مختلف مالکین ، محدودیت ، دور افتادگی و غیره) نیز از این برنامه - منتها به نحو دیگری - متاثر شده اند (مناسبات اجتماعی) . قسمتهای دیگری از این برنامه ها منجمله سپاه دانش ، سپاه بهداشت ، سپاه ترویج و آبادانی و بالاخره سپاه دین ، وظیفه سه گانه ای را بعهده داشتند : وظیفه اول ، رخنه دادن مامورین رژیم به اعناق جامعه و دربرافزاده ترین روستاها و توسعه و تحکیم سیستم حکومتی برای کنترل این مناطق بود . وظیفه دوم کمک به تسریع پروسه بسط تولید سرمایه داری ، و بالاخره وظیفه سوم عملکرد بعنوان ارگانهای تبلیغاتی رژیم بود . در هر سه مورد فوق رژیم موفقیت هایی داشته است . در مورد کنترل روستاها ، اکنون وضع به صورتی در آمده است که رفت و آمد در اغلب روستاها ، برای افراد بیگانه ، بدون جلب توجه مامورین رژیم کاری بسیار مشکل شده است .

بطور کلی میتوان گفت که شروع این اصلاحات در ابتدا توهم بهبود شرایط ، بیش از حد واقع را ، در بین روستائیان بوجود آورد و اقدام ضد انگیزه ای مهمی بشمار صرف . بتدریج که ماهیت واقعی برنامه ها روشن تر شد ، دهقانان این نکته را دریافتند که فقط قشر خاصی از آنان از این برنامه منتفع میشوند . این قشر که در شرایط فعلی منتفع میشود تبدیل به پشتیبان فعلی رژیم فعلی شده است . بوجود آوردن این قشر خود یکی از اهداف رژیم بود . بعبارت دیگر بجای یک ارباب حامی رژیم سابق ، امروزه در بسیاری از دهات ، قشری از دهقانان مرفه حامی رژیم وجود دارد . در کنار این قشر مرفه ، توده وسیع دهقانان کم زمین و بی زمین قرار دارند که اصلاحات ارضی

نه تنها وضع آنان را بهبود بخشیده است بلکه در مورد عده‌ای از آنان تضمین نسبی سابق را در مورد فاکتورهای مورد نیاز (آب و بذر) از بین برده است. عده کثیری از اینان و منجمله خسروش نشیقان، یا هم اکنون بصورت کارگران کشاورزی در آمده و از روابط سنتی و وابستگی (۱) به زمین جدا شده‌اند و یا در زیر بار جدا خواهند شد (البته عده کثیری به شهرها به بازار فروش نیروی کار یا زاغه نشینی می‌پیوندند که خود مبحث دیگری است) .

در چنین شرایطی با وجود آنکه تعداد دهقانان کم استطاعت و بی زمین بیشتر از دهقانان مرفه است، مصلحتا اگر کار خلاق سیاسی در میان آنان نشود مدت‌ها طول خواهد کشید تا دهقان کم استطاعت فعلی، که انگیزه اولیه او مبنی بر بدست آوردن قطعه زمین تا اندازه‌ای (و بصورت انحرافی) تخفیف یافته بتواند خود بخود چهره رژیم را از وراء مناسبات تولیدی جدید ببیند . تشخیص جانشینی ژاندارم و نمایندگان دیگر رژیم بجای ارباب، که واقعیتی است، همیشه برای او بسهولت ممکن نیست و تشخیص اینکه بی آبی و نبودن بذر کافی و وجود انواع آفات و بیماری‌های بی درمان طبیعت نیست و در اثر کوتاهی رژیم است، بدون بهره‌گیری از آموزش‌گاه‌های سیاسی ورزیده، در يك جو سیاسی مساعد میسر نیست. در وضع مشخص کنونی بعلت موفقیت نسبی برنامه‌های رژیم، بعلت بسط تسلط رژیم حاکم، بعلت عقب ماندگی نسبی جامعه روستائی و بالاخره بعلت تصور سازمان‌های سیاسی رگدشته، خیزش‌های دهقانی کمتر از حدی است که شرایط بسیار بد زندگی مادی آنها حکم میکند. این خیزش‌ها انفرادی، کم دامنه و سازمان نیافته‌اند و بسرعت توسط عمال رژیم سرکوب میشوند. مصلحتا همانطور که گفتیم بخاطر وجود این حقیقت که زندگی در دهات — برای اکثریت روستائیان واقعا غیر انسانی است و بخاطر اینکه سرمایه در گسترش خود درجه استثمار را تشدید خواهد کرد و تضادهای بین روستائیان و زحمتکشان ده با طبقه حاکمه شدت خواهد گرفت و همچنین بخاطر برده شدن عامل آگاهی به دهات توسط کارگرانی که پیوند نزدیک با دهات دارند، ممتقدیم که دامنه خیزش‌ها وسعت خواهد یافت. اینکه این شورش‌های دهقانی به چه دستاورد هائی نائل خواهد شد بستگی به عوامل مهمی دارند که ریشه همه آنها فقط در ده نیست. این عوامل: موفقیت یا شکست رژیم در برنامه‌های اقتصادی (صنعتی — کشاورزی — خدمات) و میزان موفقیت سازمانهای انقلابی رزمنده در تبلیغ سیاسی (مسلحانه و غیر مسلحانه) و سازماندهی وسیع و بسیج قوه‌هاست. در شرایط کشورهای نظیر ایران، پیروزی خیزش‌ها در شهر و ده بهم وابسته است. اگر یکی پیروزی بدست آورد تاثیر مهم بر دیگری خواهد گذاشت و بهمین طریق عدم پیروزی منعکس میشود. در شرایط بسط سرمایه‌داری جدا کردن استراتژیک شهر و دهتظار در گام‌تیم^{ست}

(۱) وابستگی این دهقانان به زمین را با پیوستگی سرفه‌ها به زمین نباید اشتباه کرد.

۳- دانشجویان دانشگاه‌های ایران پس از دوران فترت نسبی (از اواخر ۳۴۲ تا ۴۹) بار دیگر فعالیت‌های وسیعی را آغاز کرده‌اند. اختصابت، میتینگ‌ها و فعالیت‌های دانشجویی که پس از سالها خاموشی نسبی، عمدتاً با طرح مطالبات صنفی آغاز شده بود در روند عمق سیاسی جدیدی یافت. دانشگاه‌های ایران بعنوان مراکزی از مقاومت و مبارزه در فعالیت سیاسی مردم ایران مقامی برجسته دارند. مبارزات چند سال اخیر بدرستی نشان داد که عناصر آگاه این تشر بدرستی لزوم بکار بردن شیوه‌های جدید مبارزه را درک کرده‌اند و ضعف ظاهری دوران فترت نسبی نه بدلیل سرکوب گانل بوسیله ارتجاع و یا توافق توده‌های دانشجویی با رژیم شاه، بلکه بعلمت انتقال انرژی مبارزاتی به قطب‌های جدیدی بوده‌است. امروزه جنب و جوش اعتراضی و مبارزه دموی کراتیک طنی بیش از هر کجا در دانشگاه‌ها به چشم میخورد. شرکت عناصر آگاه دانشجویی در مبارزات مخفی انقلابی (مبارزات مسلحانه چریکی) و حتی عمل مستقیم برای کمک به مبارزان دلیل پتانسیل آماده در این قشر است. جنبش دانشجویی ایران با حفظ خصوصیات ضد امپریالیستی و ضد ارتجاعی خود و با شرکت مداوم و وسیع در مبارزات مردم، زمینه ساز عناصری بوده است که باین اصل دست یافتند که مبارزات مردم بر مدارهای سابق و در محدوده گذشته (طنی - پارلمانتر - یستی) تنها جنبی و غیر موثر است و در مرحله فصلی بزودی سرکوب خواهد شد. تلاش و کوشش مبارزاتی این عناصر با عمق و مضمون جدید در مبارزه مخفی و کار انقلابی تأثیراتی همه جانبه در مبارزه طبقات و اقشار اجتماعی داشته و بخصوص با شرکت در مبارزات مسلحانه و تدارکی انقلابی تبلور گشته است. دانشگاه کماکان از نقطه نظر مبارزات سیاسی نقش بسیار مهمی را بازی میکند.

۴ - با رشد روابط سرمایه داری در شهرها و دهات، طبیعتاً احتیاج طبقه حاکمه به کارهای تحصیل کرده و فنی روبه تزايد میگردد. خواست جلب روشنفکران و تحصیل کرده ها و اراضی کردن تا حد ممکن بوروکراتها و تکنوکراتها و فراهم آوردن امکان رفاه نسبی برای اینان از یکطرف و تامین زندگی راحت و رفاه هر چه بیشتر برای ارتشیان، پلیس، کارمندان دستگاه های نظامی و امنیتی بخاطر ضرورت اعمال قهر و ترور ارتجاعی از طرف دیگر بیشتر میشود.

خرده بورژوازی تجاری نیز در دامن رسوخ و رشد روابط سرمایه داری برای خود افق سود بیشتر را متصور است و تا مرحله پولاریزه شدن که ورشکستگی و عدم استقلال مالی را برای او به همراه می آورد همواره در فکر رشد خود به تشریف تر و صعود به دایره بورژوازی بزرگ است. این یک اصل کلی در مرحله رشد و شکوفائی سرمایه داری است. در حالت مشخص میهن ما، واردات کالا های مصر و کالا های سرمایه ای سرمایه داری جهانی و عدم امکان رقابت بازاری، در همان اوایل مرحله ورشکستگی بخشی از خرده بورژوازی را ایجاد میکند. ورشکستگی های برخی از بازرگانان در سال های گذشته از این جمله اند. سپس با رونق بازاری مرحله بعد و ازدیاد تقاضا در سطح ملی، در کادر خرده بورژوازی رونق نسبی را باعث میشود که آنهم در ترس قطعی شدن و انحصاری شدن که از خصوصیات مرحله بعدی است بسیار مدو و کم رنگ میشود و در نتیجه این تشرخرده بورژوازی، معترض و سیاسی است ولی در هر مرحله مشخص میتواند موضعی مخالف موضع گذشته خود داشته باشد. در زمان بحران بازار معترض، در زمان رونق آن خاموش است.

از ارتشیان، پلیس، کارمندان امنیتی یا کارمندان دارای مشاغل بالا و گروه های بخدمت در آمده تحصیل کرده ها و خرده بورژوازی بهره مند تجاری (از ستره کمپادورها) که بگذریم، رژیم تا کنون موفق به جلب و جذب دیگر اقشار خرده بورژوازی مانند معلمان، کارمندان حزب، کسبه و پیشه وران و غیره نشده است.

در مورد لایه های مشخصی از خرده بورژوازی، بخصوص مسائل روئنائی موثر واقع شده اند. یعنی اگرچه روابط و مناسبات تولیدی سرمایه داری در ایران، در مراحل فعلی بخاطر ماهیت و ضرورت رشد خود به دستگاه وسیع بوروکراتیک احتیاج دارد تا نظم جدید را سامان دهد و باین خاطر میبایست به جلب این گروه های انسانی بپردازد، لیکن محیط رعب و وحشت، عدم وجود اطمینان به زندگی آینده، ارتشاء و نا حق، پارتی بازی و زور در همه مدارج از بالا به پایین، هرج و مرج خصلتسی روابط اجتماعی، اقتصادی سرمایه داری، عدم نظم و برنامه و طو بالنسبه عادلانه در پروسه بهره روری و بخشش، باعث میشود که ناراضیاتی بالقوه در این گروه های انسانی نیز رشد کند. فشار و توسعه ظلم و نا امنی بعدی است که این گروه های انسانی خود را بیدفاع در مقابل قدرت قهریه می بینند. ولی

سرکوبی جنبش وسیع توده ای - سیاسی - علفی گذشته که با شرکت اینان در سالهای ۳۰ در جریان بود باعث دمورالیزه شدن آنان گشته و بنا به ماهیت طبقاتی خود و از لحاظ سرگشتگی و دوگانگی آلترناتیوی برای وضع سیاسی امروز ندارند . رادیکالیزه شدن عناصری از آنان به پیوستگیشان بسه گروههای مبارز و انقلابی میانجامد .

هـ - بطور کلی میتوان گفت که ارتجاع تا دندان مسلح با همه قدرت بر جهت سرکوب هر کوشش و حرکت توده مردم قدم برمیدارد و امروزه از شورشها و طغیانهای پرمایه سند یگانی و از خیزشها و مبارزات بهم پیوسته و سازمان یافته توده ای در میهن ما خبری نیست. حرکتها و کوششهای خود بخودی، کم دانه و مسالمت آمیز بوده و قهر نظام پلیسی مسلط بر تمام شئون مردم به سادگی موفق به درهم شکستن آنها میشود. این مسئله هر گروه و سازمان مترقی و انقلابی را وادار میکند که در پی تجزیه و تحلیل اوضاع سیاسی و اجتماعی امروز بر آید و علت یا علل وضع موجود را یافته و بر این پایه برنامه، تاکتیکها و استراتژی خود را در خدمت اهداف خود تعیین کند. سؤالاتی که در مقابل عناصر آگاه انقلابی قرار میگردد اینست که آیا بدون حرکت شدید در خود طبقه میتوان انتظار خیزش انقلابی از طبقه را داشت؟ آیا بدون چنین حرکتهایی مثلور در اعتراضات و اعتصابات پرمایه خود بخودی، بطور وسیع بسیج و مبارزه سیاسی توده های کارگری ممکن است؟ طبقه ای که حتی دست بمبارزه ترید بیونویو- نیستی نمیزند چرا و بر چه اساس حاضر خواهد بود بمیدان مبارزه قلمی انقلابی وارد شود؟ آیا ابراز این مسئله که "انقلاب به رهائی او میانجامد" قبل از اینکه اساسا او ضرورت و امکان رها شدن را از زندگی روزمره خود حس کرده باشد، میتواند برای جلب او موثر واقع شود؟

برای جواب به این سوال باید به سؤالات دیگری جواب داد. مهمترین سوال مقدماتی در جهت علت یابی اجتماعی این است کسبه اساسا چرا توده های زحمتکش دست به شورش و خیزشهای پی در پی، دست به اعتراضات و اعتصابات نمیکنند؟ آیا بدینجهت که فشار اقتصادی بر آنان و خانواده شان بطور قابل لمسی تخفیف یافته است؟ از رفاه نسبی، دستمزد کافی، بیمه، ساعات کار محدود و... بزر خوردارند؟ شرایط حیوانی و خشن کار از بین رفته است؟ ترس از بیکاری تخفیف یافته است؟ آیا کارگران میهن ما از دستمزدی که بتواند حداقل رفاه آنانرا تضمین کرده، امکان زندگی بدور از گرسنگی را برای آنان و خانواده شان بوجود آورد بهرمنندند؟ بیشک پاسخ بتمام این سؤالات منفی است. (در قسمت تحلیل اوضاع اقتصادی و مناسبات تولیدی و وضع مابقات "در بخش مربوط به کارگران مسئله فقر و گرسنگی شدید و استثمار بیرحمانه زحمتکشان خواهد آمد.) بنا براین اگر جواب سوالهای بالا منفی است بجهت مردم و در پیشاپیش آنان زحمتکشان دست به طغیان نمیکنند؟ به نیروی خود سازمان نمیدهند؟ خواستهای بلافاصله مادی و مطالباتی خود را با پشتوانه توده ای مطرح نمیسازند؟

در جهت بدست آوردن حقوق خود به فعالیتهای سیاسی - سندیکائی نمیردازند؟ چرا از شورشها و اعتصابات کارگری بطور وسیع خبری نیست؟ باید گفت که در سالهای اخیر در این کارگاه یا آن کارخانه یا موسسه بطور پراکنده و خودبخودی و محدود، گروههایی از کارگران و اقشار مختلف زحمتکش مطالبات خود را مطرح کرده بمیدان آمده و قربانی های فراوان داده اند، لیکن نتیجه قابل ملاحظه سیاسی و اقتصادی کسب نکرده و کوششها و قربانیها بنظر شرکت کنندگان در اعتصابات بی تاثیر بوده است. این پند از در میان اعتصاب کنندگان و معترضین رخنه کرده است که ناتوان و ضعیف هستند و نیروی ارتجاع قدر قدرت است. خاموش شدن مرحله ای آنان انعکاس عدم آگاهی و شکست و ناتوانیشان است. (از چرخه قشریندبهای جدید و دیدن امکان رفاه نسبی برای برخی از بخشها بطور محدود، با ازدیاد امکانات کار و رشد نسبی سرمایه داری و بالارفتن دستمزدها در قسمتهای مختلف تولیدی یکی از دلایل مهم است ولی دلیل دیگر عامل مهمی است که در فوق بیان شد.) (X)

اینکه علت شکست و سرکوب عدم وجود آنچنان سازمان و تشکیلات رهبری کننده انقلابی است که

بتواند انرژیهای پراکنده را بفرمی متناسب با محیط پلیسی جمع کند، آگاهی و سازمان دهد و جهت بخشد و این نیروی عظیم را بطرز موثری که از سرکوب و حمله نابود کننده دشمن تا حد مقدور مصون بدارد، بمبارزه بکشد ابراز واقعیتی است - ولی این ابراز سوال اساسی عدم شرکت توده های وسیع بطور مداوم در جنبشهای خودبخودی مطالباتی را جواب نمیدهد. عدم وجود آنچنان سازمان پیشاهنگم طبقه، خود مولود عدم تشخیص و درک درست نیروها و عناصر پیشرو در مراحل مختلف تاریخ چندین دهه اخیر مینما، علت این عناصر بجهت روابط اجتماعی و فرهنگی، وجود شرایط ترور و اختناق کم نظیر برای رسوخ در توده ها است. سازمانهای سیاسی طرفدار طبقه کارگر و یا ضد ارتجاعی و ضد امپریالیستی بهترین زمان رسوخ در طبقات و اقشار آماده و طرح شعارهای درست و سازماندهی آگاه ترین عناصر آنها را در گذشته از دست داده اند. دنباله رویهای بی چون و چرای ایشان از استراتژی و سیاست کلی یک کشور دیگر (حزب توده از شوروی)، برخورد کم دامنه شان بمسائل ضد ارتجاع و مبارزه طبقاتی (جبهه ملی و حزب توده)، و عدم تجربه انقلابی در کنار اشتباهات و تاکتیکهای نادرست و شناخت سطحی از مشکلات تغییر اجتماعی، آنانرا به شکست کشانید (+). نتیجه اینکه ارتجاع زمان کافی برای قدرتمند شدن خود بدست آورد و زمام امور را بدست گرفت. قدرت ارتجاع و ضعف اپوزیسیون در رودررویی های مختلف آشکار گشته و استحکام مواضع ارتجاع را باعث گشته. در هر رودررویی ناسا - موفق با دشمن برای شرکت کنندگان در یک حرکت خودبخودی این تصور پیش میاید که دشمن قدر قدرت

(X) ما در اینجا بیشتر بر روی نکات سیاسی و تاریخی و سیر مبارزه طبقاتی و ضد امپریالیستی، تاثیر فقد انهای فراوان گذشته در روند این مبارزات تکیه میکنیم.
(+) برای توضیح بیشتر در مورد گذشته جنبش کمونیستی ایران به بخش مربوطه مراجعه شود.

و نیروهای متعرض بی سلاح و ضعیف اند و ضعف را در گونه عملکردهای غیرمتر خود بدلیل عدم آگاهی سیاسی نمیتوانستند ببینند و در این روند ، بینش شکست خوردگی هر چه بیشتر حاکم میگشت . در حقیقت تا زمانیکه دو طرف در يك چنین نسبتی بسر میبرند نتیجه ای جز این پیش نیاید . یعنی تسایر زمانیکه دشمن مسلح ، متمرکز ، بانقشه و هدف و قدرت حکومتی و مالی در يك طرف و توده های از مردم با شیوه طنی یا نیمه طنی ، بدون رابطه و نقشه ریزی کامل و دراز مدت و بدون قدرت نظامی و مالی در طرف دیگر قرار دارند ، همواره برای دشمن ممکن است هر طغیان و خروجی را درهم شکند ، يك احتصاب محدود یا حتی چند فقره از آن نمیتواند تعادل او را برهم زند . او را بحدی ضعیف کند که دچار پریشانی و هرج و مرج داخلی گردد .

بنا بر این عدم وجود جنبش کارگری با قدرت ، حتی در حد جنبش خود بخودی وسیع نه در مسئله رفاه ناگهانی و ارضاء کننده و نه در عدم آگاهی مطلق توده های کارگری بمنافع مطالباتی و صنفی خود است . جنبش ضعیف کارگری امروز مهین ما در سالهای ۲۰ و ۳۰ آگاهی (نسبی) خود را به خواسته های خود نشان داده است . اگرچه رسوخ تبلیغات و فرهنگ منحط رژیم بعنوان يك فاکتور ذهنی مهم بر توده های مردم و از آنجمله توده کارگر تاثیر گذاشته است ، لیکن عدم تحرك وسیع کارگران تنها بر این فاکتور ذهنی که انعکاس عینیت زندگی آنها نیست متکی نمیباشد . عامل مهمی که در کنار ویژگیهای رشد سرمایه داری در ایران و تاثیرات آن بروی توده های کارگری باعث عدم تحرك و روی آوری توده های کارگری بمبارزه سیاسی میشود فاکتورهای عینی و تاریخی است ، یعنی شرایط مادی زندگی و تجربیات تاریخی مبارزات .

شکست تاریخی جنبش و محیط ترور و اختناق بینظیر در ایران و احاطه پلیسی از یکطرف و تجربه ماندگار توده های زحمتکش از فعالیت های بی سرانجام سالهای ۳۰ از طرف دیگر علت اصلی مشکل نمودن کار سیاسی در میان توده های کارگری و عدم تحرك کافی آنان در امور مربوط بمبارزه اقتصادی و سیاسی است . هر سازمان یا گروهی که بخواهد در کار انقلابی میان توده های زحمتکش توفیق یابد باید بستهای گذشته و حال را بشکند . باید ضمناً امکان مبارزه و ضربه زدن بفرزیم ، امکان فعالیت و کشف شدن را نشان دهد . اطمینان بر این اصل را که با آنان و در میان آنان و بخاطر آنان مبارزه میکند بوجود آورد . علت ناتوانی سنتی سازمانهای سیاسی را در مبارزه برای توده ها روشن کند . اصل ناتوانی توده و قدر قدرتی رژیم را در پرتیک انقلابی بی اساس سازد .

ممکن است گفته شود که فاکتورهای فوق نیز ذهنی هستند . لیکن باید بیان شود که این فاکتورها انعکاس بلافاصله عینیت تاریخی و مرحله مبارزات توده کارگراست . مطلق کردن نادرست قدرت رژیم و ضعف خود در ذهن نتیجه يك سلسله مبارزات ناکام کارگری است . محیط ترور و وحشت و قدرت رژیم

حاکم فاکتورهای عینی اند و عدم وجود آلترناتیو و سازمانی که بتوان به آن اطمینان و تکیه داشت نیز همینطور. ولی این مطلق کردن از نظر تحلیل علمی نادرست است، دلیل فقدان درک سیاسی و عمیق توده است و نمیتوان آنرا با موعظه "علمی" و ابراز این مسئله که با همه شکستها، با همه سرچوردگی ها، با همه ضعفها، ضعف توده مطلق و قدرت رژیم هم مطلق نیست، توده را از پندار نادرست باز داشت. تنها پراتیک انقلابی عناصر پیشاهنگ انقلابی است که میتوانند بسیاری از سدهای ذهنی و عینی را بشکند و بجلب توده بمبارزه بیانجامد.

نکات اساسی را یکبار بدنبال هم مطرح میکنیم: بدون حرکت و تکانهای درون طبقه، رسوخ و سازماندهی جنبش انقلابی میسر نیست. علت عدم تحرك شدید در جوامع بطور کلی میتواند به علت شرایط مادی طبقه (مرحله ابتدائی تکامل نیروهای مولده و عدم رشد کافی آن - عدم وجود طبقاتی که حامل تغییرات انقلابیند - اصل بهره‌وری اجتماعی و تعادل طبقاتی در زمینه رفاه اجتماعی و...) باشد. شرایط عینی و ذهنی مختلف دیگر (وجود ترور و حاکمیت پلیسی - عدم وجود آلترناتیو انقلابی سازمان و برنامه انقلابی - عدم آگاهی حتی در مدارج ابتدائی - تسلط سیاست منحرف فرهنگی و تبلیغاتی - عدم وجود نارضایتی قابل لمس) باشد. ما معتقدیم که در ایران شرایط مادی انقلابی وجود دارد. اینکه این واقعیت در صورت آشنا برای ما تظاهر نمیکند بدلیل پروسه شکست و ناکامی جنبش، عدم اطمینان توده بمبارزه موفقیت آمیز، و وجود ترور پلیسی بهمنظیر و حاکمیت فرهنگ ضحط ارتجاعی است. بدون جنبش خودبخودی امکان کار وسیع در طبقه وجود ندارد. برای جلب توده و سازماندهی ابتدائی، محیطی ضروری است که عناصر بتوانند لااقل تماس مستند خود را با توده حفظ کنند و توده ها آمادگی جذب داشته باشند. یک چنین محیطی بدلیل تاریخ سیاسی چند دهه اخیر - مسئله امپریالیسم و نقش سیاسی - اقتصادی - استراتژیک ایران در برنامه جهانی امپریالیستها - عدم اطمینان توده و اصل احساس ضعف خود و قدرت پنداشتن رژیم - محیط پلیسی بهمنظیر امروز میهن ما وجود ندارد. در نتیجه یا با بد منتظر جنبش خودبخودی و تکامل و رشد آن بسوی جنبش سیاسی و از بین رفتن یا تضعیف حاکمیت پلیسی ماند و یا با شکستن بستهای که بطور عمده علت اساسی جو سیاسی فوق است با یک حرکت ضروری محیط را آماده تر کرد و آمادگی و تدارک لازم را برای محیط آینده برای کار وسیع و جهت دادن بمبارزات کارگری و از آن طریق تشکیل حزب کمونیست دید.

ما قبل از اینکه از روشهای ضروری انقلابی و چگونگی کار و برنامه آینده صحبت کنیم لازم میدانیم مختصراً نظریات خود را در مورد پروسه ساختمان حزب کمونیست ایران ابراز داریم تا در قسمت‌های بعدی بتوانیم بر اساس این یا آن روش، این یا آن فرم از مبارزه را در سایه طرح فوق ارزیابی کنیم. حزب کمونیست ایران از پروسه مبارزات کارگری بیرون میاید و حاصل تعهد یا توافق عناصر روشنفکر بر روی یک

برنامه آماده و شمعش نیست. منظور ما در اینجا سازمان کمونیستی منحصرأ متشکل از عناصر پیشاهند نیست. يك چنین سازمانی شرط اساسی و ابتدائی حزب کمونیست کارگری در ایران و نه شرط دافسی برای آن است. جنبش کارگری ایران در پراتیک مبارزه طبقاتی خود و با شرکت سازمانهای مارکسیستی مختلف زمینه ساز تشکیل حزب کمونیست است. قبل از گذار از پراتیک مبارزه طبقاتی خود دایمته، قبل از بکوره عمل فرستادن تئوری در مراحل جنبش مطالباتی و سیاسی کارگران، حزب کارگری انقلابی نمیتواند بوجود آید. حزبی که اکثریت آنرا کارگران آگاه انقلابی تشکیل دهند، از طرف دیگر بدون وجود عناصر روشنفکر انقلابی که تئوریهای انقلابی بر اساس جهانیینی مارکسیستی را میان توده های کارگری ببرند امکان تشکیل چنین حزبی وجود ندارد. یادآوری این مسئله جواب به آن نظریات نادرستی است که گمان دارد طبقه در مبارزات خود ایده غولوزی خود را بوجود میآورد. در این رابطه ذکر بهترین و روشنترین ابراز نازل قولی از گائوتسکی است که لنین روی آن تکیه کرده است:

" بسیاری از ناآدین رویزیونیست ما تصور میکنند که گویا مارکس مدعی بوده است که تاامل اقتصاد مبارزه طبقاتی نه تنها شرایط تولید سوسیالیستی بلکه مستقیما معرفت به لزوم آنرا هم بوجود میآورد. این است که این ناقدین اعتراض مینمایند که چطور کشور انگلیس که سرمایه داری در آن از همه کاطتر است، بیش از همه از این معرفت دور است. از روی این طرح ممکن است چنین تصور کرد که کمیسیون تنظیم کننده برنامه احطیش هم با این نظر باعطالاح ارتدکسان مارکسیستی که بطرز فوق الذکر رد میشود شریک است. در این طرح گفته میشود " هر قدر تکامل سرمایه داری بر کمیت پرولتاریا میافزاید همانقدر هم پرولتاریا ناگزیر میگردد و امکان حاصل مینماید با سرمایه داری مبارزه کند. پرولتاریا رفته رفته درک میکند که سوسیالیسم ممکن بوده و ضروری است. هرگاه چنین رابطه ای قائل شویم آنوقت بنظر میآید که معرفت سوسیالیستی نتیجه ناگزیر و مستقیم مبارزه طبقاتی پرولتاریا است. حال آنکه این بهیچ وجه صحیح نیست. بدیهی است که سوسیالیسم بمشابه يك آموزش همانقدر در روابط اقتصادی کنونی ریشه دارد که مبارزه طبقاتی، همانقدر هم از مبارزه علیه فقر و مسکنت توده ها که زائیده سرمایه داری است ناشی میگردد. لیکن سوسیالیسم و مبارزه طبقاتی یکی زائیده دیگری نبوده بلکه در کنار یکدیگر بوجود میآید و پیدایش آنها معلول مقدمات مختلفی است. معرفت سوسیالیستی کنونی فقط بر پایه معلومات عمیق علمی میتواند پدیدار گردد. در حقیقت امر علم اقتصاد زمان حاضر بهمان اندازه شرط تولید سوسیالیستی است که فرضاتکنیک کنونی هست و حال آنکه پرولتاریا با تمام تمایل خود نه این و نه آن، هیچیک را نمیتواند بوجود آورد. هردو آنها از سیر جریان اجتماعی کنونی ناشی میشوند. حامل علم هم پرولتاریا نبوده بلکه روشنفکران بورژوازی هستند. سوسیالیسم کنونی نیز در مفزافراد از این قشر پیدا شده

و توسط آنها به پرولتاریائی که از حیث تکامل فکری خود برجسته اند منتقل میگردد و آنها سپس آنرا در جایی که شرایط مقتضی است در مبارزه طبقاتی پرولتاریا وارد مینمایند .

بدین طریق معرفت سوسیالیستی چیزی است که از خارج داخل مبارزه طبقاتی پرولتاریا شده و نه یک چیز خود بخودی که از این مبارزه ناشی شده باشد .

مطابق همین اصل بود که در برنامه قدیمی هاینفلد بطور کاملا متصفاانه ای گفته شده بود که وظیفه سوسیال دموکراسی عبارت از اینست که معرفت به موقعیت پرولتاریا و معرفت به وظایف وی را در ذهن پرولتاریا وارد سازد . (ترجمه تحت اللفظی - ذهن پرولتاریا را از آن پر کند) .

هرگاه معرفت مذکور ، خود بخود از مبارزه طبقاتی ناشی میشد دیگر احتیاجی بگفتن این نمیبود . ولی طرح جدید این اصل از برنامه قدیمی را گرفته و به اصل فوق الذکر وصله نموده است . لیکن این امر کاملا جریان فکر را منقطع ساخته است .

بنا بر این پروسه تشکیل حزب ، آمادگی و سازماندهی عناصر پیشاهنگ انقلابی در میان خود - جنبش خود بخودی کارگری - تدارک و رسوخ سازمانها و گروههای انقلابی در میان طبقه - ارج مبارزه طبقاتی کارگری - تشکیل حزب - مبارزه انقلابی در جهت بدست گرفتن قدرت است . این بدان معنی نیست که نمیتواند تسمتهائی از موارد بالا با یکدیگر همزمان انجام گیرد ، بلکه تکیه بر این اصل است که بدون جنبش کارگری ، آمیزش عناصر آگاه با این جنبش و برانگیختن مبارزه طبقاتی (با طبقه) تشکیل " حزب کمونیست " مصنوعی ، بی اثر و سازمان تشکیل شده سازمانی غیر کارگری است . با شرکت طبقه و بدون مبارزه ایدئولوژیک و انقلابی و بدون جهت و برنامه کمونیستی ، حزبی کارگری ، اما راست است . یکبار دیگر تکرار میکنیم . حزب کمونیست تنها میتواند از درون مبارزات طبقه کارگر رویش کند . این بدان معنی نیست که سازمانهای انقلابی مارکسیستی نمیتوانند وجود داشته باشند . این سازمانها ضرورت حتمی برای تعمیق سیاسی و ایدئولوژیک در میان جنبش کارگری دارند . لیکن این سازمانهای مارکسیستی انقلابی را با حزب طبقه نباید اشتباه گرفت . وجود سازمانهایی از این قبیل محصول مرحله سیاسی تاریخی و ضرورت دیگر ، و وجود حزب کمونیست محصول روند سیاسی تاریخی و ضرورت مرحله دیسکری است . یعنی چه در علت وجودی ، پروسه به موجودیت درآمدن ، و چه در هدف بلا فاصله ، این دو سازمان مختلف اند . عناصر تشکیل دهنده آنها نیز کمیتا و کیفیتا متفاوتند . شاید گمان شود که این فرق گذاری صرفا اسمی و سوساانه است . در حالیکه مسئله تفاوت اساسی بین گروههای مختلف در بینش و استراتژی است . سازمان مارکسیستی متشکل از عناصر آگاه انقلابی که خود را حزب کمونیست بنامند لاجرم به آوانتوریسم و انحرافات مختلف آوانگارد بیستی درمیغلند . چنین سازمانی میل واراده

و تحلیل خود را اراده‌میل و تحلیل کل طبقه میدانند و در واقع خود را نه طرفدار طبقه بلکه کل طبقه میبینند. این خود همان بیئی بیمارگونه سبب میشود که چنین سازمانی به شرکت همه جانبه و مستقیم طبقه در مبارزه انقلابی نپردازد. اساسا سازمانی که خود اراده بلافاصله و مستقیم طبقه است به طبقه اش چه نیاز؟ جلب عناصری از طبقه برای او صرفا جنبه کمی دارد و اساسا طبقه را نه در تسامیت (توخالیته) بلکه در اجزا و آنالیتیک می بیند، و دیری نخواهد گذشت که جدا از طبقه به سازمان اقلیت پیشروان بدل خواهد گشت و در ورطه سکتاریسم مطلق خواهد افتاد. چنین سازمانی که خود را حزب طبقه میپندارد در نتیجه طبیعتا باید هدف بدست گرفتن قدرت و درهم شکستن ماشین دولتی را در دستور کار خود قرار دهد. سازمان "پدرخوانده" طبقه است و بجای او تصمیم میگیرد.

حالیکه سازمان انقلابی مارکسیستی که ماهیت وحد خود را شناخته است و خود را با حزب طبقه اشتباه نمیگیرد، استراتژی ساختمان حزب و نه بدست گرفتن قدرت را در دستور کار خود قرار میدهد. جلب افراد آگاهتر کارگر برای او یک مرحله ابتدائی شرکت مستقیم کارگران است که ضرورت انقلابی آنها دریافته است. خود را در مرحله تدارک انقلابی و نه در شرایط انقلابی میبیند. بهمین جهت منحرف نمیشود. از خود ارزیابی بیشتر از آنچه که هست نمیکند و در خدمت پروسه سالم ساختمان حزب تفرار نمیبرد. تنها حزبی که از مبارزه کارگران واز درون طبقه، در تماس و آمیزش با پیش تروان انقلابی آگاه رویش میکند میتواند مسئولیت تاریخی دوران ساز انقلاب سوسیالیستی را بعهده بگیرد و پس از غلبه به دشمن به بهرورکاتیسیم و انحرافات دیگر نگرود.

بنا بر آنچه که گفته شد جواب سوالهای فوق روشن است. بدون حرکت شدید در میان طبقه نمیتوان انتظار خیزش انقلابی و ناگهانی از طبقه داشت و نمیتوان بدون وجود جنبش خود بخودی کارگری به جلب و رهبری سیاسی توده های کارگر پرداخت، چرا که وجود چنین جنبشی گویای نارضایتی شدید اقتصادی توده بوده و امکان خواست او را به مقاومت و بهتر شدن وضع نشان میدهد. اما عدم وجود چنین جنبشی و تظاهر آن بصورت اعتراضات و اعتصابات شدید و پیرامنه میتواند در فاکتورهای دیگری غیر از فاکتور رفاه باشد. یا بمعبارت دیگر نه بجهت برخورداری از رفاه مادی همانند برخی از دستورهای غربی (بلکه بجهت فاکتورهای تاریخی و اوضاع عینی سیاسی که از آن نام برده شد خیزشهای کارگری فروکش کند. توده های کارگر در شرایط مشخص میتوانند بعلت و نبود شرایط پلیسی و غیر موثر دیدن فعالیتهای خود سرکوب شده و موقتا خاموش گردند و وقتی که فاکتور ناآگاهی و عدم وجود اپوزیسیون با تحلیل و برنامه و آلترناتیو انقلابی اضافه شود امکان سوخت و ساخت توده و فریب بوسیله دستکاههای تبلیغاتی رژیم بیشتر است. عدم وجود جنبش خود بخودی و توده ای کارگران بیشتر بدلیل این فاکتورها است. شك نیست که یک سلسله فرقم و تفسیرات مختلف در قشر بندهای اجتماعی تاثیر گذاشته

و این اصل در کار مبارزاتی طبقه کارگر و طبقات مختلف منعکس میشود و تغییراتی را در جو سیاسی باعث میشود. همچنینکه در بخش خسرده بورژوازی ایران بخصوص تغییراتی را بوجود آورده یا در دهات دگرگونیهای هرچند محدود را باعث شده است. همچنان نیز سرمایه گذاری امیرالیستها و پروسه صنعتی شدن باعث تغییر و تبدیلاتی چند در اوضاع زحمتکش و بخصوص از نقطه نظر کمی و روش تولیدی در توده های کارگر شده است.

بر اساس همه این فاکتورهاست که ما مرحله انقلابی را مشخص میکنیم و میگوئیم که در ایران با وجود آماده بودن شرایط مادی و انقلابی شرایط ذهنی انقلابی آماده نیست و مرحله تدارک انقلابی است. بر اساس داده های بیان شده فوق است که پروسه گروه انقلابی مخفی - آمادگی سازمانی عناصر پیشاهنگ - جنبش سندیکائی و سیاسی کارگری - تدارک رسوخ سازمانها بمیان طبقه و ۰۰ را پروسه ایجاد حزب انقلابی و پیشاهنگ، پروسه گذار از برزخ تدارک میدانیم.

۶- ارتجاع ایران بكمك قدرت نظامی و اقتصادی سیاسی امپریالیستها بسرکردگی امپریالیسم آمریكا توانسته است در سالهای اخیر تعادلی نسبی برای خود كسب كند. تجربیات بیست ساله اخیر ارتجاع جهانی در مبارزه علیه نیروهای مترقی و جنبشهای انقلابی در سراسر جهان به رژیم دست نشانده ایران منتقل شده است. در برنامه جهانی قدرتهای بزرگ منطقه خاورمیانه امروزه منطقه سازش نسبی است. قدرتهای بزرگ بسا اینکه سعی در قدرت گیری هرچه بیشتر در این منطقه دارند بر اصل مبارزه با جنبشهای مسلحانه و انقلابی موافقت کرده اند. اصل مذاكرات در مقابل اصل كمك به نیروهای متخاصم مورد قبول قدرتهای جهانی است. قبول این اصل نه بخاطر جلوگیری از خونریزی (آنطور كه صلح طلبان دروفین میگویند) بلكه بر اساس امکان دست یابی به هدفهای غارتگرانه امپریالیستها با حفظ نظم ارتجاعی در این منطقه است. در بسیاری از موارد كار در جهت بدست آوردن پشتیبان و منافع سیاسی و اقتصادی اتحاد جماهیر شوروی به این نظم كمك میرساند. در این میان ایران در منطقه خلیج گرهگاه مهمی بشمار میرود. تقویت قدرت نظامی و اقتصادی ایران در سالهای اخیر، مسئله نفت و دوران پیشرفت و بسط سرمایه داری (كه در ابتدا در ظاهر حركتی مثبت و شكوفه را نشان میدهد) از جمله فاكتهورهایست كه نقش مركزیت کنترل كنده منطقه را بیش از پیش توجیه میکند و تعادل نسبی ظاهری و مرحله ای سیستم حاكم در ایران، نقطه مطمئنی و تپه داهی برای قدرتهای بزرگ جهانی است. جو سیاسی ارتجاعی حاكم و روابط سیاسی بین المللی هرچه بیشتر تقویت میشود؛ جمهوری توده ای چین امروز در روابط بین المللی خود با اتخاذ سیاستی در تقویت این جو كمك میکند و سیاست جهانی با بینش قدرت یابی باعث میشود كه در هر نقطه جهان رژیم دست نشانده ای را كه برای این قدرت، امکانات سیاسی و اقتصادی بوجود آورد بعنوان رژیم مسأله و ملی قلمداد كند. اساس انحرافی این سیاست در دید انقلاب جهانی و مسئله ساختمان صنعت بزرگ بنام سوسیالیسم میتواند كه خود مقوله مستقل و مورد بحث جنبش كمونیستی جهان است. رژیم شاه با استفاده از این جو جهانی و بر اساس برخورداری از پشتیبانی امپریالیستها و بدلیل امکانات رشد اقتصادی داخلی به قدرت یابی ارتجاعی هرچه بیشتر توفیق میابد. جنبش مترقی و ضد امپریالیستی مردم ما و جزء پیشقراول و راهنمای آن عناصر و گروههای انقلابی در مرحله تدارك انقلابی با مشکلات فراوانی روبرو هستند. پیچیدگی این مرحله صرفنظر از فاكتهورهای فوق بخاطر عدم وجود سازمانی قوی با پایه ای توده ای، عدم وجود وحدت ایده ثلوزیکی كه در پراتيك انقلابی بین ماركسیستها حاصل شده باشد، وجود سردرگمی بر سر مسائل جنبشكارگری و سوسیالیستی، مسئله انقلاب جهانی و ساختمان سوسیالیسم و دیدن انحرافات در شوروی و چین است.

۷- مرحله تدارك - بر اساس این شرایط باید برداشت خود را از مرحله تدارك دقیق کرده و روند گذار از برزخ تدارك را مشخص سازیم. همانطور که در بحث عمومی مریوا به ساختمان حزب کمونیست گفتیم مرحله تدارك با مرحله وجود شرایط انقلابی متفاوت است و در مقطع از پروسه رشد انقلابی جامعه را بیان میدارد. مرحله تدارك عبارت از مرحله ایست که سازمان پیشاهنگ انقلاب (احزاب کارگری و کمونیست) هنوز ایجاد نشده است. وحدت ایدئولوژیک و استراتژیک و وحدت تئوریک در مورد تحلیل از جامعه و شرایط مرحله‌های آن در میان مبارزین انقلابی مارکسیست وجود ندارد، مشکل شدن کامل عناصر صورت نگرفته است. عامل ذهنی انقلاب بمیان توده‌های وسیع طبقه برده نشده است و تشکیلات سازمان و پراتیک سازمانهای مشکل در مبارزه طبقاتی انقلابی در مراحل ابتدایی سیر میکند. وحدت سازمانهای مشکل در پراتیک انقلابی تشکیل شده در دستور کار قرار دارد. بدین جهت گذار از این مرحله تنها با رفع نقصان‌های فوق که نتیجه و تظاهر مادی آن تشکیل حزب کارگر است بانجام می‌رسد. بنابراین مشکل کردن آگاهترین عناصر در سازمان مخفی و انقلابی و بوجود آوردن زمینه برای ساختمان حزب در درون طبقه با کار در آن، وظیفه مبرم عناصر آگاه مارکسیست را تشکیل میدهد.

درست است که در مرحله تدارك بخشی از پروسه انقلاب اجتماعی است لیکن خود این مرحله پروسه‌ای است که مقاطع مختلفی دارد. مقطع ابتدایی که آن دقیق کردن تئوری انقلابی و بوجود آوردن تشکیلاتی که مبارزه جدی و انقلابی را در میهن ما تعقیب کند میباشد. ما در این مقطع هستیم. مقاطع دیگر این مرحله عبارت از آماده کردن زمینه برای بردن تئوری انقلابی بمیان طبقه و توده مردم، شرکت هر چه وسیعتر در مبارزه انقلابی و هدایت جنبش‌های خودبخودی، وسیع کردن تشکیلات، دامن زدن به مبارزه سیاسی و جوش خوردن سازمانهای مختلف با یکدیگر بر اساس وحدت نظر و اندیشه و وحدت پراتیک انقلابی است (شکی نیست که در این مقاطع شرایط عینی و بحرانهای اقتصادی در رشد ما و گذار سریع از این مقاطع نقش مهم و ضروری ایفاء میکنند و سازمانهای انقلابی باید خود را برای بهره برداری از شرایط مناسب آینده آماده کرده باشند).

قسمت آخرین و پیروزمند این پروسه تشکیل حزب از درون این طبقه است. مرحله تدارك با دید انقلابی، در هم شکستن ماشین دولتی و بدست گرفتن قدرت را در دستور کار خود قرار نمایی دهد. کار در طبقه و ساختمان سالم و اوصیل و انقلابی حزب کمونیست در دستور کار قرار دارد. هنوز عامل ذهنی انقلاب وجود ندارد. گروه‌های انقلابی مشکل از دلان‌های پریپیچ و خم مبارزه طبقاتی، در تئوری و عمل باید بگذرند. در شرایط انقلابی پروسه با بدست گرفتن قدرت که هدف بلافاصله است بانجام میرسد. مرحله تدارك با ایجاد حزب تمام میشود. در شرایط انقلابی پشتیبانی توده در شرکت آگاه و انقلابی آن تضمین شده است. در مرحله تدارك در جهت جذب آگاهترین عناصر

و رسوخ بیش از پیش در توده کوشش میشود. پیشقراولی در مرحله شرایط انقلابی با توده متشکل، و در مرحله تارک، با سازمانها و عناصر پیشرو و انقلابی است. نیروی ضربه زن در شرایط انقلابی مستقیماً خود توده و تعیین کننده و تضمین پیروزی، طبقه است. در مرحله تدارک، تعیین کننده و ضربه زن، سازمانهای انقلابی پیشاهنگ میباشند. چه در اجزاء و کیفیت نیرو و چه در هدف مرحله‌ای، همانطور که دیدیم این دو مرحله با یکدیگر متفاوتند.

همانطور که گفتیم در این مرحله وظیفه مردم عناصر انقلابی متشکل شدن و دقیق کردن تحلیلهای خود و بردن عامل نهی بمیان طبقه است. اجرا این وظیفه بطور مکانیکی غیر ممکن است. یعنی پراتیک تنها بستگی به میل و اراده ندارد، بلکه برای حقانیت و تاثیر آن احتیاج به شرایط عینی است. در شرایط امروز میهن ما ارتجاع ایران به سرکوبی جنبش مردم تا حدودی توفیق یافته و با قدرت هرچه بیشتر به قتل عام خیزشهای حق طلبانه و انقلابی میپردازد. امکان تماس وسیع و مداوم و روشنگری در توده‌های مردم و در طبقه بخاطر نفوذ ترور پلیسی بی نظیر و فاکتورهای عینی دیگر از عناصر پیشاهنگ انقلابی سلب شده است. تماس با کارگران و تبلیغ در دهات با روشهای غنی و مدرن کراتیک غیر ممکن است. میلیتاریزه شدن مناطق وسیع روستایی و دورانیزه شدن توده شهری در رساله‌های پس از کودتا و تسلط بینش‌کناره گیری و شکست بکمک تبلیغات وسیع و عوام‌فریبانه ارتجاع سده بزرگ در مقابل عناصر آگاه ایجاد کرده و کمبود جنبش‌های متداول خود بخودی امکان غوطه ور شدن عناصر مبارز در توده‌ها را سلب کرده است. کار سنتی در میان توده‌ها امروز نه تنها غیر ممکن است بلکه با توجه به تبلیغات مبارزاتی که به چنین شیوه متوسل میشوند منفی است. شک نیست که همه سازمانهای مارکسیستی و انقلابی باید بکوشند که با کار در میان طبقه و توده‌های زحمتکش در مراحل ابتدائی به جذب آمادترین عناصر بپردازند. مارکس مینویسد "جائی که طبقه کارگر هنوز در سازماندهی خود پیشرفت نکرده است (در مثال ایران حتی در مراحل ابتدائی آن نیز نیست) که بتواند علیه قهر دستجمعی، قهر سیاسی طبقه حاکمه، به نبرد تعیین کننده بپردازد، باید در این راه تربیت شود. از طریق تبلیغات بی دربی طبقه سیاست (و با رفتار دشمنانه نسبت به) طبقات حاکم. چه در غیر اینصورت او (طبقه کارگر) به توپ بازی طبقات حاکمه تبدیل خواهد شد...". (از نامه مارکس به فرد ریش بولت).

در چنین اوضاعی باید تاکتیکها و راه‌های جدیدی برای ادامه مبارزه یافت و با همه قدرت جنبش انقلابی را تدارک دید. در چنین شرایطی باید حتی بطور محدود با تبلیغات بی درپی و تبلیغ رفتار دشمنانه نسبت به طبقات حاکم زمینه تربیت سیاسی آگاه آینده طبقه را فراهم آورد. مارکسیست‌های انقلابی از طرق دست پایاد تشکیلات انقلابی مخفی زده و بنا به امکانات و درجه رشد خود،

تبلیغ در طبقه و درهم شکستن سد های ارتجاع را با تبلیغ در توده های وسیع مردم آغاز میکنند و از طرف دیگر با آموزش در پراتیک انقلابی نزدیکتر شدن گروه ها و سازمانهای انقلابی را در عمل و تئوری باعث میگردند. هر تجمع وسیعتر و هر تبلور تئوریک روشنتر، پدیده تر در میان مردم می انجامد، و موفقیت های انقلابی امکان میدهد که رسوخ تئوری انقلابی در طبقه با پشتیبانی مادی نیروها آسانتر گردد. ایجاد حزب بعنوان هدف مرحله ای که در پروسه انقلابی تشکیل سازمانهای انقلابی مارکسیستی، کار در طبقه و رویش حزب از میان طبقه بتحقیق می انجامد خود وسیله ای در خدمت پیروزی انقلاب خواهد بود. در مقاطع ابتدائی تدارك، مسئله ای که در مقابل عناصر و گروه های انقلابی در ایران قرار دارد اینست که چه روال کار رسوخ در طبقه با توجه بوضع فعلی و حاکمیت کامل ترور وجود بیش عمیق ناتوانی و شکست در توده ها ممکن است؟ در جستجوی راه حل این مسئله است که انجام عملیات مسلحانه برای سازمانهای انقلابی مارکسیست و غیر مارکسیست مطرح شده است. و بر این اساس است که عملیات و کوشش های انقلابی مسلحانه در ارتقاء با جنگ طبقاتی و آگاه ساختن طبقه مارج میگردند. نیروهای انقلابی نه بر پایه نتایج صرفا ذهنی بلکه پس پراتیک کار در میان کارگران و زحمتکشان نتیجه گیری کرده اند که سد های ترس و تحمیق و احساس ضعف توده باید با بکار بردن روشهای انقلابی مشخص، تضعیف و شکسته شود و تنها در آن زمان است که امکان سازماندهی مخفی وسیع و بسرزن عامل آگاه در میان طبقه وجود خواهد داشت. برای رد این نظریه در شرایط مشخص ایران نمیتوان بکلی گوش اکتفا کرد و باید پراتیک انقلابی دیگری را (اگر کسانی مدعیند وجود دارد) مقابل آن نهاد. اعمال قهر مسلحانه (و در این مرحله جنگ چریکی شهری) در مرحله تدارك وظیفه خاصی را بعهده دارد و آن شکستن سد های سکوت و ضعف تحمیلی و ذهنی در توده و نشان دادن امکانها و قدرت و عزم مبارزان انقلابی است. تشکیل هسته های مارکسیستی و از آن طریق در پراتیک با توجه به ضرورت عینی، تشکیل سازمان مارکسیستی انقلابی، برای کار در توده ها قدم ضروری ابتدائی است که ما در تئوری آنها در یافته ایم و لزوم آنها بطور عینی احساس میکنیم ولی اینکه این سازمان یا سازمانها در این روند با انتخاب کدام روشها موفق خواهند شد باید به ضرورت شرایط مشخص ایران توجه کنیم. شرایط مشخص ایران و لزوم سازماندهی در توده های زحمتکش است که ارتباط عملیات مسلحانه را با مبارزه طبقاتی روشن میسازد و همه این کوشش های انقلابی را در جنگ طبقاتی قرار میدهد (در قسمت ۷ جنگ چریکی در ایران بررسی خواهد شد).

بنابر این وظیفه ما تشکیل سازمان مارکسیستی در داخل ایران و بر اساس شرایط موجود تشکیل این سازمان در تشکیل هسته های مخفی و روابط سازمانی جدا از هم، آغاز میشود. هسته های مخفی با تحلیل مشخص از اوضاع سیاسی و شرایط انقلابی و درك کامل مرحله تدارك و شناخت جزئیات

آن در عمل، و تبلیغ تئوریک آن در میان آگاهترین عناصر آماده، و با تأیید شیوه های موشی که از طریق شکستن سد های رو آوری توده ها به مبارزه انقلابی و زمینسازی برای آگاهانیدن و جلب اعتماد توده ها کار در میان توده های زحمتکش و طبقه را آسان میسازد، شروع میکنند. در این مرحله هم عناصر رادیکالیزه و انقلابی خرد بورژوازی با دیدگاه غیر مارکسیستی و هم مارکسیستهای انقلابی که هدف کار در طبقه برای آنها عمدتاً است، با توجه به امکانات خود به وسیله سازی و اعمال قهر انقلابی میپردازند. عطیات مختلف هسته ها، گروه ها و سازمانهای انقلابی در کار تدارک و زمینه سازی، اعلام موثر موجودیت آنان و برای بردن علت مبارزه و اهداف آن به میان مردم است. عده ای سؤال میکنند که در مرحله تدارک چرا عناصر آگاه مارکسیست به عملیات مسلحانه دست میزنند و این کار را به گروه های رادیکالیزه و انقلابی خرد بورژوازی که در بهترین حالت خیال سرنگونی رژیم و تحقق دولت ملی و ایجاد روابط دموکراتیک را دارند واگذار نمیکنند؟ باید گفت که یا سازمان مارکسیستی پیشقراول انقلاب هست و یا نیست. اگر جواب مثبت است وظیفه پیشقراول شرکت در تمام فعالیت های مرحله تدارک انقلاب است. تصور اینکه کار مسلحانه را بعهده گروه های خرد بورژوازی انقلابی گذاشت و خود به بهر برداری و صرفاً سازماندهی پرداختن تنها حاکی از اپورتونیسم است بلکه احتمالات نیز میباشد. سازمان قادر به بسط کمی و کیفی خود است که در پراتیک انقلابی مستقیماً شرکت داشته باشد. توده احمق نیست که ببیند عده ای برای مساعد کردن جو سیاسی جان فدا میکنند و عده ای دیگر بهره برداری میکنند آن کس که در گود است بحساب می آید. همیشه این بوده و در ایران هم استثناء نخواهد بود. به علاوه یک نکته را باید در نظر داشت که در هیچ زمان کار گروه های انقلابی منحصر به عطیات مسلحانه نبوده و این روش تنها یک قسمت از برنامه آنها را مشخص میکند. فعالیت انقلابی گروه ها و سازمانهای پیشاهنگ است که پروسه انقلابی تدارک را تسریع میکند، و بینش طبقی انقلابی است که ساخت بینش طبقه را پاکیزه میسازد و طبقه را از توپ بازی شدن بین روش ها و سیاست خرد بورژوازی و بورژوازی ایمن داشته و از افتادن به چاه سندیکالیسم نزدیک بین مصون میدارد.

این سؤال همواره در مقابل مبارزان انقلابی قرار دارد که آیا میتوان از ضرورت حزب سخنان گفت و منتظر بوجود آمدن خود بخودی آن شد و یا اینکه شرکت را با نسخه نویسی برای مبارزه طبقاتی و بدون رفتن در درون پراتیک انقلابی عملی کرد؟ و یا اینکه برعکس باید به زمینه سازی موثر و سازماندهی نیرو پرداخت. در مرحله تدارک گروه ها، کار در طبقه برای هدایت مبارزه و آگاهانیدن طبقه به قانونمندی سیستم حاکم در دستور کار قرار میگیرد. در این روال اگر احتیاج به اعمال قدرت مسلحانه شیوه های مشخصی باشد، بآن شیوه ها دست زده خواهد شد. تصدیق عطیات مسلحانه بعنوان عمل انقلابی و لازم مرحله ای، هرگز بعنوان نفی کار سیاسی در توده و طبقه کارگر نیست بلکه در تأیید

xxx

xxx

xxx

از اینرو فوری ترین هدف کمونیست ها عبارتست از : " متشکل ساختن پرولتاریا بصورت یک طبقه ، سرنگون ساختن سیادت بورژوازی و احراز قدرت حاکمه سیاسی پرولتاریا " (صفحه ۴۶ مانیفست) بدین جهت شعار مرحله ای مبارزات ما همانا شعار همه چیز در خدمت ایجاد حزب کمونیست ایران میباشد . تمام فعالیت های ما که خود شامل مقاطع مختلفی خواهد بود ، در خدمت ایجاد حزب سرتاسری طبقه کارگر خواهد بود .

۸ - جنگ چریکی شهری - پویان میگوید: "تا با توده خویش بی ارتباطیم، کشف و سرکوبی ما آسان است. برای اینکه پایدار بمانیم، رشد کنیم و سازمان سیاسی طبقه کارگر را بوجود آوریم باید طلسم ضعف خود را بشکنیم. باید با توده خویش رابطه مستقیم و استوار بوجود آوریم. این واقعیت بیش از هر چیز طاعت دست آزدین مرحله‌های گروه‌های انقلابی را به شیوه‌های مسلحانه نشان میدهد و روشن میسازد که بر خلاف نظر پرگوییان بی عمل، رودررویی مسلحانه با رژیم بر پایه گمان تنگ نظرانه که گویا گروه‌های انقلابی بدون توجه به ضرورت شرکت مستقیم توده در صدور سرنگونی ارتجاع هستند نیست بلکه زمینه‌سازی برای راه یافتن و جلب و جذب توده برای مبارزه بی‌امان علیه ارتجاع میباشد و فقط در این صورت است که ارتجاع شکست میخورد و قدرت او در هم میشکند.

چرا بعنوان محیط عطیات ضربه زنی به دشمن شهرها انتخاب شدند؟ در دهات دشمن امکان یافت که سالهای سال با برنامه‌های مشخص و تنظیم شده در ادارات و شرکت‌های زراعی و تبلیغ بوسیله سپاهیان و میلیتاریزه کردن دهات با قوای نظامی - پلیسی، در تمداد زیادی از آنان رسوخ کرده و مستقر شود. با وجود تشکیلات ارتجاعی امروز در دهات و استروکتور سنتی اجتماعی ده و تراکم کم جمعیت، بطور عمده کنترل دهات را دولت بدست گرفته‌است. بخصوص که در همه این سالها از طرف مبارزین در این باره کاری صورت نگرفته و بدین دلیل پیروزی نسبی دشمن را در امر حاکمیت ممکن ساخته‌است. یعنی وضع بدینگونه است که انقلابیون بعنوان عناصر غریبه تازه باید به دهات رسوخ کنند، در حالیکه ارتجاع‌تور پلیسی را سالهاست که پهن کرده است. مضافا اینکه بکمک وسائل مدرن نظامی امکان حمله و ضربه زدن به گروه‌های نظامی مجتمع، برپایه تجربه‌های ارتجاع در سطح جهانی ساده‌تر شده است. از طرف دیگر همانطور که گفته شد، انقلابیون و گروه‌هایی که آغاز به کار میکنند در چنان وضعی نیستند که بتوانند هم رابطه خود را با شهر، و هم خود را، دقیقاً حفظ کرده و در میان توده‌های دهقانی که بر اثر فاکت‌های بالا کار در میانشان بسیار مشکل شده است به تبلیغ بپردازند. فاکت‌های اصلاحات ارضی و تقسیمات جدید قشری در دهات بعنوان فاکت‌های بسیار مہمی به فاکت‌های قبل اضافه میشوند. اما شهرهای بزرگ امروزه نقله ضعف رژیم را تشکیل میدهند، ارتجاع امکان عدم انتشار غیرها را در شهرها بطور مطلق ندارد. ادارات و تشکیلات سیاسی و اقتصادی او در آنجا قرار دارند و مدام در معرض تهدیدند، شهر محل تجمع و فعالیت تولیدی پرولتاریاست، توده‌های شهری از سطح بالنسبه بالاتر آگاهی برخوردارند، حفظ مراکز تبلیغاتی و مالی و اداری برای رژیم متضمن خرج فراوان است و تنها با بکار انداختن نیروی فراوان نظامی کم و بیش ممکن میشود که آنهم از طرفی میلیتاریزه شدن شهرها را بدنبال داشته و افسانسه ضعف نیروهای انقلابی را بطور روشن مورد سؤال قرار میدهد و این خود کمک مهم تبلیغاتی بسه

نیروهای انقلابی است، و از طرف دیگر اگر کنترل کاملاً دقیق صورت گیرد، خشم توده‌های مردم و اختلال کارهای روزانه دستگاه‌های وسیع دولتی، مالی... و ناراضیاتی آریاب رجوع را بدنبال خواهد داشت. بمبارت دیگر هر عکس‌الممل دشمن کمکی است مستقیم یا غیر مستقیم به نیروهای انقلابی، به تبلیغات آنان، به روشن شدن مردم از وقایعی که در شرف انجام است و به ازدیاد ناراضیاتی. با شروع اگسیون‌های مسلحانه بوسیله هسته‌های کاملاً سازمان یافته صحنی و با برنامه، دشمن حمله شدید خود را شروع خواهد کرد. بمک کارهای نظامی و دستگاه‌های تبلیغاتی خود سعی میکند هسته‌های انقلابی را مورد حمله قرار داده، از بین برده و امکان کار آنان را حتی المقدور محدود نماید. دستگیری‌های متمادی، ریختن ناگهانی به خانه‌ها، شکنجه مبارزین و حتی کسانی که رژیم تنها در باره آنها شک کرده است، کامل کردن نظم جاسوسی و پلیسی در محل‌های تجمع مردم، بانکها، فروشگاه‌ها، موسسات مختلف، قهوه‌خانه‌ها و غیره، تحت نظر داشتن شخصیت‌های خارجی، افراد سرشناس محلی دستگیری‌های وسیع، بستن خیابانها و تقطیع مردم، تبلیغ ارتجاعی در سراسر کشور و بخصوص در کارگاه‌ها و کارخانه‌ها و دهات همه کوشش‌هایی از این جمله‌اند.

در این مرحله اصل حفظ هسته‌ها برای انقلابیون بیش از اندازه اهمیت دارد، و حفظ تنها در شهرها بجهت تراکم جمعیت و عدم امکان تفتیش و کنترل همه مردم ممکن است. در حالیکه شناخت هسته‌های چریکی در اغلب مناطق روستایی و در مرحله کنترل امروز، برای دشمن بسیار ساده‌تر است؛ و برعکس برقراری رابطه با شهرها و حفظ این رابطه و کمک‌گیری و خبرگیری از شهر که برای پارتیزانها در مناطق روستایی امری حیاتی است برای انقلابیون بسیار مشکل. مسائلی چون حرکت مداوم، منطقه وسیع و استتار در جنگل‌ها و کوه‌ها محیط مناسبی برای چریکها ایجاد میکند، لیکن امکان قطع رابطه‌شان با شهر با توجه به وضعیت آمادگی تشکیلاتی و نظامی ارتجاع، وجود دارد مضافاً اینکه اگر ما از مرحله ابتدائی شروع عملیات صحبت میکنیم و اگر قبول داریم که عناصر پیشاهنگ باید مانند ماهی در دریای حمایت مردم باشند و این اصل همیشه و همه جا باید در نظر گرفته شود، لااقل امکان‌ش امروزه برپایه روابط و مناسبات تولیدی - اجتماعی شهرها زیادتر شده است.

در حالیکه شرایط ترور و ارتجاع و تجربه سیاسی چند دهه اخیر توده‌ها را چنان از هر چه خوش آهنگ بگوش میرسد دور داشته است که بعلت وجود پلیس و باتکیه بر توهم قدر قدرتی آن و اینکه کاری نمیی توان کرد از هرگونه نزدیکی با عناصر انقلابی دوری میکنند، جنگ چریکی شهری برای در هم شکستن این ترمز، برای نابود کردن این توهم بعنوان مؤثرترین حربه بکار می‌رود. ولی جنگ چریکی شهری با تشکل ابتدائی چند پیشاهنگ و شروع عملیات برای تبلیغ آغاز نمیگردد. گروهی که با انتخاب این متد مبارزه وارد میدان میشود هدفش جنگ چریکی شهری بعنوان خوابکاری در موسسات، انفجار و غیره

نیست و خود را در محدوده يك تاکتیک محصور نمیکند. این گروه استراتژی و اهدافی را تعقیب می کند و انتخاب روشهای مبارزه انقلابی در خدمت استراتژی و اهدافش قرار دارد. مارکسیست ها در درجه اول برای جلب عناصر آماده و متشکل ساختن آنان برای مبارزه انقلابی طولانی کوشش میکنند. بصورت دیگر، بکار بهتر سازی سیاسی، سازماندهی و تبلیغ در میان طبقات و اقشار دست میزنند. تفاوت این کارها با عملکردهای سنتی در این است که برپایه نکات ذکر شده علاوه بر سازماندهی جو نبرد مسلحانه را به درون توده ها برده و ثانیاً خود این هسته ها از نقطه نظر نبرد مسلحانه آمادگی پیدا کرده و ثالثاً در جهت شروع کار مسلحانه، به تبلیغ مسلحانه و ضربه زدن به دشمن نیز میپردازد. با آکسیونهای مسلحانه هسته سیستم حاکم (نظم، حاکمیت مسلح و قدرت کامل) را مورد حمله (نه انهدام) قرار میدهند و به تبلیغ مسلحانه میپردازند. به عناصر آماده راه نشان میدهند، و تشکیل هر هسته مقاومت مسلحانه ضربه جدیدی است به تز رژیم، به حاکمیت ارتجاع و کشاندن افراد بیشتری به شکل مشخص مبارزه. این روش امکان میدهد که عناصر انقلابی مارکسیست بتوانند در توده های مردم کار کرده و عناصر جدید را متشکل سازند؛ و این خود اساساً با هر قدم و عمل تبلیغی وسیعتر و موثرتر، وظیفه هسته های مارکسیستی این نیست که بصورت تفنگداران منفرد دست باعمال با اصطلاح آنارشیستی بزنند بلکه در کارگاهها و کارخانهها پس از آمادگی داخلی و خارجی بکار می پردازند. هر جا که مردم جمع میشوند آنان نیز هستند. هر میتیگی را تا آنجا که بتوانند هدایت میکنند. در هر اعتصاب با طرفداران خود شرکت مینمایند و برای آماده کردن عناصر شرکت کننده در اعتصاب و جلب نظر و سمیاتی آنان، آکسیونهای مشخص را در رابطه با هدف اعتصابیون اجراء می کنند. هر کوشنده انقلابی که امکان کار علنی را از دست داد، برای مدتی یا همیشه به مخفی گاهها میروند و در صورت عدم امکان کار سازماندهی در آکسیونهای مسلحانه شرکت میکنند. هر عضو که شناخته شده است در میان مردم به کار سیاسی و سازماندهی ادامه میدهد. این دو قسمت یکدیگر را تکمیل میکنند. هر فعالیت سیاسی که در میان مردم انجام میگردد در خدمت کار انقلابی - سازمانی و نه در خدمت بیش صد و رفرمیستی است. بنابراین جنگ چریکی شهری در ابتدا هدف از بین بردن توهم حاکمیت قهر و افسانه قدرتمندی او را تعقیب میکند. این خود سازمان است که در شرایط مشخص و با تحلیل مشخص تصمیم میگیرد که در زمان مشخص کدامیک از اشکال کار شدیدیتر و عمدتاً تریکار برده شود. اگرچه این هر دو ضرورتاً در کنار هم بکار برده شده و یکی بدون دیگری برای مدت طولانی امکان ادامه مبارزه انقلابی را نداشته و منحرف خواهد شد. یعنی اگر تنها کار گروه شروع و ادامه جنگ چریکی شهری بمنوان چیزی برای خود باشد و در محدوده جنگ چریکی شهری باقی بماند و عمل کند و از مقاطع و مراحل بعدی انقلاب تصویری روشن نداشته باشد به آنارشیزم و خرابکاری به

خاطر خرابکاری می انجامد، و اگر تنها در چهارچوب تشکیلات سیاسی و کار سیاسی در میان مردم به حد محدود بپردازد و دست به عطیات مسلحانه نزند و جنبش مسلحانه را نفی کند، اگر هم بتواند برای مدت زمان کوتاهی بماند به ارتجاعی ترین پیش‌های سندیکالیستی و ترمز انقلاب مسلحانه و یا به سرخوردگی کامل عناصر و منفرد شدن و قلع و قمع گشتن سریع تشکیلات منجر میگردد. بنابراین، گروه یا سازمان مارکسیستی، جنگ چریکی شهری را بعنوان وسیله میدانند و سازمانش در تمام طول کار ورشد و به ثمر رسیدن انقلاب از ابتدا تا آخر سازمانی سیاسی - نظامی - با استراتژی جنگ مسلحانه و هدفش قائم ساختن روابط سوسیالیستی برای گذار به کمونیسم است. آن کسانی که از جنگ چریکی شهری فقط انتخاب یک روش از مبارزه و عطردهای خرابکارانه را می فهمند به اصول و بینش تفویض یک سازمان سیاسی - نظامی و اصل اجرا جنگ چریکی شهری، چگونگی و علت آن پی نبرد اند انقلابیونی که بجنگ چریکی شهری میپردازند اشکال دیگر مبارزه را نفی نمیکنند، بلکه در مراحل ابتدا - فی و زمینه سازی، از آن بعنوان شیوه عملی برای آماده کردن توده و جلب اطمینان توده ها و سازماندهی آنها، استفاده میکنند. انقلابیونی که بنبرد مسلحانه میپردازند چند نفر و چند گروه نیستند بلکه تبلور اراده ملیونی توده تحت ستند که با جانبازی و ضربه زدن بدشمن افق گشای مبارزات انقلابی آینده میگردد.

خلاصه میکنیم :

مهمترین برنامه مبارزه، سازماندهی وسیع کارگران و زحمتکشان در حزب منضبط طبقه کارگر است. برای این سازماندهی وسیع احتیاج به کار پیگیر و خلاق در میان توده‌های مردم است و برای امکان چنین کار پیگیر و تماس وسیع، موانع راه و از جمله توهم قدر قدرتی رژیم و ضعف نیروهای انقلابی باید شکسته شود. برای شکستن این سد، راهی بجز رودرروئی قهر آمیز با رژیم وجود ندارد (چه این رودرروئی اختیاری و چه تحمیلی باشد). در شرایط مشخص جامعه امروز ما، این رودرروئی بشکل جنگ چریکی شهری تظاهر میکند. بنابراین هر سازمانی که قصد توسعه خود، بسیج خلق و کار برای ایجاد حزب کمونیست را دارد، شرکتش در این رودرروئی در مرحله مشخص بیان شده اجتناب ناپذیر است. این مسئله که چند درصد از افراد یک سازمان و یا چه اندازه از امکانات آن در اختیار جنگ چریکی شهری قرار میگیرند، مسئله ایست که در هر زمان، با تحلیل مشخص از وضع داخلی سازمان خود و اوضاع مشخص جامعه، معین میکند. بطور کلی میتوان گفت که سازمان شروع به کار سیاسی و سازماندهی (یعنی بخش تبلیغ غیر مسلحانه) در میان توده‌ها (در کارگاه‌ها، کارخانه‌ها، دهات و غیره) میکند. آن عناصری از سازمان که امکان کار سازماندهی را از دست میدهند بطور موقت یا دائم به سلولهای مربوط به بخش تبلیغ مسلحانه (در این مرحله خاص جنگ چریکی شهری) اعزام میشوند. این بخش

تبلیغ مسلحانه شرط ضروری امکان ادامه تبلیغ غیر مسلحانه هم هست . تا عنصری امکان کار سازمانی دارد کارش سازماندهی است . ولی کار سازمان نباید منحصر به سازماندهی خلاصه شود ، چه در این صورت — یعنی در صورت عدم ادامه کار مسلحانه و چریکی طیف رژیم — جو سیاسی مساعد بوجود نیامده ، قدر قدرتی رژیم تحکیم شده و بنابراین خسود کار سازماندهی هم متوقف میشود . درک ارتباط بین این دو ، تشخیص تناسب و رابطه دیالکتیکی آنها ، ضامن موفقیت یک سازمان در بقا و رشد خود است .

مـوـخـرـه

با توجه به تجزیه و تحلیل ما از شرایط ایران معتقدیم که در مرحله فعلی هسته‌های متشکل از عناصری با وحدت ایدئولوژیک و تحلیل کامل میتوانند کار انقلابی کرده و رشد کنند و برای پرورش انقلابی این افراد ، تا آنجا که در خارج از کشور ممکن است ، در زمینه کار علمی و تئوریک ، گروه تهیه مقدمات هرچه وسیعتری را در دستور کار خود قرار میدهد . از آنجا که تشکیل سازمان انقلابی مارکسیستی در دستور کار ما قرار دارد ، کار تئوریک و سازماندهی در ایران و خارج از کشور را در کنار هم ضروری میبینیم . بررسی شرایط سیاسی و تعیین وظیفه مبرم مارکسیستها تا حد دیدن ضرورت تشکیل هسته‌ها و سپس سازمان مارکسیستی در داخل کشور ، کافی نیست . صیقل بخشیدن به شناخت تئوریک و انطباق تئوری انقلابی مارکسیسم با شرایط مشخص مبین ، با پراتیک مبارزه در داخل کشور نیز شرط ضروری تشکیل سازمان است . تشکیل سازمان مارکسیستی تنها با مطالعه کتب در خارج از کشور ممکن نیست بلکه لزوماً با مطالعه دقیق در محیط عمل و شرکت فعال در مبارزه مردم بالاخص در مبارزه طبقاتی کارگران امکان می‌یابد . تنها در پراتیک انقلابی و تماس در محیط است که آموزش ما تعمیق خواهد یافت . گروه معتقد است که تنها در عمل انقلابی سازماندهی و شرکت در مبارزات توده مردم میتوان تئوری انقلابی را صیقل داد ، اشتباهات را تصحیح کرد ، مواضع نادرست را روشن گردانید و شناخت علمی و انقلابی را تعمیق بخشید و فقط در این رابطه یک گروه مارکسیستی میتواند به سازمانی مارکسیستی تبدیل شده و خط مشی انقلابی صحیح عرضه کند . ما معتقد نیستیم که از ابتدای شروع همه مسائل را بدقت و بطور همه جانبه دریافته‌ایم از روند تاریخی و مراحل آینده مبارزه انقلابی جزء بجزر تحلیل داریم . ما معتقدیم که اساساً در شرایط فعلی یک چنین استنباطی نادرست و زهنی است . از اینرو کار هسته‌سازی در ایران در تعمیق شناخت و درک اشتباهات و مواضع انحرافاً زهنی تعیین کننده بوده و رفقای متشکل در هسته‌های ایران با مطالعه خود عمده ترین نقش را در این زمینه خواهند داشت و ستون اصلی تشکیلات آینده را آنان با شناخت و تحلیل دقیق و همه جانبه تشکیل خواهند داد . خارج از کشور پس از گذار از مرحله تشکیل سلولهای ایران نقش کمکی بعهده خواهد گرفت .

نظریاتی درباره کشور های سوسیالیستی

مناسبات داخلی :

اتحاد جماهیر شوروی — طی دهه های بعد از انقلاب کبیر اکتبر ۱۹۱۷ ساختمان سوسیالیسم صرفاً متوجه مناسبات اقتصادی شد و در تربیت انسان سوسیالیست اهمال جدی بعمل آمد . روابط عقب مانده جامعه پیشین روسیه و بیروکراتیسم ناشی از آن ، بی توجهی به عامل انسان آگاه ، کیش شخصیت ، اعمال قدرت جناح خاصی از حزب و قلع و قمع غیر دموکراتیک جناح های دیگر و . . . که در سالهای پس از انقلاب برسد کرده بودند ، باعث شدند که اثرات ویران کننده های بر روابط اقتصادی نیز گذاشته شود و بتدریج در اثر این نقائص درونی و نیز فشار سرمایه داری جهانی ، ساختمان مناسبات سوسیالیستی متوقف شد و انحراف و رویزونیسم غالب گردید .

امروزه مناسبات درونی جامعه شوروی آن چیزی نیست که پس از ۵۰ سال که از شروع ساختمان سوسیالیسم میگذارد مورد انتظار باشد . این مناسبات ، مناسبات سوسیالیستی نیست . اما اظهار نظر درباره اینکه این روابط دقیقاً چیست ، چه اندازه از روابط سرمایه داری در آن باقی مانده یا مجدداً رشد کرده ، در چه زمینه هایی هست و به چه جلوه هایی تظاهر میکند ، عمده است یا فرعی ، از مسائلی است که احتیاج به بررسی وسیع و جامع دارد . چیزی که فعلاً در دست نیست و باید مورد مطالعه جدی گروه قرار گیرد .

در مورد کشورهای آریزای شرقی (بجز آلبانی) با وجود تفاوت های بسیاری که با هم دارند میتوان گفت که همه دچار همان ابتلاعات شوروی ، حتی درباره های موارد در حدی بیشتر ، هستند معذراً اظهار نظر جامع در این باره موکول به بررسی وسیع میشود .

جمهوری توده های چین — روابط درونی این جامعه ، مناسبات اقتصادی و اجتماعی آن ، بدون تردید مناسباتی نوین و غیر کاپیتالیستی است . گرچه این روابط را هنوز نمیتوان سوسیالیسم نامید و بسیاری از جلوه های نظام های پیشین و منحنه سرمایه داری در آن وجود دارد معذراً این روابط بشرط رشد صحیح و در کنار عوامل مساعد دیگر میتواند به استقرار سوسیالیسم منجر شود . ولی در عین حال در کنار این مناسبات ، پدیده هایی وجود دارند که میتوانند در صورت غفلت در تصحیح بنیادی آنها منجر به پیدایش انحرافات شدید در آتیه شوند . مهمترین و چشمگیرترین آنها ، مسئله کیش شخصیت در حد بیسابقه ایست که بگلی با اصول سوسیالیسم مغایرت دارد . این پدیده ، هم در اثر روابط عقب مانده باقی مانده از جامعه گذشته و هم مبارزه جناح های درون حزبی و هم اشتیاق زیاد از حد به تسریع پروسه تحول اقتصادی جامعه است .

کره شمالی و آلبانی — با وجود کوشش های زیادی که در جهت از بین بردن روابط سرمایه داری در این جوامع شده است وجود همان کیش شخصیت (که خود یک نمونه از تظاهر روابط اجتماعی

است) اشکالات بزرگی در راه توسعه همه جانبه و خلاق نیروهای انسان سوسیالیستی بوجود آورد، است. کوبا نمونه خوب کوشش خلاق در جهت استقرار سوسیالیسم است و با وجود مدت کوتاهی که از آزاد شدن آن میگذرد، دستاوردهای آن بخصوص در زمینه تربیت انسان سوسیالیست بسیار عمیق بوده است. کوبا با وجود آنکه از نظر اقتصادی، بخاطر محاصره امپریالیسم جهانی، متکی به شوری است معیذا نگذاشته است که این اتکا، تاثیری در مناسبات درونی جامعه‌اش بگذارد.

ویتنام شمالی - عالیترین مظهر کوشش خلاق در جهت بوجود آوردن مناسبات سوسیالیستی و انسان سوسیالیست است. با در نظر گرفتن مشکلاتی که جنگ برای ویتنام بوجود آورد، است، دست آورد های ویتنام در حدی است که اعتبار سوسیالیسم را در سطح جهانی تعالی نوین بخشیده است. یمن دموکراتیک - با وجود عقب ماندگی شدید جامعه پیشین و فقر ناشی از توطئه های امپریالیسم و فقدان کمک موثر از جانب کشورهای سوسیالیستی به آن، توانسته است کوشش وسیعی را در جهت از بین بردن نظام اجتماعی کهن و بوجود آوردن مناسبات نوین آغاز کند.

مناسبات خارجی :

لازم است ابتدا مقدهای برابری بخش ذکر کنیم. مناسبات یک جامعه سوسیالیستی با جوامع، جنبش ها و احزاب سوسیالیست باید بر اساس یکی از پایه های ترین اصول سوسیالیسم یعنی انترناسیونالیسم پرولتری باشد. تنها اصلی که حاکم بر این روابط است اینست، هیچ مسئله ناسیونالیستی و سازش (ولو تاکتیکی) نباید این اصل را تحتالشعاع قرار دهد.

در مورد روابط جامعه سوسیالیستی با جوامع غیر سوسیالیستی نیز ما سیاست همزیستی مسالمت آمیز را بصورتی که لنین فرموله کرده است، بشرط آنکه آنها تاکتیکی و مرحله ای بدانیم و نه استراتژیک، میپذیریم و آنها مغایر با اصل انترناسیونالیسم پرولتری نمیدانیم، ولی معتقدیم که سیاستی باین اسم امروزه بصورتی تحریف شده در آمده و بکلی از روح لنینی و انترناسیونالیستی خود تهی شده است.

ما مخالف رابطه دیپلماتیک کشورهای سوسیالیست با غیر سوسیالیست نیستیم و روابط اقتصادی را هم تا آنجا که ایجاد وابستگی نکند مضر نمیدانیم. ما معتقد به اصل احترام به حق حاکمیت ملل هستیم ولی معتقدیم که وظیفه یک کشور سوسیالیستی کمک به جنبش ها و احزاب برادر (ولو ایمن جنبش ها در حالت جنینی باشند) در کشورهای غیر سوسیالیستی و بعبارت دیگر دخالت در امور داخلی کشورهای سرمایه داری است. ما از حق حاکمیت ملل معنای حق حاکمیت رژیم های ارتجاعی موجود را استنتاج نمیکنیم. اگر لنین یا هر سوسیالیست معتقد دیگر در ظاهر تعهد عدم خالصت در امور داخلی کشورهای دیگر کرده اند، ما خوب میدانیم که قصد آنها بجز تظاهر به رعایت موازین دیپلماتیک نبوده است. ولی آنان که امروزه پایه تئوریک برای این مسئله میسازند چگونه میتوانند آنها (عدم دخالت را) با کمک به جنبش های مترقی (در کشورهای سرمایه داری) یا هم بیامیزند.

در هل یا باید از کمک به جنبش‌ها خودداری کرد (تا رعایت عدم دخالت شده باشد) و یاد خالت
 بشود . دخالت انترناسیونالیستی پرولتری . و ما بدون تردید معتقد به انترناسیونالیسم پرولتری هستیم
 ولی باید بلافاصله این نکته را متذکر شویم که گرچه وظیفه کشورهای سوسیالیستی کمک به جنبش‌های
 مترقی است ولی راه استراتژیک و اصل اساسی جنبش‌های شرقی اتکا* بخود است . جنبشی که از ابتدا
بر مبنای کمک کشورهای سوسیالیستی محاسبه میکند از همان آغاز محکوم به شکست است .

با ذکر این مقدمه ، ما سیاست همزیستی مسالمت آمیز را بصورتی که شوروی و چین پیش می‌کنند
 رد میکنیم و پایه آنرا در ناسیونالیسم و گرایش عمده این کشورها به حل مسائل ملی خود میدانیم .
 ما در مواردی حتی شاهد کمک این دول به رژیم‌های ارتجاعی طلبه جنبش‌های مترقی هستیم .
 کمک شوروی به دولت لون نول کامبوج ، کمک چین به امپراطور حبشه (طلبه خلق رزمنده اریتره) سازش
 ترین نمونه‌های این واقعیتند .

در مورد ایران ، هر دو کشور فوق بیک اندازه در سیاست ناصحیح خود پیش‌رفته‌اند . کمک
 شوروی به رژیم ایران با وجودی که عنوان " کمک به تکامل نیروهای مولده " را دارد بسیار عیان است .
 بهمین اندازه اشتباه آمیز ، سیاست چین توده‌ایست که در پاره‌ای از موارد از شوروی هم پیشتر رفته
 است و مستقیماً با بوجود آوردن امکان سوء استفاده رژیم و نیز با دمورالیزه کردن گروه‌هایی که خود را
 از نظر ایدئولوژیک وابسته به آن کرده بودند ، به رژیم ایران کمک کرده‌است .
 خوشبختانه پاره‌ای از کشورهای سوسیالیستی بخصوص ویتنام ، کوبا ، یمن دموکراتیک (و نیز
 آلبانی و کره شمالی) در رعایت اصل انترناسیونالیسم پرولتری بسیار راسخ تر بوده‌اند و این خودگویای
 این نکته است که عدم رعایت این اصل اجتناب ناپذیر نیست .

مناسبات بین کشورهای سوسیالیستی نیز بهیچوجه رضایتبخش نیست . اختلاف چین و شوروی و
 اردوگاه‌های مربوطه بیشتر سیاسی است تا ایدئولوژیک (با وجود آنکه قطعاً ممتدیم که اختلافات
 اساسی ایدئولوژیک هم وجود دارد) . در حالی که شوروی و آمریکا ، چین و آمریکا ، در مرحله توسعه
 مناسبات دوستانه هستند ، لشکرهای عظیم چین و شوروی در مرزهای یکدیگر مستقر شده‌اند و این اثر
 اجازه حد اکثر استفاده را به ارتجاع جهانی به سرکردگی آمریکا میدهد . تا جایی که امپریالیسم
 محکوم به شکست با استفاده از این اختلافات فرصت جولان می‌یابد .

مناسبات شوروی با دول اروپای شرقی در حد مناسبات برادرانه نبوده و جنبه آمرانه داشته‌است
 و بهمین ترتیب است مناسبات چین با احزاب و سازمان‌هایی که وابسته به آن بوده‌اند . در مورد هر دو
 کشور تغییرات بسیار شدید و وسیع در امور داخلی و سیاست خارجی فقط پس از انجام به اطلاع
 دیگران رسیده و اصل همکاری انترناسیونالیستی رعایت نشده‌است . بدین دلیل احزاب و گروه‌های
 مربوطه بجای آنکه نقش مشاور در اتخاذ سیاست را داشته باشند نقش توجیه‌گر را بازی کرده‌اند .

ویتنام در مورد سیاست خارجی نیز اعتبار زیادی به سوسیالیسم بخشیده است. این کشور با وجود اختلافات بسیار با جمهوری تودهای چین و اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی و بدون آنکسه ندره‌ای مصالحه ایدئولوژیک کند، سیاستی آنچنان اتخاذ کرده است که عملاً هر دو بلوک را در دفاع از خود شریک نموده است. ویتنام اختلافات ایدئولوژیک را تا حد تبلیغ سیاسی غیر سازنده که بسود ارتجاع جهانی در آید تنزل نداده است و این نکته مهم که تضاد عمده امروز جهان، تضاد سوسیالیسم (و خلق‌های درینند) با امپریالیسم است را از یاد نبرده است.

در پایان این بخش باید این نکته را متذکر شویم که ما سعی در کوچک کردن اختلافات ایدئولوژیک کشورهای سوسیالیستی نداریم و بخواهی واقع هستیم که اشتباهات و انحرافات که بر شمریم، کشورهای مختلف را بجهاتی کشانده‌اند که دره‌ای عمیق در میان آنان بوجود آمده است. مهبذ معتقدیم که عمق و خوف این دره هر اندازه که باشد شدت فاصله هولناک بین کشورهای امپریالیستی و سوسیالیستی (ولو سوسیالیستی منحرف شده و یا رویزیونیستی) نیست. ما معتقدیم که باید با شدت هرچه تماثر با انواع رویزیونیسم (در جلوه‌های مختلف انحراف) مبارزه ایدئولوژیک کنیم ما معتقدیم که تضاد عمده دوران را تضاد سوسیالیسم و امپریالیسم جهانی تشکیل میدهد.

شیوه تولید ماقبل سرمایه داری در ایران

مناسبات تولیدی مسلط بر جامعه ما در اعصار کهن، بصورت عمده مناسباتی بوده است که ما آنها را تحت " شیوه تولید آسیائی " مقوله بندی میکنیم. مطابق تعریف، این شیوه بلافاصله از کمون اولیه انشاق میباید و بنابر این باید اینطور استنتاج کنیم که پس از اضمحلال کمونهای اولیه در نواحی مختلف ایران، شیوه تولیدی که بتدریج جای آنرا گرفت شیوه تولید آسیائی بود و نظام مربوط به آنرا به همراه داشت.

بدیهی است در جامعههای بوسعت جامعه ایران، با در نظر گرفتن تغییراتی که در اثر تحول مناسبات تولیدی، جنگها و فتوحات و تغییر سلسلهها دائما بوجود می آمد، تصور یکدست ماندن شیوه تولید در نقاط مختلف و در طول تاریخ سادگرائی است. شیوه تولید کالائی ساده و برده داری در اعصار کهن، در نقاطی وجود داشته و بالاخره در اعصار جدیدتر تظاهراتی از وجود شیوه تولید فئودالی بچشم میخورد. معینا چون عمده ترین شیوه تولید است که نظام اجتماعی حاکم را مشخص میکند و چون تردیدی در وجود نظام اجتماعی آسیائی در طول این قرون بصورت نظام حاکم نداریم — و در فقدان هرگونه آمار وسیع و جامع راجع به شیوههای مختلف تولید دیگر — میتوانیم منطقا استنتاج کنیم که شیوه تولید عمده نیز در طول این قرون، شیوه تولید آسیائی بوده است. ولی باید بلافاصله تاکید کنیم که این استنتاج منطقی لازم ولی ناکافی است و برای تأیید آن احتیاج به کار دقیق و مطالعه عمیق است.

معینا در چند قرن اخیر و بخصوص پس از دوران زوال صفویه، مناسبات تولید آسیائی در بر خورد با شیوه تولید دنیای نو بتدریج دچار تحولاتی شد که اثرات آن هم در نظام اجتماعی حاکم و هم در خود مناسبات تولیدی پدیدار شد. از این پس و بخصوص در دوران قاجاریه شیوه تولیدی که حاکم است شباهت اساسی خود را با شیوه تولید آسیائی از دست داده و برعکس بسیاری از خصوصیات زمینداری فئودالی را کسب کرده است؛ بطوریکه در ۱۰۰ — ۱۵۰ ساله اخیر میتوان گفت که جامعه ایران هم از نظر شکل حکومت (نظام اجتماعی) و هم مناسبات تولیدی، جامعه ای بوده است که در آن مناسبات تولید فئودالی بر جسته بوده است.

نباید فراموش کرد که در دوران قاجاریه است که اولین جوانه های سرمایه داری شروع به نشیب یافتن مینماید و فئودالیسم در ایران بر عکس غرب، قبل از استحکام و قدرت یابی کامل، دست بگریبان روابط تولیدی ای میشود که از نظر تاریخی از او مترقی تر و قوی تر است و بالاخره او را از پای رمی آورد. اولین درگیری مناسبات سرمایه داری با روابط نو ظهور فئودالیسم و نظام حاکم که در حوالی

انقلاب مشروطیت نمودار شد سالها ادامه یافت. سرمایه‌داری با نیروی تاریخی خود و کمک‌های مداومی که از امپریالیسم جهانی دریافت میکرد (کودتای رضاخان و تمام برنامه‌های استعماری) بتدریج خود را بصورت نظام اجتماعی حاکم درآورد ، و بالاخره با انقلاب سفید آخرین ضربه به بقایای فئودالیسم محتضر و نظام کهنه آسیائی زده شد و تسلط سرمایه‌داری (وابسته) بلا منازع گردید .

بلا منازع بودن تسلط سرمایه‌داری نباید بمعنای اضمحلال کامل آثار فئودالیسم و شیوه‌های تولید دیگر تلقی گردد . هنوز در بسیاری از نقاط میهن ما ، روابط فئودالی و حتی در مواردی ما قبل فئودالی ، بصور مختلف وجود دارد . وجود این بقایای نظام های کهن تا مدت های مدید ادامه خواهد داشت (بخصوص در روستا) . ولی این حقیقت نباید مانع از تشخیص چهره شیوه تولید حاکم و عمده و گسترش یابنده سرمایه‌داری شود .

برای بحث بیشتر به بخش " نکاتی در باره روابط تولیدی قرون اخیر در ایران " مراجعه شود .

ملاحظاتى درباره
"درباره انقلاب"

www.iran-archive.com

چریکهای فدائى خلق

ملاحظات درباره

"درباره انقلاب"

جزوه "درباره انقلاب" که بوسیله گروهی از قضا
نوشته شده شامل دو دسته طالبی باشد. یک دسته
مطالب اصلی جزوه است که هدف از نوشتن جزوه طرح
مشخص آنها بوده. این مطالب به بحث درباره مبارزه
سلحانه گروهها و سازمانهای انقلابی در ایران و برنامه
عمل آنها بطور کلی، تا تشکیل حزب اختصاص دارد و برخورد
وفقا با آن جزی تراست. از آنجا که این دسته از طالب
در حل مسایل نوین و گاهی حل نشده جنبش کمونیستی
است، بنابراین اگر اشتباهاتی هم در آنها مشاهده

می شود، وجودشان طبیعی و گریز ناپذیر است. صداقت
انقلابی و بیوند تئوری با عمل که از ویژگی های جنبش نوین
کمونیستی کشور ما است هر مسئله ای را حل خواهد کرد و
هر اشتباهی را تصحیح خواهد نمود. ما البته دچار
اشتباه هم می شویم، ولی چون عمل می کنیم، اشتباه خود
را تصحیح می کنیم و به پیش میرویم. اما مطالب دسته
دوم: این طالب درباره تحلیل طبقاتی جامعه ایران،
تاریخ ایران و قضایای درباره کشورهای سوسیالیستی
است. به تصور ما در این دسته از طالب اشتباهات
گریز پذیری می توان یافت که به مختصری پژوهش نیاز دارد.
ما در اینجا نخست به بررسی مطالب اصلی جزوه "درباره
انقلاب" می پردازیم و سپس نکاتی در مورد مطالب دسته
دوم متذکر می شویم.

چریکهای فدائیس خلق

روفتن که اینها بطور خاصیت و تقابل و تضاد را در چندند لمس کردن، نه
تذکر می دهند که اینها برای اصلاح نه فقط در صورتی که نفعی در آنها نباشد
است و نه کلاً آنها را می کشند بلکه نه فقط آن لغت آن این را می کشند
نست که هر یک از اینها را جداگانه و تماماً بخوانند و پس از آنکه اینها را
تساوی و یکسان برای ایجاد و جهت گیری و اصلاح اولاد و شهرت کشند
میستارند این را از روی این مرحله مشخص می کنند
اجتناب نمایند بر کلمات اولاد و شهرت کشند و نه از روی
در جای که یکی این گویند: کلمات و نه از روی
تعدیل و عطفیات سلحانه به عنوان عطفی انقلابی
و نه از روی مرحله این مهر به عنوان عطفی کار سیاسی
و نه از روی مرحله کارگز و نه از روی مرحله کلمات
لازم به نیاید آوری است که فقط در جمله بالا فقط
برای نشان دادن این اشاره و فقط به ساله مرحله ای جلیس و نه
* تکیه روی کلمات از ماست - چرخهای فدائی خلق

مبارزه سلحانه است و فقط در جمله مورد نظر ما نیست و در این
چند مورد دیگر نیز فقط از به این موضوع متنبها یا هم
بطور ضمنی و غیر روشن اشاره می کنند. ولی از آنجا که در
در توضیح این مسئله باید بدویم که ما به عنوان ان
مارکسیست - لنینیست همواره از تمام اشکال ممکن مبارزه مستقیم
خواهیم کرد و مبارزه سلحانه فقط شکل اصلی مبارزه مسلحانه
است نه کل آن
در هم اکنون چرخهای فدائی خلق بقدر امکان خود
به تبلیغ و ترویج برای جذب عناصر گام، تبلیغ برای جلب
نظر توده ها، مبارزه شعریک با اپوزیسیونها، مبارزه برای
ایجاد تشکیلات نوین و قابل نام مبارزه تحقیق و در شرایط
عینی و ذهنی انقلاب ایران، مبارزه برای تحکیم زیربنای
ایدئولوژی مارکسیست - لنینیستی افراد سازمان پراختر
است. ما این اشکال مبارزه را از طریق انتشار نشریه، کتاب
در سری های مختلف و تماس مستقیم انجام می دهیم. در آینده

آنها داشته باشیم که در شرایط لازم احتمالی، شکل اصلی مبارزه خود را تغییر دهیم، اما این مسئله که قبلاً از سقوط حکومت، شکل اصلی مبارزه تغییر کند و شرایطی ایجاد شود که مبارزه مسلحانه شکل اصلی مبارزه نباشد، خیلی بعید بنظر می‌رسد و گفتن اینکه مبارزه مسلحانه یک مرحله موقتی از مبارزه است، بجز خوش‌خیالی که عواقب وخیمی می‌تواند داشته باشد چیز دیگری نیست. خود رفا در جایی بد رستی استدلال کرده اند که مبارزه مسلحانه سازمان های انقلابی روز بروز رژیم را هارتر میکند و اختلاف را تشدید می نماید، با این حساب چگونه انتظار دارند که

پاورقی از صفحه قبل

نیز بر اساس ضرورت به اشکال دیگر مبارزه نیز دست خواهیم زد.

مبارزه مسلحانه به عنوان یک مرحله مقدماتی شرایط تنگی دیگر از مبارزه را به عنوان مبارزه اصلی فراهم نماید. چگونه می توان انتظار داشت که رشد مبارزات انقلابی بتواند اختلاف را تخفیف دهد. طبعاً برای از بین رفتن اختلاف باید عکس اجتماعی آن از بین برود. مگر نه این است که احساس خطر رژیم که خود ناشی از رشد امکانات بالقوه مبارزاتی بوده ها و نیز رشد مبارزات انقلابی است، علت مشخص اختلاف است. آیا شاه دلش نمی خواهد که در ایران هم مانند فرانسه یا ایتالیا و یا جاهای دیگر یک حزب کمونیستی بی خطر وجود داشته باشد. که در عین عرصه جوشی نتواند بقدرت برسد؟ اختلاف موجود دقیقاً بدان علت وجود دارد که هرگونه کاهش آن بمعنی خطر مستقیمی است که حیات رژیم را تهدید می کند. رشد مبارزات انقلابی

بدانجهت که این خطر را بیشتر و قطعی تر میسازد ، در نتیجه اختناق را نیز افزایش خواهد داد . به هر حال ، تا آنجا که ما بطور معقول بر اساس تجربه گذشته و تحلیل شرایط موجود می توانیم پیش بینی کنیم این است که تا قبل از تصرف حکومت بوسیله نیرو های انقلاب به رهبری حزب طبقه کارگر ، همواره مبارزه مسلحانه شکل اصلی مبارزه است و حزب طبقه کارگر وجبهه واحد نیروهای انقلاب فقط در پناه آتش اسلحه قادر است تشکیل شود .

... وقتا به نحو ابهام آمیزی سازماندهی توده ها را از کار مبارزه مسلحانه تفکیک می کنند و معتقدند که " در مراحل ابتدائی زمینه سازی " باید از مبارزه مسلحانه به عنوان شیوه عمده ای برای آماده کردن توده ها و جلب اطمینان توده ها و سازماندهی آنان استفاده کرد . وقتا از مبارزه مسلحانه به عنوان وسیله ای برای ایجاد یک " جو سیاسی مساعد " برای " سازماندهی " یاد میکنند و حتی تا جایی پیش میروند که کار مبارزه مسلحانه را مشروط به یک شرط تکنیکی امنیتی می کنند و می گویند :

*** تکه روی کلمات از ما است .

"آن قسمت از سازمان که امکان کار سازماندهی را از دست میدهد، بطور موقت یا دائم به سلول های مربوط به بخش سلحانه اعزام میشوند. این تبلیغ سلحانه شرط ضروری امکان ادا به تبلیغ غیر سلحانه هم هست. تا عضوی امکان کار سازمانی ندارد، کارش سازماندهی است"

وقتا در جای سازماندهی را بهترین برنامه مبارزه می دانند اما از نوشته روشن نیست که منظور فقط از سازماندهی چیست. آیا برای چه کاری می خواهند بوده ها را سازماندهی می کنند؟ همانند کار در یک کارخانه که در آنجا کارکنان را سازماندهی می کنند و در آنجا کارکنان را سازماندهی می کنند. این کار را می توانیم به این شکل بیان کنیم: کارکنان را سازماندهی می کنند تا بتوانند کارهای خود را به بهترین شکل انجام دهند. اما حالا که فقط به آن پاسخ گفته اند ما ناچاریم تمام پاسخ های ممکن به این سوال را مرور

گفتگو قرار دهیم. بنصیر ما منظور فقط از سازماندهی، یکی از سه کار زیر می تواند باشد:

الف - کار سیاسی و تشکیلاتی با توده ها، صرفا به منظور رشد دادن آگاهی آنان.

ب - کار سیاسی و تشکیلاتی با توده ها، برای آماده کردن آنها برای شرکت در مبارزه سلحانه.

پ - کار سیاسی و تشکیلاتی با توده ها به منظور رشد جنبش خود بخودی آنها و پراه انداختن مبارزات دموکراتیک برای کارگران و خرده بورژوازی شهر و میننگ ها و وحد اکثر شورش های دهقانی برای روستائیان.

در صورت اول (مورد الف) فقط تعداد خیلی کمی از کارگران، پیشه وران و ندرتا دهقانان هستند که کجکساو و علاقه مند به "علم برای علمند" و ما میتوانیم بآنها اقتصاد

و نظمه و چیزهای دیگر بنا بر همین بنا و تا به چه منظوری مسا
 باید این کار را بکنیم. فرض کنیم که آنها چیزهایی هستند
 گرفتند. آنوقت چنانچه در این کتاب مشاهده شود
 در صورت لزوم (در صورت لزوم) هم باید بگوئیم که سازمانها
 و گروههای انقلابی از هر حال چنین کار را میکنند، یعنی
 در مرحله عقلی کارگران پیشرو و آگاه را با کارکنان ستایش و ترویج
 و آتش بزمی و تبارزه مسلحانه ایجاد میکنند. و آنچه این کار را
 در این آتش بزمی و تبارزه مسلحانه انجام خواهند داد. و باید دانست
 که در صورت لزوم (نیروی) نیز باید که به نظر میفرمانند که حاصل
 این کار، منظور آنها با همه اینها نباید باشد. اینها هم به نظر میفرمانند و
 در صورت لزوم (نیروی) و در واقع با همه اینها نباید باشد. اینها هم به نظر میفرمانند و
 در این آتش بزمی و تبارزه مسلحانه انجام خواهند داد. و باید دانست
 که در صورت لزوم (نیروی) نیز باید که به نظر میفرمانند که حاصل
 این کار، منظور آنها با همه اینها نباید باشد. اینها هم به نظر میفرمانند و
 در صورت لزوم (نیروی) و در واقع با همه اینها نباید باشد. اینها هم به نظر میفرمانند و

باشیم که امکان رشد کیفی جنبشهای خود بخودی محسوس
 است. زیرا راه رشد آنها را سد میکند و ما نباید انتظار
 رشد خطی آنها را داشته باشیم تا رشد کنند و به قیام
 تبدیل شوند و روزی در دست ما اند. روسیه، با یک قیام رهبری
 شده از جانب حزب حکومت را سرنگون کنند. چنین چیزی
 در ایران به هیچ وجه نخواهد بود. زیرا این جنبشها را
 چنانکه از پیش رفتار هم بیان کرده ایم؛ در این جنبشها از
 حمایت های خودی و بی خودی و مورد حمایت سلطنتی نیستند
 قرار می دهند. اینها باید بدانند که در جنبش این جنبشها باید در
 هر صورت بعضی از کارها را بکنند. و در هر حال تجزیه و تفرقه
 در هر جنبش اینها را باید ترک کرد. و در هر صورت اینها را
 نباید از طریق دیگری به روش خودی و بی خودی و بی حمایت
 جنگ چریکی و غیره. و در هر صورت اینها را باید ترک کرد. و در هر صورت اینها را

نهایت فایده جنبش‌های خود بخودی این است که یکی آگاهی توده‌ها را تا حدودی رشد میدهد یکی دیگر اینکه افرادی را برای پیوستن به صفوف مبارزه مسلحانه در درون خود می‌پروراند و یکی هم اینکه شکست و سرکوب‌ایمن جنبش‌ها لزوم شگ‌عالی تری از سازمان و مبارزه را بسرای توده‌ها بطور کلی مطرح می‌نماید. سازمان اصلی مبارزه، این جنبش‌ها نیست و صرفاً از درون این جنبش‌ها نیز پدید نمی‌آید. این مسئله را گذشته از اینکه با تحلیل شرایط شخص جامعه ما میتوان فهمید، استدلال کلی تئوریک هم آن را تأکید میکند. این همان چیزی است که لنین آن را تحت عنوان "سر فرود آوردن در مقابل جنبشها" خود بخودی "مورد بحث قرار داده و" سر فرود آوردگان در مقابل جنبش‌های خود بخودی "را در انجام بسته

اکنون میز و فرمیزم تبهم کرده. سازمان اصلی مبارزه در کار جنبش‌های خود بخودی بوجود خواهد آمد، با آنها رابطه خواهد داشت، آنها را رشد خواهد داد و از آنها تغذیه خواهد کرد ولی همواره وجودی مستقل از آنها خواهد داشت. پس وظیفه اصلی ما نمیتواند سازماندهی جنبش خود بخودی توده‌ها باشد. ما البته در ایمن جنبش‌ها نفوذ خواهیم کرد و آنها را سازمان هم خواهیم داد، ولی وظیفه اصلی ما یا "بهترین برناه" ما "سازمان دهی سازمان اصلی مبارزه است. باید توده‌ها را بسه کرد چنین سازمانهایی سازمان بدهیم. این قاعده فقط مخصوص ایران نیست، این قانون عام انقلاب پرولتاریاست است. در روسیه نیز چنین بوده است. در روسیه سازمان‌های انقلابی، روشنفکران - کارگران در کار جنبش‌های خود

— بخودی و مستقل از آنها به وجود آمدند . از میان این سازمان ها ، آنهایی که توانسته بودند ارتباط ارادنیك با توده ها پیدا کنند ، در رابطه یا جنبشهای خود بخودی توده ها رشد کردند ؛ متحد شدند و سپس به حزب طبقه کارگر تبدیل گردیدند . در کشور ما هم طبق همین قانون عام ، سازمان های روشنفکری — کارگری در کنار جنبشهای خود بخودی رشد خواهند کرد و آنان که بتوانند اعتماد توده ها را بخود جلب کنند ، در اتحاد یا یکدیگر به حزب طبقه کارگر تبدیل خواهند شد . اما در کشور ما همانند برخی از کشورهای دیگر این قانون عام يك ویژگی مهم دارد آن اینکه این سازمان های انقلابی روشنفکری — کارگری گذشته از اینکه ماهیتا سازمان های سیاسی هستند ،

ولی دارای شکل نظامی هم می باشند ، یعنی سیاسی — نظامی هستند . این امر صرفا ناشی از اختتام حاکم است که در تحت آن نمی توان سازمان و تشکیلاتی در پناه صرف اصول پنهانکاری بوجود آورد . پنهانکاری صرف دیگر قادر به حفاظت سازمانهای سیاسی نیست . این قانون خاص جامعه ما و برخی جوامع مشابه است که در عمل انقلابی این خلق ها در طی چند دهه گذشته کشف شده .

آنچه مسلم است این است که در جامعه ما فقط این سازمانهای سیاسی — نظامی هستند که میتوانند در جریان رشد خود و پس از تحکیم پیوند خود با توده ها ، نخست هر چند سازمان بر اساس خط ایدئولوژیک خود متحد شوند و احزاب انقلابی (حزب

طبقه کارگر و احزاب خرد بوزوازی و بوزوازی ملسی) را بوجود آورند و سپس در اتحاد دوم بر اساس وحدت در برنامه عمل جمعاً به جبهه واحد مبارزه تبدیل شوند. در شرایط فعلی هیچگونه امکانی برای ایجاد يك حزب در پناه صرف اصول پنهانکاری وجود ندارد و در آینده هم اگر شرایط استثنائی بی بوجود نیاید، هرگز چنین امکانی وجود نخواهد داشت. فقط سازمانی به حزب انقلابی (چه حزب طبقه کارگر و چه احزاب انقلابی دیگر) تبدیل خواهد شد که يك پوشش تعرض نظامی داشته باشد و این برخلاف تصور دکاتیست‌ها و اپورتونیست‌های مخفی شده در زیر پرده دکاتیسم، هرگز به معنی تقدم امر نظامی بر امر سیاسی نیست. امر سیاسی همیشه برای مسا

مقدم است و امر نظامی وسیله‌ای در خدمت امر سیاسی است. به کارنامه چریک‌های فدائی خلق نگاه کنیم:

سازمان ما نخست از پیوند دو گروه سیاسی درست شده:

یکی گروه جنگ بود که از سال ۱۳۴۶ امر تشکیل حزب را به ایچ گیری بیشتر مبارزات خلق و رشد نسبی مبارزات انقلابی وابسته می دانست، از اینرو از همان سال به کار تدارکات برای عملیات تبلیغ سلحسانسه مشغول شد و یکی دیگر گروه مارکسیستی رفیق مسعود احد زاده بود که در جستجوی راهی برای تشکیل حزب طبقه کارگر بود که به ضرورت مبارزه سلحسانسه رسید. پس در واقع این دو گروه جنگ را به عنوان

دنباله سیاست پذیرفتند، یعنی بر اساس تحلیل سلسله مشخص از شرایط مشخص جامعه، به این نتیجه رسیدند که یک سازمان انقلابی فقط در صورتی میتواند بماند و رشد کند که شکل نظامی داشته باشد. این شکل نظامی فقط در خدمت محتوای سیاسی سازمان بوده. پس از این عمل هم، عمل ثابت کرده که این رویایس درست است، سه سال سازمان چریک های فدائی خلق در حالیکه رژیم تمام نیرویش را برای تلاش کردن آن بکار برده دوام آورده و رشد کرده. تصمیم عملیات چریک های فدائیس خلق در این مدت، چه سلحانه و چه غیر سلحانه، همه یک یک دارای محتوای مشخص سیاسی بوده. سازمان بنا بر اساس سنجیده پیشرفته و تجربه آموخته است. هرگز عملیات سلحانه

ما از نظر سیاسی بی معنی و یا دارای یک معنی انتقاسی نبوده. با این حساب بی بنیام که راه رشد سیاسی - نظامی برای گروهها و سازمان های انقلابی که در شرایط جامعه ما تنها راه رشد یک سازمان انقلابی به یک حزب انقلابی است بهیچوجه بیه معنی تقدم امر نظامی بر امر سیاسی نیست. سازمان های سیاسی نطفه احزاب سیاسی هستند. این قانون عام تاریخ است. در شرایط خفقان آمیز ما هم اگر سازمان های سیاسی دارای شکل نظامی هستند، این بهیچوجه تعارض با قانون عام ندارد. امر سیاسی محتوای مبارزه است و امر نظامی شکل مبارزه. شکل مبارزه را هم باید الکتیک شرایط تعیین می کند. به هر حال، حرف های خود را خلاصه کنیم. با

اینکه منظور فقط از "سازماندهی" روشن نیست ولی ما در توضیح این واژه بطور خلاصه میگوییم :

سازماندهی زمانی مطرح است که شکلی از مبارزه مطرح باشد و ما چون باید از تمام اشکال مبارزه در شرایط لازم استفاده کنیم ، بنابراین این مبارزات توده‌ها را نیز باید در اشکال مختلف سازمان بدهیم ، ولی همواره باید به یاد داشته باشیم که شکل اصلی مبارزه ، مبارزه مسلحانه چریکی است . این شکل از مبارزه در مرحله فکلی بوسیله سازمان های سیاسی - نظامی اعمال میشود که رشد می کنند و با ایجاد ارتباط ارگانیک با توده ها (از طریق ارتباط بین خط‌مشی مبارزاتی خود با زندگی اقتصادی یا اجتماعی و سیاسی توده ها و نیز رهبری اشکال مختلف مبارزه آنها) به

احزاب انقلابی تبدیل می شوند و این احزاب به سهم خود ، متحداً جبهه واحد را تشکیل می دهند و ارتش واحد توده ای را بوجود می آورند .

* * *

- فقط در مورد مبارزه انقلابی خارج و داخل کشور می گویند :

"خارج از کشور ، پس از گذار از مرحله تشکیل سلول های ایران ، نقش ککی را به عهده خواهد گرفت" .

در توضیح این گفته فقط باید بگوئیم که اگر منظور مبارزه انقلابی بطور کلی است که هم اکنون هم که سلول های مبارزه در ایران تشکیل شده ، خارج کشور نقش ککی دارد ، اما اگر منظور یک گروه یا سازمان

مشخص است که حرف رفقاً درست است. يك سازمان
 میتواند نخست هستهٔ اصلی خود را در خارج کشور
 تشکیل دهد و در تلاش تشکیل سلول مبارزه در
 داخل کشور باشد، و پس از اینکه موفق به این کار
 شد، آنگاه بخشی از سازمان که در خارج می ماند
 (اگر بماند) نقش کمکی را خواهد داشت.

۲. جنگ چریکی شهری

رفقا دلایلی در توجیه جنگ چریکی شهری، بیسه
 ویژه برای آغاز کار گروههای انقلابی آورده اند که البته
 بسیاری از این دلایل درست است ولی رفقاً تا آنجا
 پیش رفته اند که امکان کار انقلابی در روستا را مطلقاً

نفی کرده اند. در صورتی که امکان تشکیل هسته های
 مبارزهٔ مسلحانه در روستا، با مشکلاتی کمتر یا بیشتر
 به هر حال وجود دارد و سازمان های انقلابی
 سیاسی - نظامی باید هم در شهر و هم در روستا
 هسته های مبارزه را بوجود آورند. منتها هم اکنون
 اگر مشکلاتی برای هسته سازی در روستا وجود دارد،
 این مشکلات صرفاً عدم امکانات تکنیکی است. دلایلی
 را هم که رفقاً ارائه داده اند بیشتر اشاره به همین
 عدم امکانات تکنیکی است و گرنه این مسئله از نظر
 مارکسیزم - لنینیسم اکنون دیگر حل شده است که در
 کشورهای مستعمره و وابسته، يك انقلاب دموکراتیک
 بدون حمایت دهقانان ممکن نیست.
 آنچه که در مورد این گفتهٔ رفقاً می توان گفت این

است که اولاً رفقا در مورد تأکید بر روی عدم امکانات در روستا افراق کرده اند و دوماً از امکانات ویژه روستا و برخی امتیازات روستا بر شهر یاد نکرده اند و سوماً راههای جبران کننده عدم امکانات روستا را نادیده گرفته اند .

البته عواملی وجود دارد که تمرکز قسمت اعظم و حتی تمام فعالیت گروهها و سازمانهای انقلابی را در مراحل اولیه رشد خود ، در شهر توجیه میکند ، مانند :

- ۱ . لزوم جلب روشنفکران انقلابی و کارگران آگاه برای تأمین کادرهای لازم اولیه مبارزه .
- ۲ . لزوم جلب حمایت مادی و معنوی نیروهای مترقی شهر از جنبش .

- ۳ . امکانات خاص شهر برای گروهها و سازمانهای کوچک ، در مقابل عدم امکان کار این گروهها در روستا .
- ۴ . تدارک برای کار در روستا .

ولی چنانکه گفتیم ، این فقط در مورد مراحل اولیه رشد گروهها و سازمان های انقلابی است ، وگرنه کار در روستا باید جزو برنامه باشد و زمینه آن فراهم گردید . تازه ، در مرحله ای از رشد جنبش باید ستاد اصلی مبارزه به روستا منتقل شود . اما باید بیاد داشت که کار در شهر همواره اساسی است . زیرا کار در شهر شرکت وسیع پرولتاریا و روشنفکران انقلابی را در مبارزه و سرانجام تأمین همزمونی پرولتاریا را برانقلاب تأمین می نماید . از نظر تکنیکی هم استفاده از امکانات خاص شهر همواره ضروری است .

رفقا علاوه بر دلایل تکنیکی بی که در مورد بستری شهر بر روستا ارائه میدهند، گاهی دلایل استراتژیکی هم در این باره می آورند. مثلا در یکجا می گویند :

"اگر قبول داریم که عناصر پیشاهنگ باید مانند ماهی در دریای حمایت مردم باشند و این اصل همیشه و همه جا سبب باید در نظر گرفته شود، لااقل امکانش امروزه برپایه روابط و مناسبات تولیدی - اجتماعی شهرها زیاد تر است".

این حرف رفقا به تصور ما از دو نظر نادرست است. یکی اینکه رفقا می گویند که امکان نفوذ در توده شهری بیشتر است و هیچ دلیلی هم در تائید این حرف خود ارائه نمی دهند. باید بگوئیم این حرف صرفا ذهنی است و مبتنی بر هیچ واقعیتی نیست. نیمه پرولتاریای

عظیم روستا های ایران (خوشنشین ها و دهقانان خیلی کم زمین) بزرگترین بازوی انقلابند. اینان نزدیک به ۸۰٪ روستائیان ایران را تشکیل می دهند. دهقانان میانه حال هم انقلابینند. این دو دسته که اکثریت نزدیک به اتفاق روستائیان ایران هستند آشکارا تا رضائی خود را از رژیم نشسان می دهند، تنها مانع نفوذ در آنها شرایط خفغانی حاکم است. کار و زمین خواست طمس و نزدیک آنهاست. میبینیم که تضاد اساسی در روستا برای خود روستائیان و الا خیلی روشن تر از شهر است و در و ما این تضاد مستقیما بدولت است. پس آن کدام شرایط اجتماعی برای جلب حمایت توده ها است که در شهر صاعد تر است ؟

اما از نظر دیگر هم این حرف نادرست است. زیرا اگر هم برخلاف واقع بیهوشیم که امکان نفوذ در توده های شهری بیشتر است، بهیچوجه این ساعت نمیشود که ما از کنار در میان دهقانان صرفنظر کنیم و بسراه آسانتر کشیده شویم. ما باید در دریای حمایت توده ها قرار بگیریم، این تنها شرط پیروزی ما است و اگر هم مشکلاتی در این راه وجود دارد باید سخت یا آسان بهر حال از میان برداشته شود. هر چند هم که ما بتوانیم حمایت توده های شهری را بدست آوریم، اگر از حمایت دهقانان محروم باشیم، شکست خواهیم خورد. در اینجا ممکن است تصور شود که رفقها در این استدلال خود به مرحله نخست مبارزه نظرسر داشته اند. البته این حرف درست است ولی باید

بگوئیم که در مراحل نخست مبارزه آنچه که توده بیشتر به شهر را توجه میکند، بهیچوجه امکان حمایت بیشتر از جانب توده شهری یا عدم حمایت از جانب توده روستایی نیست. بلکه امکانات تکنیکی و نیز امکانات از نظر سرکارهای مبارزه در مراحل نخستین طرح است.

* * *

رفقا در جایی در مورد عملیات (بقول خود رفقها : آکسین های) سلحانه گروها و سازمانهای انقلابی می گویند :

" با آکسین های سلحانه که هسته میسرم حاکم (نظم حاکمیت مسلح و قدرت کامل) را مورد حمله (نه انهدام) قرار

می دهند و به تبلیغ صلحانه می پردازند .
 البته این حرف رفا کلا درست است ولی از آنجا
 که روی عبارت " نه انهدام " تاکید کرده اند و این
 ممکن است برای کسی که در گفته " رفا " با دقت توجه
 نکرده باشد سو تفاهم ایجاد کند ، باینکه این نکته
 را تذکر داد که عطیات صلحانه " ما تا " تیر انهدامی
 بر واحد های دشمن خواهند داشت ولی قدرت کامل
 او را منهدم نخواهند کرد . بنابراین عطیات ما فقط
 نسبت به قدرت کامل دشمن " حمله نه انهدام " است .
 اما نسبت به جزئی از قدرت و سیستم او نقش منهدم
 کننده هم دارد . زیرا اگر چه ما در عطیات صلحانه
 خود دارای هدف مشخص سیاسی هستیم ، ولی بهر
 حال کم یا بیش ، این عطیات اهمیت نظامی

هم دارد و نمیتوان آنرا نادیده گرفت . طبیعتا در
 مراحل آغاز جنبش اهمیت نظامی این عطیات کمتر
 است و بتدریج افزایش می یابد . درست بدینجهت
 است که عطیات صلحانه " ما عطیات سیاسی - نظامی
 است . بنابراین حتی در آغاز جنبش هم ، نه تنها
 الزامی در این نیست که حملات صلحانه ، منهدم
 کننده نباشد ، بلکه تا " تیر انهدام کننده " حملات ما اگر
 چه زیاد مورد نظر نیست ، ولی بهر حال صغر هم
 نیست . البته لازم به یاد آوری است که خود رفا در
 جایگه به توجیه جنگ چریکی شهری می پردازند ،
 خود به ضربه پذیری نظامی دشمن در شهرها توجه
 اساسی دارند . گذشته از این ، اگر از نظر خط اصلی
 عقاید رفا هم به موضوع بنگریم ، میبینیم که حملات صلحا

نه ما باید پیروزی بدنیال داشته باشد تا بتواند
 ظلم قدرتی دولتی و ظلم ضعف ما را بشکند ،
 چیزی که رفتن خود بر آن تکیه اساسی دارند .

ب- نکاتی در مورد مطالب دستنه دوم
 ۱- دوایراد صوری

۱-۱- به نظر ما بکار بردن واژه های فاکتور ،
 رادیکالیزه ، پولاریزه ، دموکراتیک ، آلترناتیو ، استروکتور ،
 آکسیون و غیره از جانب ما نادرست است . به علاوه
 این کار ، با توجه خاصی که رفتن (بحق) به توده ها
 دارند ، نا سازگار می نماید . بکار بردن واژه استروکتور
 بجای ساختن یا بنیان ، اگر گریز از فرهنگ ملی ، یعنی
 چیزی که ما را به توده هایمان پیوند می دهد ، نباشد
 لاف چنین می نماید و حتی همین هم برای ما نا مطلوب
 است .

۱-۲. "اقدام ضد انگیزه ای" یک اصطلاح ارتجاعی است که یک کارشناس نظامی ضد انقلاب (نویسنده کتاب "شورشگر") بکار برده است. حمایت توده ها از انقلابیون انگیزه هائی گوناگون و انتقاسی نیست که بتوان بسا اقدامات ضد انگیزه ای بحسابه بسا آن پرداخت. حمایت توده ها از انقلابیون ناشی از خصلت انقلابی موقعیت طبقاتی آنان است. رفرم فقط می تواند در شرایطی خاص، به مقداری محدود و برای مدتی محدود در این خصلت اثر خنثی کننده داشته باشد. اما چرا ما بجای رفرم بگوئیم "اقدامات ضد انگیزه ای" ؟

۲. در مورد "شیوه" تولید ماقبل سرمایه داری در ایران". گفته های رفقا در مورد تاریخ ایران

از آغاز تا عصر مشروطه، چه از نظر مبنای تئوریک و چه از نظر انطباق با واقعیت تاریخی ایران، درست نیست. رفقا نظام های اجتماعی را بصورت وقایع ساده ای میگرد که تسلسلی و ارتباطشان مبتنی بر قانونمندی شخصی نیست. بهتر است موضوع را تشریح کنیم:

قطعا منظور رفقا از "شیوه" تولید "شیوه" فنی تولید نیست، بلکه شیوه اجتماعی تولید است که مجموع نیروهای تولیدی و روابط تولیدی جامعه است، یعنی نظام اجتماعی. شیوه فنی تولید در تاریخ تا کنون فقط دارای سه نوع بوده که بدین ترتیب از پسی هم ظاهر شده: شیوه تولید دستی، شیوه تولید ماشینی و شیوه تولید خود کار. اما شیوه اجتماعی

تولید دارای پنج شکلندی مختلف است: شیوه^۱ تولید اشتراکی نخستین، شیوه^۲ تولید بسوده داری، شیوه^۳ تولید فئودالی، شیوه^۴ تولید سرمایه داری و شیوه^۵ تولید کمونیستی. برخی، این تقسیم بندی را تنگ نظرانه می پندارند و از پیروان این تقسیم بندی بعنوان جزئین و غیره یاد میکنند. آنها میگویند: " این قالبی پیش ساخته برای بررسی تاریخ جوامع است و نمیتوان تاریخ تمام جوامع را در این قالب گجانند، زیرا هر جامعه مختصات خویش را داراست." بر این انتقاد، یک شیوه^۶ تفکر امپریستی (تجربه گرائی) حاکم است؛ زیرا جامعه یک پدیده^۷ مشخص است که در اثر ضرورتی خاص پدید آمده و تکاملش دارای قانونندی مشخصی است. کلیات این قانونندی برای

تمام جوامع یکسان است و در عین حال هر جامعه ای دارای ویژگی خاص خود است، اما این ویژگی هیچ وجه نمیتواند نفس کلیت کند. تصور مخالف این، امپریستی است. البته جوامع مختلف میتوانند به علت موقعیت خاص طبیعی خود و نیز عوامل خارجی (تا^۸ جوامع دیگر)،

۱. لازم به یاد آوری است که تا^۹ شیرات محیط طبیعی در تسریع و یا کند کردن سرعت تکاملی جامعه خیلیس کمتر از تا^{۱۰} شیراتی است که برخورد جوامع دیگر میتواند داشته باشد و اصلا اینست و تا^{۱۱} قیاس نیستند.

يك نظام اجتماعی را خیلی سریع از سر بگردانند و بسا تقریباً از سر نگردانند و از روی آن بجهند، و نیز هر يك بصورت کمابیش ویژه ای از سر بگردانند، ولسی هیچ جامعه ای نمیتواند قانونمندی کاملاً جداگانه و متمایزی برای تکامل خویش داشته باشد. جامعه يك پدیدۀ مشخص است که دارای يك قانونمندی عام است. هیچ جامعه ای را در هیچ کجا نمیتوان تصور کرد که مثلاً در مرحله ای از رشد آن زبان و یا مذاهب بوجود نیاید. البته در عین حال باید بیاد داشت که مذاهب و زبانهای تمام جوامع با يك دیگر فرق دارند. هر يك دارای ویژه گی هائی است، اما کلیت و علکرد همه آنها یکی است. یا اینکه مثلاً، قنود الیزم ایران از قنود الیزم چین و قنود الیزم فرانسه و غیره متمایز است، ولی در عین

حال همه در کلیات با يك دیگر وحدت دارند. اما در مورد "روش تولید آسیائی". طبق آنچه که گفته شد، روش تولید آسیائی، برخلاف نامش نمیتواند يك روش مشخص تولید، یعنی يك نظام اجتماعی باشد. روش تولید آسیائی ویژگی برده داری و قنود الیزم بسیاری از کشورهای شرق است. این اصطلاحی است که خود مارکس نخست آنرا بکار برده و در آن دچار تصامح شده. همین را دانشمندان مارکسیست نمای بسوزواژ گرفته اند و بزرگش کرده اند و سرانجام به این نتیجه رسیده اند که شرق راه تکامل کامل مجزائی دارد و ایمن ناشی از موقعیت آب در شرق است. روشن است که

۱. میگویند که برده داری در شرق سبب شده که قنود دولت مرکزی قادر باشد تا ملیتات آسیائی ایجاد کند.

این انحراف خنده آور جغرافیاگراسی نمیتواند هیچ وجه تشابهی با مارکسیزم داشته باشد. سردسته این دانشمندان مارکسیست نمای بورژوازی و تیغولگ کمونیست سابق بین الطل سوم و مرتسد بعدی است که حتی سوسیالیزم را استبدادی شرقی مینامید که گویا در غرب هرگز رخ نخواهد داد، یعنی بقول او سوسیالیزم هم ناشی از موقعیت آب در شرق است. ویژگی یکی از عوامل طبیعی ممکن است بتواند کمابیش تاثری در شکل زندگی اجتماعی یک جامعه داشته باشد و ویژگیهایی در نظام های اجتماعی آن جامعه ایجاد کند، ولی چگونه ممکن است بتواند مسیر کاملاً متمایزی برای تکامل یک جامعه بوجود بیاورد. نظام اجتماعی، شکل صف آرائی انسان در مقابل طبیعت است. ممکن است ویژگی طبیعت

مانند کم آبی، کما، سرما و غیره در شکل این صف آرائی ویژگیهای ناچیزی ایجاد کند، ولی اساس این صف آرائی و جوهر تکامل آن، همانا ماهیت انسان، یعنی قدرت ابزار سازی او است. برفهای سنگین هرگز سبب دگرگونی زندگی اجتماعی مردم واشنگتن نخواهد شد و نظام اجتماعی ویژه ای برای آنان خلق نخواهد کرد، بلکه سبب اختراع ماشین برف پاک کن و یسا ماشین که آب گرم به خیابانها بپاشد میگردد. عکس این جریان سبب اختراع کلر میگردد و این هر دو در نظام اجتماعی واحدی میتواند صورت گیرد. البته هرچه به عقب هر میگردد، یعنی به دورانهای گذشته تر تاریخ نگاه میکنیم، مینیمم که تاثر ویژگی عوامل طبیعی بر شکل زندگی انسان بیشتر بوده است؛ ولی هرگز بدان حدی

نمی‌توانسته باشد که بتواند سیر تکاملی جامعه را عوض کند و نظام‌های اجتماعی کاملاً متفاوت بیافریند. اساس و جوهر تکامل انسان، ماهیت او، یعنی قدرت ابزار سازی اوست، عوامل طبیعی فقط شرایط تکامل انسانند. این حرف منطبق با اصول اساسی دیالکتیک است.

رفقا معتقدند که در ایران پس از نظام اشتراکسی نخستین (کمون‌های اولیه)، "روش تولید آسیائی" برجای آن نشسته، در حالی که می‌دانیم و حتماً رفقا هم شکی ندارند که در روم باستان و یونان و بسیاری کشورهای دیگر، سرده داری جانشین نظام اشتراکسی نخستین شده، یعنی بنسب این حرف، نظام اشتراکسی نخستین در ایران تبدیل به "روش تولید آسیائی" شده ولی در مَثَل روم و یونان و غیره تبدیل به نظام

برده داری. با این حساب چگونه می‌توان اعتقاد داشت که در همین ایران، درست مانند روم و یونان و همه جوامع دیگر، سرمایه داری به سوسیالیسم و بعد کمونیسم تبدیل شود. چرا در این مورد قانون عام صادق است، ولی در آن مورد صادق نیست؟ آیا از نظر بایه فلسفی یک ناسازگاری بین این دو اعتقاد وجود ندارد؟ بنظر ما، رفقا از ماهیت سیاسی این به اصطلاح نهضت طبقاتی اخیر "روش تولید آسیائی" با خبر نیستند.

بهر حال، از نظر تئوریک می‌بینیم که نظریه رفقا در مورد تاریخ ایران درست نیست. اما به بینیم واقعیت زنده، تاریخ ایران در این مورد چه می‌گوید، آیا این گفته را تأیید می‌کند؟

در ایران باستان، هیچ شکی در وجود روابط —
برده داری نمی توان داشت. بنا های عظیم ایـران با—
ستان که در بسیاری از نقاط ایران بقایای آن یافت
می شود، خود دلیل زنده ای بر وجود برده داری در
ایران باستان است. این بنا ها همه از نوع خاص بنا ها
— می است که فقط با کار برده می توان آنها را ساخت
و فی المثل با نوع بنا هایی که بر سلسله بیگار ساخته
میشوند (آثار تاریخی اصفهان) تفاوت اساسی دارد،
در حالیکه این بنا ها شباهت کامل با بنا های برده —
داری روم و یونان دارد .

اسناد تاریخی بسیاری هم که بر جای مانده ، همه
وجود برده داری در ایران باستان را تأیید می کنند.
در امپراطوری عظیم هخامنشیان از تمام نژاد ها برده

وجود داشته است . در مورد اسناد خزانه تخت —
جمشید که عده ای (مانند دکتر خنجی و غیره) روی
آن جبار و جنجال بر اه انداخته اند ، بایسد گفت این
حواله ها اولاً باستان کاران داده می شده و دوماً
این اسناد بهیچوجه نمی تواند حواله مزه باشد . این
اسناد حواله جیره است که گاهی هم مقداری انعام
پولی همراه آن برده است . وجود روابط منسزوری در آن
زمان ، در میان آن همه برده ، لزوم یک بسوزواری بزرگ
بازرگانی و بدنبال آن یک بسوزواری بزرگ تولیدی را ایجاب
می کند و چنین چیزی بسا عقل سالم جور در نمی آید .
شاید کسانی که جبار و جنجال منسز در تخت جمشید را
بر اه انداخته اند و از اسناد خزانه تخت جمشید بسه
عنوان سند بساد می کنند ، حتی شش یکی از این اسناد

را هم نخوانده باشند . سابقه سیاسی این آدمها
(مانند دکتر خنجی) ماهیت تمام اعمالشان را روشن
می کند .

برخی تصور می کنند که این برده داری فقط
برده داری متمرکز دولتی بوده و آنهم فقط برای ساختن
ها و کارهای دیگر دولتی و برده داری در سایر امور
تولیدی وجود نداشته . این حرف هم غلط است . اولاً
چنین چیزی قابل قبول نیست که در جامعه ای از برده
فقط برای کار شخصی استفاده کنند . دوماً معنی واژه
برده (بر + ده) این ادعا را رد می کند . سوماً واژه
بنده که در زبان پهلوی بنده بوده روشن میسازد که
منابع مهم و اصلی تهیه برده مانند روم و یونان باستان
همچنان اسیران جنگی بوده و تسلیلی ندارد که در ایران

بر خلاف جاهای دیگر ، اسرای جنگی را فقط بکار شخصی
بگمارند و از این قاعده هم تجاوز نکنند . واژه " آن -
شهرک " هم که معادل " برده " است این معنی را تأیید
می کند . در نتیجه در دولتهای جهانگشای ایران
باستان برده های بسیار فراوانی می توانسته وجود
داشته باشد . چهارماد روی پلنگان تخت جمشید
تصویری وجود دارد که دارند به دربار شاه هدیه
می برند . در میان این هدایا هم پارچه ، هم جواهر
هم احتیاط و هم برده دیده می شود . پنجماً اسنادی

(لازم به یاد آوری است که اسناد یاد شده فقط
بعنوان نمونه آورده شده و گرنه اسناد
مشابه اینها فراوان است .

در باره خرید و فروش برده وجود دارد (بکتاب اشکا -
 نیان دیاکونوف مراجعه شود) . مسئله زیاد مهمی که
 در اینجا مطرح است این است که در ایران هم ما نند
 چین و مصر و غیره در کنار روابط برده داری ، کشاورزان
 آزادی (غیر برده) هم وجود داشتند که بدولت بهره
 مالیات می پرداختند . البته این کشاورزان مالیات پرداز
 در روم و یونان باستان نیز وجود داشتند (کسن ها) ،
 منتها تعداد آنها در ایران و چین خیلی زیاد بوده
 بطوری که می گویند در این کشورها برده داری و فتواد
 لیزم در کنار هم وجود داشته اند . با اینحال روابط
 تولید برده داری تا زمان اشکانیان روابط تولید حاکم
 بود .

لازم به یاد آوری است که چه در عصر برده داری و چه

در عصر فتوادالی در ایران ، برخی از جماعت های
 اشتراکی نخستین (کمن های اولیه) شکل و سازمان
 خود را تا حدودی حفظ کرده بودند و فقط بدولت
 و یا حاکم ، مالیات دسته جمعی می پرداختند . بقایای
 این جماعت ها تا همین اواخر ، یعنی حتی تا سالهای
 قبل از اصلاحات ارضی هم مشاهده می شد . این
 جماعت های مالیات پرداز در واقع هیچ فرقی با رعیت
 یا بقول اروپائیان " سرف " نداشتند فقط بطور دسته -
 جمعی تولید می کردند و بصورت دسته جمعی هم بهره -
 مالیات می دادند . وجود این جماعت های مالیات پرداز
 در ایران هم چیز غریبی نیست . هم در اروپای غربی ،
 هم در روسیه و هم در جاهای دیگر ، این جماعتها
 مشاهده شده اند . در غرب آنها را " مارکا " و در روسیه

آنها را "ابو شمینا" می گفتند .

بهر حال ، روابط تولید فتودالی ز زمان اشکانیان در ایران شروع به رشد کرد و حاکمیت را در عصر ساسانیان بدست آورد . در عصر ساسانیان هفت خاندان بزرگ و معروف فتودان قزاقان و سوران و بهران و غیره وجود داشتند . در این دوره البته بقایائی از روابط تولید برده داری وجود داشت ولی حاکم نبود . حمله اعراب به ایران سبب احیای مجدد روابط تولید برده داری شد . در مزارع برخی از شیخ های عرب حتی ۵۰۰۰ برده کار میکردند . اما این احیا موقتی بود و فقط ۲۰۰ سال سیر تکاملی جامعه را عقب انداخت باز دوباره فتودالیزم رشد کرد و مسیر خویش را پیمود تا اینکه در اواخر دوره قاجاریه سرکله بورژوازی پیدا

شد . اشکال مختلف مالکیت مشروط ارثی و غیر ارثی ، مالکیت غیر مشروط و مالکیت مؤسسات حسیه و مذهبی ، چه پیش از اسلام و چه پس از آن ، در طوسی دوران فتودالیزم ایران وجود داشته است . چیزی که در فتودالیزم ایران اهمیت دارد ، با نگرستن یک اشرافیت فتودالی کهنسال است . یعنی هجوم ها و لشکر کشیها سبب تعویض خاندانهای فتودال حاکم میگردد و همین امر سبب میشد که اشرافیت کهنسال فتودالی ما نتواند بسیاری از کشورهای دیگر را بگیرد . بر خلاف گفته رفقا ، فتودالیزم در ایران به استحکام و قدرت کامل هم رسیده است . فتودالیزم ایران دارای یک عمر ۱۵۰۰ ساله است . خاندانهای فتودال عوض میشدند ، ولی فتودالیزم بر جای میماند و سیر تکاملی خویش

رفقا گفته اند: "در فقدان هرگونه آمار وسیع و جامع راجع به شیوه های مختلف تولید دیگر، میتوانستیم منطقاً * استنتاج کنیم".

در اینجا روشن نیست که منظور رفقا از کلمه "منطقاً" چیست. در واقع میتوان گفت که رفقا برای

۱. لازم به تذکر است که این پانگرفتن اشراقیست فتود الی و تعویض شدن خاندانهای فتودال هم شاید نمونه های زیادی داشته باشد و لسی برای همه جای ایران درست نیست. مثلاً در شیراز خانواده قسوام از معروفترین فتودالهای منطقه هستند و میدانیم که در دیوان حافظ از جسد آنها (حاجی قوام) به کرات یاد شده. در کردستان خانواده ارسلان سابقه تاریخی زیادی دارد. در کرمان و در بسیاری از نقاط فتودالهای زردشتی دیده میشود، بهر حال این مسئله

تحلیل تاریخ ایران بجای مراجعه به واقعیت زنده تاریخ، بنا بر گفته یاد شده، به تخیل متوسل شده اند و چنین دلیل آورده اند که آمار وسیع و جامع وجود ندارد. باید گفت که تاریخ را بویژه تاریخ ایران قبل از سرمایه داری را که نباید از روی آمار مطالعه کرد، تاریخ را معمولاً از روی اسناد و مدارک مطالعه میکنند. در مورد تاریخ ایران قبل از اسلام که البته اسناد و مدارک نسبتاً کم است ولی بهر حال وجود دارد مانند آثار باستان شناسی (سنگ نوشته ها، مجسمه ها، ساختمانها، بقیه پاورقی از صفحه قبل - قابل تا-میل بیشتری است و نمیتوان مسئله پانگرفتن اشراقیت فتودالی در ایران را بعنوان یک اصل پذیرفت. * تکیه بر روی کلمات از ماست - چریکهای فدائی خلق.

سکه ها ، ظروف و غیره) ، کلمات (که از طریق واژه‌شناسی مطالعه میشود) ، نوشته ها و آثار خطی (اگر چه محدود) نوشته های نویسندگان باستانی خارجی درباره ایران و غیره . در مورد تاریخ ایران پیش از اسلام هم که اسناد و مدارک بسیار فراوانی وجود دارد ، از اسناد و مدارک باستان شناسی گرفته تا آثار کتبی بسیار فراوان و متنوع . کثرت و اهمیت این آثار سبب شده بود که انگلیسی‌ها کمتر یاد گرفتن زبان فارسی بیفتند که البته این کار انجام نشد . البته استفاده از این مدارک برای ما (رقتاً) بدو دلیل ممکن نیست : یکی اینکه امکانات علمی استفاده از آنها را نداریم و یکی دیگر هم اینکه فرصتی برای انجام چنین کاری نداریم . ولی خوشبختانه این اسناد و مدارک مورد توجه دانشمندان مارکسیست واقع شده و استفاده های

فراوانی از آنها کرده اند . در نتیجه آثار ارزنده‌ای در مورد تاریخ مناسبات اجتماعی کشور ما نوشته شده . مثلاً کتاب " کشاورزی و مناسبات ارضی عهد مغول " ، این کتاب حاصل در حدود چهل سال تحقیق پتروشفسکی است ، یا کتاب تاریخ صاد دیاکونوف با آثار ارزنده بارتولد یا ده ها ایرانشناس و تاریخدان مارکسیست دیگر . ا بنا بر این برای مطالعه در تاریخ ایران در هر سطحی ، اسناد و مدارک کفایتی وجود دارد و برای ما اسناد و مدارک مارکسیستی در این بسازه

۱ . البته دانشمندان غیر مارکسیست نیز مانند کریستین سن و غیره کارهای پر ارجی در این زمینه کرده اند ولی حتی از نظر کمی هم سهم آنها در تحلیل و تفسیر تاریخ ایران کمتر از مارکسیستها است .

در درجه اول اهمیت قرار دارد . ما حتی اگر امکان یک تحقیق آکادمیک هم در باره تاریخ کشورمان داشته باشیم باز باید نخست تحقیق های مارکسیست ها را در باره تاریخ ایران بخوانیم ، زیرا هر کس بایستد از جایی شروع کند که دیگران تمام کرده اند . مثلاً مضالعه در تاریخ ایران بعد از اسلام از جاسناب ما ، بدون بهره گرفتن از آثار پتروشفسکی ، بارتولد و غیره (چه بطور مستقیم و چه غیر مستقیم) از نظر شکل تعجب آور و از نظر نتیجه ای که به بار می آورد ارتجاعی و ضد علمی است . علم یک سیستم بهم پیوسته است .

اما در مورد تاریخ ایران پس از انقلاب مشروطیت ، آنچه را که رفقا در باره ظهور سرمایه داری از آغاز انقلاب مشروطیت تا انقلاب سفید میگویند کلاً درست

است . ولی در مورد باقی ماندن بقایای شیوه های تولید فئودالی و " حتی قبل از فئودالی " و از جمله " نظام کهنه آسیائی " اشاراتی شده است که مسلماً مبتنی بر تصور عینی مشخصی نبوده . پسر رسیدنسی است ، آنچه را که از بقایای روابط تولید فئودالی برجای مانده تا چه اندازه است ؟ آیا این بقایای فئودالیسم واقعا آنقدر است که ارزش گفتن داشته باشد ؟ از این گذشته روابط قبل فئودالی به چه معنی است ؟ " شیوه های تولیدی دیگر " چیست ؟ نظام کهن آسیائی کدام است ؟ در کجای ایران چنین چیزهایی وجود دارد ؟

۳ . در مورد روابط تولیدی در جامعه ایران

کسونسی

رفقا نخست میگویند :

" برای آنکه تعیین کنیم که انقلاب میباید
 ما چگونه انقلابی است باید در واقع
 ببرد ازیم به اینکه مناسبات تولیدی ما
 چگونه مناسباتی است."

و چند سطر پائین تر میگویند:

" اگر قبول کنیم که مناسبات امروزه ،
 مناسبات تولیدی سرمایه داری است ،
 باید بپذیریم ..."

و سپس مطالبی در باره " جامعه" سرمایه داری و
 انقلاب سوسیالیستی بطور کلی می گویند و در جایی
 هم بطور ضمنی و اتفاقی به " رشد کمتر پرولتاریا چه
 از نقطه نظر تعداد و چه از نقطه نظر کیفیت" در ایران
 اشاره میکنند که البته با اظهار نظر کلی رفقها
 نا سازگار است .

در مورد این مطالب باید گفت که گفتن اینکسه

روابط تولید در ایران سرمایه داری است ، هیچ
 چیزی را روشن نمی کند و گفته های یاد شده رفقها
 در باره " جامعه" سرمایه داری و انقلاب سوسیالیستی ،
 بدیهیاتی است که دکتر آن هم نویسنده و هم خواننده
 را از پرداختن بمسائل اصلی باز میدارد . کتابهای
 کلفتی تا کین در باره " نظام سرمایه داری و انقلاب
 سوسیالیستی نوشته شده است و اینها همه ، البته
 زیر بنایی برای حل مسایل ما هستند ، ولی هیچ یک
 مسئله انقلاب ما را بطور مشخص حل نمی کند . رفقها
 میگویند : " روابط تولید در ایران سرمایه داری است" .
 بسیار خوب ، میدانیم که روابط تولید در ملاً فرانسه
 هم سرمایه داری است ، آیا انقلاب ما مانند انقلاب
 فرانسه خواهد بود ؟ مسلماً نه . هزار تکه باریک

تراز مواجعا است . تازه اگر رقعا دقیقتر از این هم
 حرف میزدند و می گفتند : ایران يك کشور سرمایه داری
 وابسته است با ز این گفته سود شخصی نداشت زیسرا
 رشد ناموزون بورژوازی کمپرادور در کشورهای مختلف
 وابسته نیز در بخشهای مختلف اقتصادی هر يك
 از این کشورها (کشاورزی ، صنعت ، بازرگانی) وجود
 دارد که در تعیین خصلت انقلاب این کشورها دارای
 اهمیت زیادی است . باید مثلا می گفتند که در ایران
 يك بورژوازی کمپرادور خصوصی قوی و متمرکز در بازرگانی
 امور مالی و بانکی و صنایع مونتاژ ، يك بورژوازی کمپرادور
 بوروکراتیک قوی و وسیع که منبع اصلی سودش سرمایه -
 گذاری دولتی در امور مالی و بانکی و صنایع استخراجی
 است ، وجود دارد و در عین فقدان تقریبی بسورژوازی

ملی ، يك خرده بورژوازی تجاری وابسته در شهرها
 و ندرتا در روستا ، يك خرده بورژوازی کوچک مرفه
 دهقانی ، يك خرده بورژوازی عظیم فقیر و ورشکسته
 دهقانی (نیمه پرولتاریای روستا) ، يك خرده بسورژوازی
 فقیر در شهر (نیمه پرولتاریای شهر) بساضافه يك
 طبقه کارگر در حال رشد ، سایر طبقات جامعه ایران
 را تشکیل میدهد . این طرح مشخص ساله است که
 اگر مطالب گفته شده درست باشد ، که خوب چیزی
 روشن شده است و اگر این مطالب درست نباشد
 باز بهر حال ساله بطور مشخص مطرح شده است
 و کسی دیگر میتواند نکات نادرست آنرا تذکر دهد
 و کم کم چیزی روشن شود ، اما گفتن این که روابط
 تولیدی در ایران سرمایه داری است و ذکر نکاتی

کلی در سازه نظام سرمایه داری و انقلاب سوسیالیستی ،
نه تنها طرح مسئله بصورت مشخص نیست ، بلکه
از طرح مشخص مسئله جلو میگیرد و فقط ما را براه حل
— های کلیشه ای دکماتیستی برساند .

۴ . در مورد جنبش کارگرمی

رفقا مطالبی بصورت خبری درباره جنبش کارگرمی
ایران میگویند ولسی هیچ سندی برای این اخبار ارائه
نمیدهند و خواننده یا مجبور است هم به استنباط
و هم بر استوئسی نویسنده اعتماد کند و یا مجبور است
خود برای قضاوت درباره این گفته ها به تحقیق
مستقل بپردازد که اغلب این کار دوم عملی نیست .
مثلا رفقا میگویند :

" در عرض ده سال اخیر بیش از چنبد
اعتصاب و تظاهرات کارگری بوقوع نپیوسته
است . این اعتصابات و تظاهرات خود -
بخودی بوده . "

البته در خود بخودی بودن اعتصابات ده ساله
اخیر که حرفی نیست ولسی اینکه در دهساله اخیر
بیش از چند اعتصاب و تظاهرات کارگری بوقوع نپیوسته
است ، یک خبر نادرست است و خواننده بی اطلاع
این موضوع را نخواهد فهمید .
رفقا پس از ذکر مطالبی درباره جنبش کارگرمی
در ایران ، چنین نتیجه میگیرند که :

" با فقدان جنبش کارگرمی وسیع و خود بخودی
در ایران ، عناصر آگاه انقلابی باید بسا
مشخص کردن و تحلیل دقیق از این فقدان
را در دستور کار فوری خود قرار دهند

و در تشکیلات و پراتیک انقلابی ، در رفع
نقصانها ، کوشش کرده و آمادگی کار
سیاسی - انقلابی ، در توده های
کارگران را در خود از پیش فراهم آورند ."

در واقع در اینجا تاسیس مساله شده است . آن
هم تاسیس مساله ای فوری و فوری گنه باید در " دستور
کار فوری " قرار گیرد . علیترغم نظر رفا ، مساله ای که
در دستور روز کار گروهها و سازمانهای انقلابی قرار
دارد ، به هیچوجه نمیتواند فقدان جنبش وسیع
خود بخودی کارگران و کوشش در راه رفیع (؟)
این نقصان باشد . بلکه کمک به ارتقاء کیفی جنبشهای
خود بخودی و رهیابی برای ایجاد ارتباط بین مبارزه
سلاحناهی سازمانهای انقلابی پیشاهنگ با جنبشهای
خود بخودی است که میتواند یک مساله اساسی برای

جنبش مسلحانه باشد .

در جایی هم رفا میگویند :

" تسلط رژیم پلیسی در کارخانه ها
و کارگاه ها بدوجه ای است که کار سیاسی
ترویجی ، تبلیغی و تشکیلاتی وسیع میان
کارگران غیر ممکن شده است ."

و پس از چند سطر دیگر در همین مورد اضافه

میکنند :

" اگر چه نمیتوان این مثالها را بر همه
محیطهای کارگری بطور مطلق گسترش داد ."

جمله اول گفته رفا که البته درست است ، اما
در مورد جمله دوم ، بتصور ما این فقط یک تردید
ساده است و چنانکه واقمیت عینسی نشان میدهد این
مطلب را " بر همه " محیطهای کارگری " در شرایط امروز

ما " بصور مطلق " میتوان گسترش داد .

۵ . در مورد جنبش دهقانی

رفقا در مورد جنبش های دهقانی میگویند :

" در وضع مشخص کنونی ، بعلمت موفقیت نسبی برنامه های رژیم ، بعلمت تسلط رژیم حاکم ، بعلمت عقب ماندگی نسبی جامعه روستائی و بالاخره بعلمت قصور سازمانهای سیاسی در گذشته ، خیزش های دهقانی کمتر از حدی است که شرایط بسیار بسز زنگی مادی آنها حکم میکند ."

پرسیدنی است موفقیت نسبی برنامه های رژیم

چیست ؟ رژیم در چه کاری موفق شده است و موفقیت

او در مقایسه با چه چیزی نسبی است ؟ عقب ماندگی

نسبی جامعه روستائی یعنی چه ؟ جامعه روستائی

از چه لحاظ و نسبت به چه چیزی عقب مانده است ؟

خیزش های دهقانی چه ربطی به قصور سازمانهای

سیاسی گذشته دارد ؟ در واقع رفقا مساله جنبش

خود بخودی دهقانی را با مساله مبارزه انقلابی

سازمان یسافته در روستا در آمیخته اند . بعد هم

رفقا حرفهایی کلی در مورد آینده مبارزات

روستائیان گفته اند که برای ما مربوط به آینده های

دور است و فعلا مساله مشخصی را مطرح نمی کند .

۶ . در مورد جنبشهای دانشجویی

رفقا سالهای ۴۹ - ۱۳۴۲ را دوران قسرت

نسبی مبارزات دانشگاهی میدانند و در توجیه

علت آن میگویند :

"ضعف ظاهری دوران فترت نسبی نه به دلیل سرکوب کامل بوسیله" ارتجاع و یا توافق توده های دانشجویی با رژیم شاه ، بلکه بعلمت انتقال انرژی مبارزاتی به قطبهای جدیدی بوده است ."

صرف نظر از لغات "ظاهری" و "نسبی" ، گفته یاد شده ، هم از نظر شواهد عینی و هم از نظر استدلال نادرست است . زیرا اولاً "انرژی مبارزاتی قطبهای جدید" (یعنی مبارزات انقلابی خارج از دانشگاه) را بیشتر دانشجویان سالهای اخیر تشکیل میدهند ، نه دانشجویان دوره فترت . ثانیاً مساله بصورت انتقال مکانیکی يك كمیت از نقطه ای بسه نقطه دیگر در نظر گرفته شده و این متافیزیکی است . حقیقت این است که این دو نوع مبارزه در یکدیگر

تأثیر دیاکتیکی دارند . رشد مبارزات دانشجویی سبب پروردن افراد سیاسی میشود و با اصطلاح يك کلاس تهیه است و رشد مبارزات انقلابی بیرون از دانشگاه نیز در رشد مبارزات دانشگاهی اثر متقابل میگذارد . فترت مبارزات دانشجویی "بعلمت انتقال انرژی مبارزاتی به قطبهای جدید" نبود ، بلکه این فترت که با فترت عمومی مبارزات سیاسی در سطح جامعه همراه بود ، بطور کلی ناشی از تهاجم همه جانبه رژیم و میدان تهی کردن رهبران قدیمی مبارزه (رهبران حزب توده و جبهه ملی) بود . رژیم با انقلاب سفیدش از سوئی و با ترور و سرکوب خشن از سوی دیگر همه چیز این رهبران جنت مکان را از دستشان گرفت . گروهی از نقود الیسم حمایت

کردند؛ گروهی شعار "اصلاحات ارضی بله" ،
 دیگاتوری شاه نه " را علم نمودند ولی یخ هیچ
 کدامان نگرفت. از سوی دیگر، رژیم با شل کردن
 کنترل برای یک دوره کوتاه، بیک سرکوب و حشمانه
 و هم جانبیه پرداخت و رهبران قدیمی دیگر مسترد
 میدان مبارزه نبودند. توده های مبارزین در قفسه آن
 رهبری، مجبور به عقب نشینی پراکنده و بی اصول
 شدند. حاصل این همه، سالها رکود در مبارزات
 سیاسی جامعه بطور کلی و از جمله مبارزات دانشجویی
 بود. دوباره میبایست از نو شروع کرد؛ منتهمی
 این بار با ژرف بینی بیشتر و با سازمان دیگر. مبارزه
 دوباره آغاز شد. گروهها و سازمانهای جدیدی راه
 مبارزه مسلحانه را هموار کردند و جنبشهای دانشجویی

هم همزمان با آن آغاز شد. مبارزه مسلحانه
 نطفه بست و جنبش دانشجویی هم تشدید شد.
 بقیه گفته های رفقها در مورد جنبش دانشجویی
 کلا درست است.

۰۷. در مورد اصلاحات ارضی

نظر کسی رفقها درباره همت اصلاحات ارضی
 که چنانکه خود میگویند: "گسترش زمینه فعالیت
 سرمایه داری جهانی" است درست است. اما
 درباره رابطه اصلاحات ارضی با مساله انقلاب
 خلقها در ایران حرفهای غیر روشن و گاهی متناقضی
 بیان شده. مثلا رفقها در جایی میگویند:
 "نقاط بسیار وسیعی که مستقیماً مورد

علکرد اصلاحات ارضی نبوده اند."

و سپس از این " مورد عمل نبوده " یکسری هم
" محدودیت در افتادگی را می شمارند که بیا باید گفت
در هیچیک از مراحل اصلاحات ارضی چنین محدود
یتی در علکرد ، نه از نظر قانونی و نه از نظر عملی
وجود نداشته است .

گذشته از این ، منظور رفقا نه از "علکرد اصلاحات
حات ارضی " روشن است ، نه از نقاط بسیار وسیع .
علکرد اصلاحات ارضی از نظر رفقا ، تقسیم زمین
بین دهقانان است ، یا از بین بردن روابط ارباب
- رعیتی ؟ اگر رومی است که گفته یار شده و نقاط
بسیار وسیعی را نمیتوان یافت که اصلاحات ارضی
در آن عمل نکرده باشد . در اینصورت ، تمام دهانی

را که بقول رفقا تقلبات و پارتسی بازی هم در آنها
شده ، باید جز "علکرد اصلاحات ارضی" به
حساب آورد . زیرا نص قانون و آئین نامه های
اصلاحات ارضی با این تقلبات فقط تفاوت کمی
داشت ، نه کیفی ؛ مثلاً طبق قانون میبایست
مالك ۵۰۰ هکتار را برای خودش مگانیزه کند ،
در صورتیکه او با تقلب و پارتسی بازی ۱۰۰۰ هکتار
را برای خودش مگانیزه میکرد . خوب ، این تقلب
و قانون چه تفاوت کیفی ای با هم دارند که ما
تقلب را در علکرد قانون ندانیم . در هر صورت با
فئودالیسم مبارزه شده است .

اما اگر منظور رفقا از "علکرد اصلاحات ارضی"
تقسیم زمین بین دهقانان است که باید بگوئیم

اشتباه در همینجا رخ داده است؛ زیرا عملکرد واقعی اصلاحات ارضی به هیچوجه تقسیم زمین بین دهقانان نیست. جالب است که خود رژیم هم چنین ادعایی ندارد و بیشتر روی آزاد کردن دهقانان از چنگ نظام ارباب و رعیتی تبلیغ میکند که البته حرفش درست است و یک جنبه از حقیقت را نشان میدهد.

در جای دیگر رقتا میگویند:

"اصلاحات ارضی نه تنها وضع انسان را بهبود بخشیده، بلکه در مورد عده‌های از آنان، تضمین نسبی سابق را در مورد فاکتورهای مورد نیاز (آب و بندر) از بین برده است."

اولا چرا "عده‌ای از آنان"؟ دوما چرا فقط آب

و بندر؟ سوما از بین رفتن "تضمین نسبی سابق" یعنی از بین رفتن حمایت‌های فئودال از رعیت برای تهیه و مسائل تولید، مساله زیاد مهی نیست زیرا شرکت‌های تعاونی در درجه اول و ریسا خواران و غیره در درجه دوم جای آنها گرفته‌اند. مساله اصلی دگرگون شدن روابط تولید است. واحد تولیدی کوچک دهقانان صرفا متناسب با یک زندگی اقتصادی خود مصرفی است و قادر به تولید کالائیس نیست.

سپس رقتا بدنبال جله یاد شده من افزایشند:

"عده کثیری از اینان و منجمله خوش‌نشینان، هم اکنون بصورت کارگران کشاورزی درآمده و از روابط سنتی وابستگی بزمین جدا شده‌اند و یا خواهند شد."

در اینجا چند مفهوم با هم داخل شده اند که تذکراتی درباره آنها لازم بنظر میرسد: "خوش نشین" که در گذشته، روستائیان بی زمین و بی نسق را می گفته اند و اکنون که دیگر نسق داری مطرح نیست، واژه "خوش نشین" بیروستائیان بی زمین اطلاق میشود. اما در مورد "کارگران کشاورزی" این اصطلاح نام به ظاهر "محرمانه" و در واقع گول زنده ای است که رژیم روی دهقانان آواره و بی زمین گذاشته است. کشاورزی مکانیزه که بکارگر دایی نیاز ندارد، مگر تعداد خیلی ناچیزی برای کارهایی مانند نگهبان انبار و موتور پمپ و غیره. کارگر فصلی مورد نیاز مزارع مکانیزه هم نسبت به کل دهقانان بی زمین باز خیلی کم است: زمین های

مکانیزه را تراکتور شخم میزنند و کمباین هم درو میکند و تعداد کمی هم کارگر برای تقریباً ۲ تا ۳ ماه از سال روی آن بکار مشغول میشوند. زمین های دهقانان خورده مالک هم که بکارگر نیاز ندارد. پس این "کارگر کشاورزی" که ممکن است در دهکده آرم - تصویری ایجاد کند، در واقع میلیونها روستایی بی زمین و آواره ای است که فقط چند درصد آنها اگر خیلی زرنگ باشند و اتفاق هم به آنها کمک کند بعد - اکثر سالی ۲ تا ۳ ماه کار روز مزدی کشاورزی پیدا میکنند. خود روستائیان باین جمیع آواره که پس از اصلاحات ارضی بقدر شگفت انگیزی زیاد شده اند میگویند: "خوش نشین" (یعنی کسی که هر جا خوشش میاید بنشیند، یا بعبارت دیگر آوازی

روستا ها) و یا "آفتاب نشین" (یعنی بیکساره) و یا
 بقول آذربایجانی ها "قره قسمت" (یعنی سیاه
 بخت) . حالا رژیم اسم اینها را گذاشته است
 "کارگران کشاورزی" ولی در واقع بجز تعداد ناچیزی
 تلیه چس و نگهبان انبار و غیره ، در ایران کسی بنام
 کارگر کشاورزی وجود ندارد .
 در جای دیگر رفا در شماره اصلاحات ارضی
 میگویند :

" در دهات دگرگونیهائی هر چند
 محدود را باعث شده است ."

بهر حال ، تا اینجا شباهت گسی بین گفته های
 رفا در این است که اصلاحات ارضی را یک رژیم
 موفق نمیدانند و تا شیرات آنرا خیلی محدود بحساب

می آورند . حال بجزله ای دیگر از جای دیگر
 نوشته توجه کنیم : در اینجا رفا انجام اصلاحات
 ارضی در روستا ها را یکی از علت های میدانند که
 کار انقلابی در روستا را غیر ممکن و یا بسیار مشکل
 کرده است و بدین منظور میگویند :

" فاکتهای اصلاحات ارضی ، تقسیمات
 جدید قشری در دهات بعنوان فاکتهای
 بسیار مهمی فاکتهای قبلی اضافه میشود ."

اما به هیچ وجه نگفته اند چرا و چگونه .

۸ . در مورد کشورهای سوسیالیستی

ناراضی رفا از کشورهای سوسیالیستی کاملاً
 بیجاست و حرف آنها هم در این مورد که بسیاری از
 کشورهای سوسیالیستی ، منافع ملی خود را بر منافع

خلقهای جهان ترجیح میدهند اساسا درست است .
موقعیکه رفقا میگویند :

" ویتنام اختلافات ایدئولوژیک را تا حد
تبلیغ سیاسی غیر سازنده که بسود ارتجاع
جهانی در آید تنزل نداده است "
در واقع شجاعت انقلابی خود را نشان میدهند .
این جمله " رفقا که " باید با شدت هرچه تمامتر با
انواع رویزنیسم در جلوه های مختلف انحراف مبار
زه " ایدئولوژیک کنیم " یک سیاست انقلابی
شجاعانه است .

اما این در مورد جهت گیری رفقا درباره خط
مشی نادرست برخی از کشورهای سوسیالیستی بود ،
بینیسم در مورد علت یابی قضیه چه میگویند :
رفقا در مورد علت ظهور رویزنیسم در اتحاد

شوری میگویند :

" در طی دهه های بعد از انقلاب
کبیر اکتبر ۱۹۱۷ ساختمان سوسیالیزم
صرفا نتیجه مناسبات اقتصادی شد و در
تربیت انسان سوسیالیست اهمیت جدی
بعمل آمد ، روابط عقب مانده جامعه
پیشین روسیه ، بوروکراتیسم ناشی از آن ،
بی توجهی به مسائل انسان آگاه ، شخصیت
اعمال قدرت جناح خاصی از حزب و قطع
و قطع غیر بوروکراتیک جناحهای دیگر . . .
که در سالهای پهن از انقلاب رشد کرده
بودند باعث شدند که اثرات پیران کنندگان
بر روابط اقتصادی گذاشته شود و بتدریج
در اثر این نقایص روشی و نیز فشار سرمایه
داری جهانی ساختمان مناسبات
سیالیستی متوقف شد و انحراف رویزنیسم
غالب گردید ."

در این گفته ها البته عناصری از حقیقت دیده می شود ولی اشتباهاتی هم در آن وجود دارد که به تصور ما مایه ای اگر چه محو و کمرنگ از تبلیغات مبلغان ضد شوروی غسرب و سوسیالیست های راست را بر روی آن میتوان دید . خوشبختانه چون این مسئله بیک دسته از انقلابیین پیشرو که مترقی ترین مواضع را در برخورد با انقلاب وطن خود دارند مطرح میشود ، در نتیجه موضوع فقط با بحث حل خواهد شد و درست و نادرست در برخورد عقاید روشن خواهد گشت ، بهر حال ، رفقا می گویند :

"ساختن سوسیالیسم صرفا متوجه مناسبات اقتصادی شده و در تربیت انسان سوسیالیست اهمال جدی به عمل آمد ."

البته منظور رفقا از پاره اول این جمله بدقت روشن نیست که آیا توجهی را که در سالهای حکومت استالین بتغییر مناسبات اقتصادی شده است ، امری زیادی و یکجانبه یا امری لازم ولسی یکجانبه میدانند ، بدیگر سخن روشن نیست که آیا رفقا می گویند که می بایست بتغییر مناسبات اقتصادی توجه کمتری میشد تا فرصت برای کارهای دیگری هم (بقول خود رفقا "تربیت انسان سوسیالیست") باشد یا اینکه میگویند توجهی که بتغییر مناسبات اقتصادی شده لازم ولسی غیر کافی بوده است و می بایست بمسائل دیگر هم (مثلا همان تربیت انسان سوسیالیست) توجه می شد .

اگر منظور رفقا این باشد که توجه به تغییر مناسبات اقتصادی زیاد بوده است بایست بگوئیم که

علی رغم نظر رقبا ، مبارزه با مناسبات اقتصادی بورژوازی در سالهای حکومت استالین ، اگرچه در شطار بزرگترهمن مبارزات تاریخ است ، ولی ناتمام مانده و بانجام نرسیده است . در زمان استالین تمام فعالیتهای تولیدی ، بازرگانی و مالی بورژوازی و خرده بورژوازی در زمینه اقتصاد شهری بطور کلی از بین رفت ، در اقتصاد روستائی نیز واحد های تولیدی در مالکیت خصوصی بطور کلی از بین رفت و جای این واحد های تولیدی کشاورزی را تا حدودی واحد تولیدی دستجمعی گرفت. روشن است که توجه به مناسبات اقتصادی در سه زمینه هنوز لازم و حیاتی بود ، یکی در مورد تبدیل واحد های تولیدی دسته جمعی به واحد های تولیدی تمام خلقی ،

یکی در مورد مبارزه بی امان و همه جانبه برای جلوگیری از ایجاد تولید قاچاق و دزدی و ارتشها و غیره و یکی هم مبارزه برای تلفیق هر چه بیشتر کار فکری و بدنی ، بمنظور تدارک برای نابودی روشنفکران (کارکنان فکری جامعه) که آخرین بقایای بورژوازی در جامعه سوسیالیستی هستند (کاری که انجام کامل آن فقط در جامعه کمونیستی امکان پذیر است) . بنابراین اگر ایرادی به قضیه وارد باشد اینست که چرا مبارزات اقتصادی در درون جامعه شوروی تا تمام ماند و با دارای نقایص بود ، نه اینکه چرا بیسازرات اقتصادی زیاد توجه شد . این ایراد دوم ، یعنی ایراد به مبارزات اقتصادی استالین ، اگر بسراغ ریشههای تاریخی آن برویم می بینیم که از موضع منافع خرده بورژوازی

و بقایای بورژوازی جامعه آنروز شوروی بوده است که به وسیله مبلغان بورژوازی غرب به آن پرمال داده شده و یک سری برنامه های تبلیغاتی از آن ساخته اند . بعد ها متأسفانه این تبلیغات ، بدلیل شکل زیرکانه اش در بسیاری از انقلابیون صادق کشورهای مختلف هم موثر افتاد و کمابیش اشتباهاتی ایجاد کرده است .
 قضیه را کمین بیشتر شرح بدهیم : در سالهای نخستین ساختمان سوسیالیزم ، تریتسکی ، زینوف ، بوخارین ، گامف و هواداران رنگارنگشان ، اگر چه در قالب های مختلف و به عنوان های گوناگون ، ولی در واقع حرف اصلی شان این بود که در کونی مناسبات تولیدی جامعه را امری "زیادی و افراطی" می دانستند . اینسان اگر چه خود انگیزه های شخصی متفاوتی داشتند ولی بطور

خود آگاه یا نا خود آگاه (این قسمت های قضیه زیاد به درد تاریخ نمی خورد) دقیقاً از منافع بورژوازی و خورده بورژوازی در حال مرگ دفاع می کردند و سد تغییر مناسبات اقتصادی شده بودند . زینوف و تریتسکی آشکارا علمداران منافع بورژوازی شهری بودند و در مقابل صنعتی شدن و تمرکز اقتصاد در دست دولت که به معنی مرگ خرده بورژوازی و بورژوازی صنعتی ، بازرگانی و مالی بود ایستاده بودند و بسو خاریین بیشتر علمدار منافع کولاک ها بود . دیکتاتوری پرولتاریا به هر صورت آنان را تار مار کرد (اگر چه روش مبارزه با آنان خود موضوع قابل تاملی است) ولی ریشه اجتماعت انسان از سوسی و ریشه ایدئولوژی های آنان را از سوی دیگر نتوانست بخشکاند که این خود موضوع بحث دیگری است .

بهر حال ، مبارزه اقتصادی اساسی ترین شکل مبارزه پس از بدست آوردن حکومت و تشکیل دولت است . این مبارزه در جهت از بین بردن بقایای بورژوازی و خرده بورژوازی است و خیلی طبیعی است که بقایای بورژوازی و خرده بورژوازی در حال مرگ در این مرحله در مقابل انقلاب قیام کنند و نمایندگان ایدئولوژی خود را به جلو بفرستند . خرد شده بورژوازی دلش میخواهد در جامعه سوسیالیستی که دست امیر پالیسزم از بالای سرش کوتاه شده است ، دست پرولتاریا هم از بالای سرش کوتاه شود و بتواند به وجود خود ادامه دهد و در يك شرایط موکراتیک رشد کند . تضاد خرده بورژوازی با پرولتاریا که در دوران انقلاب به شکل غیر آنتاگونیستی (آشتی پذیر) وجود دارد در این

مرحله به تضاد آنتاگونیستی (آشتی ناپذیر) تبدیل می شود . در مورد انقلاب انگلیس می بینیم که تروتسکی ، زینویف ، کامنف ، بوخارین و غیره : در دوران انقلاب فقط نقش مخالفانسی را در درون حزب بازی می کردند که گاهی گمابیش مزاحمتها - می ایجاد می کنند ، همین . اما وقتی که مبارزه با بقایای بورژوازی و خرده بورژوازی آغاز شد ، اینان نیز تضادشان با خط مشی اکثریت حزب ، شگ آنتاگونیستی (آشتی ناپذیر) گرفت و مسئله تنها به شکلی خونین حل شد . این مسئله زیاده مورد علاقه خرده بورژوازی سایر کشورها است ، منتها از دیدگاه طبقاتی خود به آن نگاه می کنند . مبلغان بورژوازی بزرگ نیز از این مسئله به عنوان

وسیله ای برای تخطئهٔ کمونیزم استفاده می کنند ،
 بدینجهت نهضت مطبوعاتی عظیمی بسرای هووینجال
 دربارۀ آن برراه انداخته اند ، گاهی آه و ناله
 هووانیستی سر می دهند و زمانی از مواضع ایدئولوژیک
 تروتسکی ، زینویف ، کاستف و بوخاریسن دفاع میکنند .
 اینان چنانکه گوی هیچ چیز تا "تیر انگیز دیکتوری
 در تاریخ ندیده اند و رباکارانه بسر " زجر اقتصاد
 دی " سرمد شوروی برای ساختن صنایع بزرگ اشک
 تصاح می ریزند .
 اما در مورد رفقای نویسنده " درمساره " انقلاب "
 مسئله بهکسی متفاوت است . بسرای رفا که درصف
 جنبش نویسن کمونیستی ایران قرار دارند ؛ آنچه دراین
 مورد مطرح است صرفا حقیقت پژوهی است . بنا براین

به تصور ما عنوان کردن مطالب یاد شده از طرف
 رفقا صرفا ناشی از اشتباه می تواند باشد . بدینجهت
 باید از این نظریه توضیح مسئله پرداخت : تصور
 می کنیم که اگر کسی به پایه فلسفی ایران یاد شده
 (ایران به سیاست اقتصادی استالین) بیندیشیم ،
 مسئله حل خواهد شد ؛ از دیدگاه ماتریالیسم
 تاریخی ، مبارزه بسرای تغییر مناسبات تولیدی جامعه
 که زیربنای جامعه است ، هدف نهایی مبارزه
 طبقاتی است . هدف اصلی ما از انقلاب این است
 که سلطه نظامی ، سیاسی و فرهنگی بورژوازی را از
 میان برداریم و سلطه پرولتاریا را برجای آن بنشاند .
 نیم تا بتوانیم مناسبات اقتصادی را دگرگون کنیم .
 یعنی هدف اساسی و نهایی ، دگرگونی مناسبات

اقتصادی است. اگر این کار ما درست انجام بگیرد، رونما خود نش خواهد آمد. فرهنگ سوسیالیستی از آنجا آسمان نمی آید. فرهنگ سوسیالیستی رونمای مناسباً تولیدی جامعه سوسیالیستی است. فرهنگ سوسیالیستی فرهنگ کمائی است که دارند برای برانداختن اقتصاد بورژوازی مبارزه میکنند و می خواهند زوایسط تولیدی سوسیالیستی را برجای آن مینشانند. هیچ معیار دیگری برای فرهنگ سوسیالیستی وجود ندارد. این تعریف فرهنگ سوسیالیستی است. فرهنگ بورژوازی نیز فرهنگی است که می خواهد اقتصاد بورژوازی را احیا کند و بیا نگهدارد. بنابراین مبارزه فرهنگی هم وجود دارد، ولی فقط شکل مبارزه است. محتوای مبارزه فرهنگی هم مانند هر کدام

از اشکال دیگر مبارزه، یک مبارزه طبقاتی برای برانداختن مناسبات اقتصادی شخصی است. اما اگر منظور فقط از جمله "یاد شده این" باشد که مبارزات اقتصادی لازم ولی یکجانبه بوده است، در این صورت حرف آنها قابل تأمل بیشتری است. اگر چنین باشد در واقع هدف سوسیالیزم را انکار نمی کنند، بلکه در شکل آن حرف دارند. اما متأسفانه بیان آنها این معنی را نمیرساند. یکبار دیگر جمله مورد بحث را مرور کنیم:

"ساختن سوسیالیسم صرفاً منوجه مناسبات اقتصادی شد و در تربیت انسان سوسیالیست اهمال جدی بعمل آمده."

چه کسی باید انسان سوسیالیست تربیت کند؟

معیار این انسان سوسیالیست بودن را چه کسی باید بنشیند و وضع کند؟ مارکسیزم بی گوید شمار اجتماعی ناشی از وجود اجتماعی است نه برعکس و سخن رقتا بسا این اصل مارکسیزم تعارض دارد. تربیت سوسیالیستی را هیچکس نمیتواند اختراع کند؛ تربیت سوسیالیستی رونمای مناسبات اقتصادی سوسیالیستی است. به عبارت دیگر اگر مبارزه اساسی و اصلی برای درگونی مناسبات اقتصادی بورژوازی انجام گرفت، آنوقت انسانها دارای تربیت سوسیالیستی میشوند. هدف نهایی درگونی کردن مناسبات اقتصادی است، تمام مبارزات دیگر ما فقط در رابطه با این هدف معنی پیدا میکند. مبارزه سیاسی، نظامی و فرهنگی با بورژوازی فقط جزئی از مبارزه اصلی ما برای تغییر دادن مناسبات اقتصادی است. این

مبارزه در هر کجا که متوقف شود، آنوقت فساد در شخصیت "انسان سوسیالیست" هم ظاهر میگردد. مثلا تنگ نظری های ناسیونالیستی ای که در سیای سوسیالیستهای ادعایی فلان کشور سوسیالیستی میبینیم، باید بگردیم و ریشه اقتصادیش را پیدا کنیم. آنها آدم های بهترینی نیستند، بلکه تربیت بورژوازی دارند.

اما اگر چه گفته رقتا در هر صورت درست نیست، ولی از حقیقتی نیز متأثر است و آن اینکه در سالهای حکومت استالین به مبارزات فرهنگی و شرکت دادن وسیع توده ها در مبارزه بر ضد بقایای فرهنگ بورژوازی کم بها داده شد و این امر در شکست مبارزات اقتصادی تاثیر کم بیش تعیین کننده داشت.

یکی دیگر از علت هایی که رقتا برای ظهور ریزبومیزم

بدن حال جمله یاد شده ذکر میکنند این است که میکنند
 "روابط عقب مانده جامعه پیشین روسیه
 بوروکراتیزم ناشی از آن".

در حالی که ظهور روبن و نیزم جسد یسد هیچ ارتباطی
 با روابط عقب مانده جامعه پیشین روسیه ندارد. روبن و -
 نیزم در جامعه شوروی، ایدئولوژیک بورژوازی مدرن است
 که از رشد بقایای بورژوازی در درون نظام سوسیالیستی
 به وجود می آید و علت پیدایش آن رکود و توقف
 مبارزه طبقاتی است. این بورژوازی به شکل یک قشر
 ممتاز از روشنفکران (بوروکراتها، تکنوکراتها، هنرمندان،
 دانشمندان و غیره) باضافه تولید کنندگان قاچاق و سوء
 استفاده چینی ها در دستگاه اداری حزب و جامعه
 ظاهر میشود، رشد میکنند و سبب بازگشت سرمایه داری

میکرد. لازم به تذکر است که این پدیده فقط مخصوص
 شوروی نیست تا بتوانیم آن را ناشی از عقب ماندگی
 جامعه پیشین روسیه بدانیم، بلکه در هر جامعه
 سوسیالیستی دیگری نیز ممکن است بوجود بیاید، زیرا
 علت پیدایش آن رکود مبارزه طبقاتی است و ریشه
 پیدایش آن بقایای بورژوازی است که در هر جامعه
 سوسیالیستی می وجود دارد. احیای بورژوازی در جامعه
 سوسیالیستی از نظر کل جامعه ناشی از پیروزی بورژوازی
 بر پرولتاریا و از نظر خرد پرولتاریا و حزب او، ناشی
 از ناهوشیاری دیکتاتوری پرولتاریا و در نتیجه اعمال
 در اشکال مختلف مبارزه طبقاتی است که این امر در
 شوروی ناشی از بی تجربگی حزب بوده است. توجه
 نکردن به تجربه شوروی و تحلیل نکردن اشتباهات

جناح شرقی حزب کمونیست اتحاد شوروی، مسلماً سبب تکرار این اشتباهات و ظهور مجدد روزیونیسم در سایر کشورهای سوسیالیستی در آینده خواهد شد .

اما در مورد اینکه رقتا می نویسند : " بوروکراتیسم ناشی از آن " ، یعنی بوروکراتیسم ناشی از روابط طبقاتی مائده جامعه پیشین . در این مورد هم باید یک توضیح که بوروکراتیسم مورد نظر رقتا که عبارت از بوروکراتیسم حزبی و دولتی در جامعه شوروی است ، باز یک بوروکراتیسم نوع جدید است که از درون مدرنترسین ساختمان اداری تاریخ ، یعنی در درون شرها و سانتوالیسم دموکراتیک حزب پدید آمد که از نظر مایه تئوریک ناشی از درک نکردن عمیق فرمول معروف لنین : " مسئولیت مستقیم بوروکراسی در مقابل مردم " بود . اما علت اجتماعی این پدیده

بسی تجربگی تاریخی حزب و دولت شوروی در حل مسائل اداری بود و ارتباطی با عقب ماندگی جامعه پیشین روسیه ندارد . زیرا در این بوروکراسی بیشتر عناصر بورژوازی وجود داشت تا ثودالی (امیدواریم مسئله بوروکراسی با مسئله کیش شخصیت آمیخته نشود) .

توجه به این علت اخیری که رقتا برای پیدایش روزیونیسم در جامعه شوروی ذکر کرده اند و ذکر اشتباهات آن از این نظر اهمیت دارد که اگر چه از روی حسن نیت است و حرف حساب شده ای هم نیست ، ولی بهر حال ممکن است ناخواسته به " اولوسیونیسم عامیانه " ای گسه سوسیالیست های راست و میخان بورژوازی عرضه میکند و بر بنای آن سوسیالیسم را قابل پیاده شدن در جوامع عقب مانده نمی دانند منجر شود .

در نیاله این سخنان رقبا میگویند، "بسی توجهی به عامل انسان آگاه". این سخن رقبا را ما کم بهیشتا دادن حزب به تجهیز ذهنی توده ها تعبیر میکنیم و آن را میپذیریم.

ضفا آنچه رقبا: "شخصیت" می شمارند منظور همان کینش شخصیت است. برخی پرستش شخصیت را به عنوان يك عامل اصلی و تعیین کننده انحطاط در جامعه سوسیالیستی به حساب میآورند و با انزجار خاصی از آن یاد میکنند. واقعیت این است که پرستش شخصیت بسك عارضه فزونی و روتینا ئی است که در جریان انقلاب و در جامعه سوسیالیستی پدید می آید و علت آن هم شرکت وسیع توده های کم آگاه در مبارزه است. در جوامعی که سطح فرهنگ توده ها پائین تر است این پدیده نیز

نیرومند تر می باشد. البته در جریان انقلاب و در طی ساختمان سوسیالیزم، پرستش شخصیت همیشه با يك شدت نیست، زمانی که خطر بورژوازی داخلی و خارجی از طریق رخنه در حزب و دولت و فریفتن توده ها بیشتر میشود، پرستش شخصیت هم برای مقابله با آن شدت بیشتر میگیرد. توده ها، جناح ها و اشخاص مورد حمایت خود را در حزب و دولت بطوری افسانه ای بزرگ میکنند تا در مقابل دشمنان شان که ظاهرانگ انقلابی به زده اند قسرا ر دهند. مثلا بوخارین مخالف مبارزه با کولاک ها در جریان اشتراکی کردن کشاورزی بود. استدلال تئوریک هم میکرد و خود را مارکسیست - لنینیست هم میدانست، استالین طرفدار مصادره املاک کولاک ها بوده، و او هم خود

را مارکسیست - لنینیست میدانست . توده ی دهقانان
 بی زمین و میانه حال بدون اینکه بتوانند حرفهای
 بوخارین را تجزیه و تحلیل کنند و ماهیت ضد مارکسیست
 - لنینیستی آن را برملا سازند ، تحت نام استالین ،
 اموال کولاک ها را مصادره میکردند ، آنها را از روستا
 بیرون میکردند و حتی می کشتند . در جریان اشتراکسی
 کردن کشاورزی در چین ، همین موضوع در مسوود
 لیوشائوچی اتفاق افتاد . حتی بر علیه سیاست کشاورزی
 لیوشائوچی مقالاتی در نشریات چین چاپ شده که سر تا پا
 فحش به لیوشائوچی و تجلیل مائو با استبدال بسیار
 ضعیف شوریک است ، ولی دارای جهت شرقی توده های
 مورد پذیرش حسی توده ها است . به دیگر سخن ، یک
 دهقان چینی میتواند بفهمد به این مقاله درست است

چون با زندگی عطفی او و مبارزه طبقاتی او دقیقاً قابل
 انطباق است ولی روشنفکر دانشمند فرانسوی نمیتواند
 این را بفهمد . اولحن مقاله به مذاقت خوش نمی آید .
 پرستش شخصیت الینه چیز بدی است و بساید حتی
 الامکان با آن مبارزه کرد ، ولی باید بسیار داشت که
 يك پدیده ناگزیر در انقلاب و جامعه سوسیالیستی
 است و فقط به میزان محدودی میتوان با آن مبارزه کرد .
 از طرفی مبارزه با کیش شخصیت نباید خیلی مهم و اساسی
 تلقی گردد ، زیرا يك پزشک جراح نمیتواند ، عمل جراحی
 را رها سازد تا لکه خون را از لباس بیمار پاک کند .
 بر خلاف تصور روشنفکران لیبرال ، پرستش شخصیت نسه
 آچنان بلای عظیمی است که جامعه را با انحطاط بکشانند
 و نه عارضهای دائمی است . مثلاً در چین ، در جریان

انقلاب فرهنگی و قیام بر علیه اکثریت کمیته مرکزی، پرستش ماثو باج رسید، ولی اکنون موج آن فروکش کرده است. توده ها بر اساس ضایع عینی و ملموس خود از رهبران مورد تائید خود شخصیت های افسانه ای میسازند. این شخصیت های افسانه ای همانطور که خیلی سریع ساخته می شوند، می توانند خیلی سریع هم از چشم توده ها بر افتند و شخصیت های دیگری جای آنها را بگیرند.

سرانجام، رفقا آخرین علت "انحراف و رویزبونیسم" در جامعه شوروی را چنین ذکر می کنند:

اعمال قدرت جناح خاصی از حزب

و قلع و قمع غیر دموکراتیک جناحهای دیگر"

در این مورد نیز روشن نیست که رفقا، این قلع و قمع

را از اساس قبول ندارند یا اینکه به غیر دموکراتیک بودن آن اعتراض دارند. اگر خود این قلع و قمع را قبول ندارند که باید بگوییم مبارزات درونی حزب انعکاسی از مبارزات طبقاتی جامعه است. این مبارزه شدید و قاطع و بیرحمانه است. در یک جامعه طبقاتی، در مرحله ای که مبارزه بین طبقات باج شدت خود رسیده است، چگونه ممکن است که در درون حزب تضادی بین جناحهای مختلف وجود نداشته باشد و نیز این تضادها حاد و شدید نباشد. کافی است که به محتوای این اختلافات نگاه کنیم و ببینیم جناحهای مختلف حزب بر سر چه چیزهایی با یکدیگر نزاع داشته اند. اگر ما این اختلافات را ناشی از برخورد های شخصی بین رهبران، مقام خواهی

و چیزهایی از این قبیل بدانیم ، در واقع بتاریخ
از دیدگاه ایده آلیستی نگاه کرده ایم . در حالیکه اگر
هم ظاهر یک اختلافات بین دو شخصیت سیاسی
و حتی اختلافات رای سیاسی بین دو فرد معمولی
بر سر اختلافات شخصی باشد ، باز محتسبای اختلاف
نظر آنها ناشی از تضاد بین ایده تئورزی و طبقه است .
البته برای هر شخصی انتخاب ایده تئورزی و جهت گیری
سیاسی یک مسئله فردی است ، ولی سرخورد ایده تئورزی
ها و خط مشی های سیاسی در جامعه . یک
مبارزه طبقاتی است که سه هواره و جهت بیشتر ندارد .
حتی در یک اختلاف نظر در روی یک مسئله مشخص
سیاسی نیز تضاد طبقاتی نهفته است و مشخص
مختلف النظر بطور خود آگاه یا ناخودآگاه از ایده تئورزی

و طبقه مختلف سخن می گویند ، آنوقت چگونه ممکن
که یک مبارزه خونین و آشتی ناپذیر بین دو جناح
حزب ، مبارزه طبقاتی نباشد و با انتقاد ما فیصله
یابد . چرا مسئله را از دیدگاه ماتریالیزم دیالکتیک حل
نکنیم ؟ چرا با زبان مارکسیزم سخن نگوئیم و معلوم نکنیم
که آن جناح قلع و قمع کننده نماینده چه طبقه ای بود و آن
جناح قلع و قمع شده نماینده چه طبقه ای ؟ آیا ما
میتوانیم اختلاف و آنهم اختلاف آشتی ناپذیر بین
جناحهای مختلف حزب کمونیست شوروی را نسائسی
از دعوی خصوصی آدم های منفرد بدانیم ؟ و آیا
بجز این است که این کار . به معنی ناسازگاری گرفته
منشا طبقاتی ایده تئورزی است .
اما اگر رفقا به غیر دموکراتیک بودن این قلم

و قمع اعتراض دارند ، حرف آنها درست است .
 مبارزه ای دئولوپیک بین جناحهای مختلف حزب می-
 بایست قاطع و بیرحمانه باشد و حتی به تصفیه
 حزب بیانجامد ولسی می بایست شکل دموکراتیک داشته
 باشد و با اتکا به توده های وسیع مردم و شرکت
 آنان در این مبارزه انجام گیرد .

* * *

در مورد چین نیز رفا می گویند :

"گرچه این روابط را هنوز نمیتوان
 سوسیالیزم نامید و بسیاری از جلوه های
 نظام های پیشین و منجمله سرمایه داری
 در آن وجود دارد ."

لازم به یاد آوری است که در جامعه سوسیالیسم

- لیستی طبقات از بین نمیروند ، بلکه فقط جای
 خود را عوض میکنند . وقتی دیکتاتوری بورژوازی به
 اتوری پرولتاریا در مسیر نابودی قرار میگیرد ،
 نابودی که به معنی تناسب و طبقات
 اتی و دولت نیز هست ، در جامعه
 جام میرسد . در مورد اینکه رفا گفته اند
 ی از نظام های پیشین " ، یعنی علاوه
 بر بقایای نظام سرمایه داری ، بقایایی از نظامهای
 دیگر هم در چین برجای مانده است ، نیز بایست
 فقط بگوئیم که در چین چنین بقایایی وجود ندارد .

چریکهای فدائی خلق

توضیحاتی چند
در باره
نقد «در باره انقلاب»

گروه اتحاد کمونیستی

توضیحاتی چند درباره نقد "درباره انقلاب"

نقدی را که از طرف رفقا بر این نوشته شده است میتوان به چهار بخش تقسیم کرد :

۱- قسمتی مربوط به نارسائی جملات نوشته ما بوده است و عدم بحث حضوری برای رساندن مطالب بطور روشنتر.

۲- قسمتی مربوط به برداشت های خاصی است که از پاره ای جملات شده که ابداً منظور نظر ما نبوده است و هر آینه کلیت نوشته در نظر گرفته میشد اینگونه برداشت ها نمیشد.

۳- پاره ای مربوط به کمی اطلاع ما از شرایط عینی جامعه اند. ما متأسفانه خود اطلاع پوررسی دست اولی از جریانات نداشتیم و مجبور بودیم که بعضی مسائل را از خلال نوشته هائی که از داخل بدستمان میرسیده استخراج کنیم ولی بدیهی است که اینها نمیتوانستند جایگزین مطالعه و شناخت عینی شوند.

۴- و بالاخره پاره ای مربوطند به تفاوت نظر ها.

قبل از وارد شدن در موضوع ضروری میدانیم نکته ای را مقدمتاً توضیح دهیم. نکته ای که باید هنگام ارسال نوشته به شما رفقا تذکر داده میشد.

هنگامیکه گروه کار خود را در سطح فعلی شروع کرد بدلائل متعدد باین نتیجه رسیده بودیم که تنها راه برای ادامه موثر مبارزه، شروع جنگ چریکی شهری در ایران است. ما این اعتقادات را در سلسله مقالاتی در باختر امروز نوشتیم و "جنگ چریکی شهری" اثر مارینگلا را بفارسی برگردانیم. پس از قریب یکسال، حماسه سیاهکل و سپس اعدام انقلابی فرسیو ما را بوجود کانونی که نه تنها اعتقاد به ضرورت جنگ چریکی داشته بلکه بابرخوردی انقلابی آنرا به مرحله عمل در آورده است، آگاه کرد.

در عین حال شروع به تدوین کاملتر نظریات خود - بصورت نوشته داخلی - کردیم چون بعلت اینکه باختر امروز نشریه جبهه ای بود محدود پتهائی برای ما در ابراز کامل تئورییک نظراتمان بوجود می آمد. نوشتن "درباره انقلاب" در آن هنگام شروع شد گو اینکه کامل نشد تا اینکه "ضرورت مبارزه مسلحانه و رد تئوری بقا" بدست ما رسید و با استفاده از آن قدری نوشته خود را مرتب کردیم. بنابراین در تحلیل نوشته باید در نظر بگیریم که این نوشته داخلی و مربوط به شرایط سه سال پیش مبارزه است و عمدتاً برای یادداشت برداشتن از نظرات خودمان بوده است. در موقع ارسال نوشته به شما رفقا، نه تنها در ذکر این مطلب تسامح شده بلکه حتی آنرا بصورتی در نیارودیم که برای رفقای که از نزدیک با ما آشنائی دارند بقدر

کافی گویا باشد. از این دو نظر بما انتقاد وارد است بخصوص که مبینیم این تسامح باعث شده که رفقا برداشت ما را از شرایط جامعه قبل از جنگ چریکی، با برداشت بعد از شروع عملیات یکی بگیرند.

مثلا ما وقتی از پراکنده بودن و محدود بودن اعتصابات کارگری سخن میگوئیم شرایط قبل از جنگ چریکی را بازگو میکنیم وگرنه کسی نمیتواند منکر گسترش کنونی اعتصابات باشد. ما حتی در مقاله‌های در شماره ۴۸ باختر امروز نقش مهم جنگ چریکی را در گسترش کنونی مبارزات خود بخودی طبقه کارگر با شکستن بست ها تشریح کرده ایم و از این نظر با رفقا کاملا هم عقیده ایم.

در مورد " مرحله‌ای " بودن ضرورت مبارزه مسلحانه ما چنین اعتقادی نداریم. ما مبارزه مسلحانه را امری استراتژیک میدانیم. امر استراتژیک که از ابتدا تا انتها تعیین کننده هر شیوه دیگر مبارزه هم هست. ما جنگ چریکی شهری را در بدنه این استراتژی می بینیم. هر جا که - در نوشته صحبت از ضرورت مرحله‌ای میشود، جوابگوئی به نظراتی است که خود را معتقد به استراتژی مبارزه مسلحانه می شمارند ولی آنها در مرحله فعلی رد میکنند. ما کوشیده ایم ثابت کنیم که این مبارزه بصورت مرحله‌ای هم در دستور کار قرار دارد.

از نظر ما کسی که استراتژی مبارزه مسلحانه را نپذیرد اصولا کمونیست نیست. نه از سرمایه داری شناخت دارد و نه از شیوه‌های اعمال قدرت طبقاتی پرولتاریا.

مسئله دیگری که در همین نوشته به آن اشاره شده لزوم وجود اشکال دیگر مبارزه در کنار عملیات مسلحانه است. چیزی که رفیق پویان آنها " تبلیغ مجزای سیاسی " مینامد و همانطور که خود نیز در سرمقاله نبرد خلق شماره ۲ اشاره کرده‌اید سازمان در صد گسترش دامنه آنها بر حسب توانائی خویش است. ما از این نظر نیز کاملا با رفقا هم عقیده ایم و کسی را که تحت ماسک کمونیسم، استراتژی مبارزه مسلحانه را انکار کند چیزی جز یک رویزیونیست و مرتد نمی شناسیم.

در مورد سازماندهی

در این رابطه منظور ما از سازماندهی چیست؟ ما چند نوع سازماندهی می شناسیم.

الف - سازمان دادن کمونیست ها از طریق ایجاد شرایط ضروری برای وحدت آنها و تشکیل حزب کمونیست در رابطه با طبقه کارگر.

ب - سازمان دادن عناصر غیر کمونیست ولی مترقی و آگاه.

ج - سازمان دادن (در حقیقت بسیج) توده‌ها با سطح آگاهی نازل.

بدون تردید همه اینها در رابطه ارگانیک با هم قرار دارند و اصولا جدانشدنی هستند و اجزاء يك كل را تشکیل میدهند. معبدا هر يك ویژگی های خود را دارند و علاوه بر وظائف کلی کمونیستها، هر يك از آنها اتخاذ تدابیر خاصی را نیز می طلبند. سلسله اقداماتی که منجر به گرد هم آمدن، ملحق شدن و بالاخره اتخاذ عناصر کمونیست میشود، و نیز با اقداماتی که منجر به بسیج خلق و پذیرش رهبری کمونیستها میشود، ماهیت متفاوت دارند گوا اینکه يك شیوه عمل میتواند در خدمت هر سه قرار گیرد.

صرف مبارزه مسلحانه علاوه بر وظیفه الف، د و وظیفه دیگر را نیز اگر نه کاملا ولی به طور عمده انجام میدهد. یعنی مثلا صرف يك عمل مسلحانه تا حد زیادی نقش بسیج کننده هم دارد و جبران عدم امکانات ما و نا مساعد بودن شرایط را برای گسترش کار صرفا سیاسی و توضیحی و تبلیغی میکند. و اساسا بهمین دلیل است که جنگ چریکی آنقدر از نظر آماده ساختن زمینه برای ایجاد ارتباط وسیع بین کارگران و دهقانان و روشنفکران مهم است.

دلیل تاکید ما بر این مسئله جوابگویی به همان اپورتونیست هائی است که میگویند سازمانها که بر مبنای مبارزه چریکی تشکیل میشوند، سازمانهای صرفا نظامی هستند و چون نیروی نظامی آنها به مراتب کمتر از دشمن است ضرورتا شکست خواهند خورد. ما میخواهیم بگوئیم که اینطور نیست. چون اولاً عمل نظامی در خدمت سازماندهی و در خدمت امر سیاسی و بالعکس قرار میگیرد زیرا سرشت تبلیغی دارد. ثانیاً عمل نظامی با تبلیغ مجزای سیاسی هم توأم است و بنا بر این وظیفه ج، یعنی بسیج و سازماندهی توده ها بحول محور خود — از نظر محتوی و شکل هر دو (یعنی محتوی سوسیالیستی و شکل مسلحانه) — را هم انجام میدهد.

قاعدتا ما در نوشته خود بقدر کافی رسا ننوشته ایم چون از يك مقدار اصول قبول شده برای خودمان حرکت میکردیم و خود بخوبی میدانستیم که این اصول را قبول داریم و نیازی بذکر مجدد آنها نمی دیده ایم. ولی ارسال نوشته بهمان صورت قبلی شبیهاتی را برای رفقا بوجود آورده است.

* * *

در مورد جنبش خود بخودی رفقا اظهار داشته اند که نظر ما را در باره رابطه آن با کمونیست ها درست میدانند و از طرفی نوشته اند که (صفحه ۱۵) " نهایت جنبش های خود بخودی این است که یکی آگاهی توده ها را تا حدودی رشد میدهد، یکی دیگر اینکه افرادی را برای پیوستن به صفوف مبارزه مسلحانه در درون خود میپروراند و یکی هم اینکه شکست و

سرکوب این جنبش‌ها لزوم شکل عالیتری از سازمان و مبارزه را برای توده‌ها بطور کلی مطرح مینماید. ما این فواید را صرفاً قسمتی از فواید جنبش خودبخودی می‌دانیم. بنظر ما برای امکان رشد مبارزه جنبش (لااقل) خودبخودی بسیار ضروری است. ولی آیا باید تا هنگام بوجود آمدن آن دست روی دست بگذاریم و تماشاچی بمانیم؟ نه، منظور ما این نیست. ما دوتنوع جنبش کارگری می‌شناسیم. جنبش کارگرانیکه صرفاً بعکس العمل شرایط بد زندگی آنهاست و یا بعبارت دیگر جنبش خودبخودی سازمان نیافته حول محورهای پراکنده و بی‌رابطه مستقیماً هم، و یا جنبش کارگرانیکه علاوه بر عامل بالا تحت تأثیر عامل آگاهی سیاسی نیز هست.

عامل آگاهی که قسمتی از آنها مستقیماً از خود (مبارزه طبقه) میگیرد و قسمتی را از خارج از طبقه خود (روشنفکران ملهم از مبارزات طبقه کارگر). ولی مهمترین مسئله اینستکه طبقه کارگر ضمن حرکات طبقاتی خود است که میآموزد، به نیروی خود واقف میشود و خواستههای خود را تنظیم میکند. این حرکات چون ابتدا از سطح نازل آگاهی (تحت شرایط سخت زندگی، استثمار) شروع میشود خصلت خودبخودی دارد ولی مرحله‌ای ضروری و غیرقابل اجتناب برای ارتقاء بسط جنبش‌های سازمان یافته است.

اینکه میگوئیم در فقدان جنبش خودبخودی امکان کار وسیع در طبقه وجود ندارد، حقیقتی را بیان کرده‌ایم ولی بلافاصله ذکر کرده‌ایم که "یا باید منتظر جنبش خودبخودی و تکامل و رشد آن بسوی جنبش سیاسی و ازبین رفتن یا تضعیف حاکمیت پلیسی ماند، و یا باشکستن بست‌هایی که بطور عمده علت اساسی جو سیاسی فوق است و بایک حرکت ضروری (یعنی جنگ چریکی) محیط را آماده تر کرد و آمادگی و تدارک لازم را برای محیط آینده، برای کار وسیع و جهت دادن به مبارزات کارگری و از آن طریق تشکیل حزب کمونیست دید."

در عمل وقتی کارگران جهان چیت یا ایرانا یا تولیدارو اکنون حرکت میکنند و سه سال پیش کمتر حرکت میکردند باید دنبال اثر عوامل جدیدی گشت که آنها را بحرکت در آورده‌است. بنظر ما این یکی از این یکی از عوامل مهم جو وجودید در اثر فعالیت‌های مسلحانه است. بنابراین عطیات مسلحانه در بوجود آوردن جنبش خود بخودی توسط شکستن بست‌ها عمل میکند، نه اینکه صرفاً هدف اصلی عطیات بوجود آوردن جنبش خود بخودی است. ظهیر (ونه دلیل) جنبش خود بخودی محصول جانبی ولی ضروری عطیات مسلحانه است و یکی از ارزشهای جنگ چریکی هم همین است که حتی در نقطه‌ای که کار سیاسی مشخص نشده باعث بوجود آوردن جنبش خود بخودی (این شرط ضروری ولی نا کافی بسیج خلق) میشود. ما ما کار خود زارها نمی‌کنیم و برویم جنبش خود بخودی راه بیسند ازیم. ما کار خود را یعنی مبارزه مسلحانه را انجام میدهیم و

و جنبش خود بخودی هم در اثر استثمار و شکستن بست ها بوجود میآید . این مسئله مخصوص در جواب اپورتونیست های اگنومیستی است که با حرکت از يك اصل ضروری یعنی وجود جنبش کارگری باین نتیجه میروند که پس حالا که حتی جنبش خود بخودی هم وجود ندارد يك شرط ضروری کار موجود نیست و بنا بر این کاری نباید کرد و باید منتظر رشد نیروهای تولیدی و بوجود آمدن جنبش خود بخودی نشست .

اصولا لازم میدانیم که به رفقا یاد آوری کنیم که پاره های از تاکیدات ما روی پاره های از مطالب برای روشن کردن غلط بودن نظریات انحرافی است که در محیط ما ارائه شده ، چون تئوری عمل را توأم با پولمیک با نظرات انحرافی باید نوشت . بنا بر این صرف تاکید ما در اینجا و آنجا نباید حمل بر عمده گرفتن مسئله از نظر ما شود . شما رفقا هم در ایران با انواع این نظریات انحرافی روبرو بود هاید که گرچه شاید شکل آنها با خارج متفاوت بوده ولی ماهیتا یکی بوده اند و بنا بر این ضرورت پولمیک ما را می بینید . راه مقابله با اگنومیست ها ایسن نیست که ضرورت جنبش خود بخودی را نفی کرد (چیزی که نفی کردنی نیست) . راه مبارزه اینست که نشان داد با اتخاذ شیوه خاصی از مبارزه یعنی مبارزه مسلحانه ظهور جنبش خود بخودی هم تسهیل میشود .

* * *

در مورد مبارزه انقلابی داخل و خارج ، توضیحی که در ابتدای این نوشته داده ایم باید در نظر گرفته شود . در فقدان سازمان انقلابی وظیفه ما بوجود آوردن آن بود ، با وجود آنکه در ایران سازمان وجود داشت معینا عدم اطلاع و ارتباط ما با آن برای ما حالت فقدان را پیدامیکرد . بهمین دلیل بود که از لحظه ارتباط ما با شما این مسئله شکل خود را تغییر داد و کوشش ما در جهت ادغام در سازمان شما (و نه بوجود آوردن يك گروه در ایران) ادامه یافت .

* * *

در مورد جنگ چریکی و نفی امکان کار انقلابی در روستا ، ما نیز همانطور که خود توجه کرده اید نفی را در اثر عدم امکانات مرحله های تکنیکی میدانستیم و نه نفی ضرورت آن . در کشوری که ۷۰ درصد جمعیت آن در روستا ها زندگی میکنند ، بدیهی است مبارزه ای که روستائیان را در بر نگیرد خصلت توده های و امکان مبارزه دراز مدت نخواهد داشت . این يك امر مسلم است . اصولا هر وقت راجع به امکان صحبت میشود ، ضرورت باید قبول شده تلقی شود وگرنه بحث بر سر ضرورت میبود و نه امکان . و ما در نوشته خود اشکالات ، یعنی کسود

امکانات را بر شمرده ایم و در ضرورت آن هیچگونه تردیدی نکرده ایم. البته ممکن است ما در مورد اشکالات زیاد روی کرده باشیم و پاره‌ای از امکانات را هم ندیده باشیم. هر دو ویژگی بر رفتنی هستند. شناخت عینی ما کم بوده و ضرورتاً راه‌هایی نیز نمی‌توانستیم برای غلبه بر آنها ارائه دهیم.

در مورد اثرات انهدامی عملیات نظامی

تردیدی نیست که نظر ما همان است که خود رفقا در انتهای تذکر خود راجع به این مطلب نوشته‌اند. تاثیر داشتن یا نداشتن مطلبی است و هدف بودن یا نبودن مطلبی دیگر را ضابطه هیچگاه نگفته‌ایم که تاثیرات انهدامی عملیات مسلحانه صفر است. ولی این را می‌گوئیم که کشتن يك مامور یا گرفتن يك قبضه تفنگ در این مرحله از جنبش بمنظور ضرر مالی زدن و کم کردن يك مامور یا يك تفنگ از دشمن نیست. منظور تاثیر گذاری عمل بر جامعه است، منظور خراب کردن روحیه بقیه ماموران رژیم است، منظور شکستن طلسم ضعف خود و قدرت دشمن است. البته تردیدی نیست که پس از مراحل ابتدائی، انهدام قوای دشمن هدف میشود. (آنوقت در مراحل پیشرفته) کشته شدن يك مامور دولت دیگر بمنظور اثر گذاری تبلیغی نیست بلکه تاثیر انهدامی آن مورد نظر است. گویانکه هم در مورد اول و هم مورد دوم به ترتیب اثر انهدامی و تبلیغی صفر نیست.

در نوشته رفقا مطلب دیگری آمده که چون باندازه کافی نسبت بآن توجیه نیستیم در حقیقت نمیدانیم که در این مورد نظمان یکی است یا نه. بنا بر این ما نظر خود را مینویسیم اگر رفقا بر داشت دیگری دارند بما تذکر بدهند. هیچ مبارزهای خالی از محتوی نیست. ممکن است ظاهراً مبارزه (و سازماندهی) حول شکلی انجام شود ولی این شکل بی محتوی نیست. افراد بدلائل مختلف، یعنی بدلائل عقیدتی مختلف، یعنی بدلائل ایدئولوژیک متفاوت حول آن جمع میشوند. قطعاً یکی از این ایدئولوژیها غالب است یعنی محتوای اساسی این شکل از مبارزه یا سازماندهی را در بر میگیرد. همیشه در هر جبهه، در هر مجموعه‌ای، يك ایدئولوژی غالب است. بنا بر این صحبت بر سر سازماندهی حول مبارزه مسلحانه (یعنی شکل خاص) کافی نیست. رفیق احمد زاده از چنین عارضتی استفاده میکند ولی درک ما اینست که او احتمالاً وجود محتوای ایدئولوژیک را چنان بدیهی میدانسته که به آن اشاره نکرده است. معضداً چون هستند کسانی که شکل را عمده و

تعیین کننده میگردند ، و با وجودیکه ما خیال نمیکیم شما اینطور فکر میکنید ، بخاطر مطمئن شدن این توضیح را میدهم که عقیده تعیین کننده بودن شکل (و در این مورد مبارزه مسلحانه) درست نیست . بر خلاف تصور رایج ، مبارزه مسلحانه یک شیوه انحصاری کمونیست ها نیست و دیگران هم آنها از کمونیست ها بعاریت نگرفته اند . از زمانیکه طبقات در تاریخ بوده اند ، مبارزه و گاه مبارزه مسلحانه وجود داشته است . هم از طرف مرتجعین اعمال میشده و هم از طرف مترقی ها (ی تاریخی) .

بیدایش کمونیسم محتوای جدیدی باین شکل مبارزه داد عمدتاً برای کمونیست ها و بطور ثانوی روی مبارزات غیر کمونیستها هم تاثیر گذاشت . معیناً هم طبقات ارتجاعی و هم طبقات انقلابی (حتی غیر کمونیست) مانند گذشته در مواردی که ضروری میدانستند بآن متوسل میشدند و میشوند . هنگام انقلاب الجزایر تعداد معدودی مارکسیست درون آن تصور میکردند که چون مبارزه مسلحانه عالی ترین شکل مبارزه و مارکسیسم عالیترین محتوی مبارزه است ضرورتاً ایندو بهم پیوند میخورند . یعنی اگر مبارزه مسلحانه تدویم یابد محتوی کمونیستی میگیرد . چرا ؟ دلیلی ندارد . این فقط یک خواست بود نه بیان واقعیت . تجربه هم غیر از این را نشان داد . انقلاب الجزایر موجب پیروزی بی چون و چرای خرد و بورژوازی و نه کمونیستها شد . فلسطین نمونه دیگری است . نمونه ها بسیارند . بنا بر این هر جا صحبت از سازماندهی میشود مسئله محتوی و شکل ، توأم ، و بدون سعی در انفکاک باید مطرح شوند . ولو اینکه محتوی برای ما بدیهی باشد ، چون در دنیا بسیار کسانی هستند که شکل را تعیین کننده محتوی میدانند حرف ما با آنها اشتباه خواهد شد .

البته وقتی کمونیست ها صحبت از سازماندهی حول محور مبارزه مسلحانه می کنند ، همانطور که در مورد سازماندهی گفتیم ، اهداف مختلفی را با هم مطرح میکنند . عناصر نا آگاه زحمتکش را میتوان حول محور مبارزه مسلحانه — بعنوان وسیله ای برای مبارزه قاطع با استثمارگران — جمع کرد و از اول به همه آنها نگفت باید بروید کمونیست شوید و بعد بیائید و گرنه جای شما اینجا نیست . این حرف حماقتی بیش نیست . اگر میشد توده های نا آگاه را در سطح توده های خارج از حزب ، تبدیل به کمونیست های مبارز کرد ، دیگر اصلاً بوجوب حزب چه نیازی بود ؟ حزب صرفاً تبدیل میشد به تجمع ساده از عناصر کمونیست . واقعیت اینست که بسیاری بسیار از عناصر ، آگاهی سیاسی خود را در درون سازمان می یابند و یا آنها اعتلاء میدهند . اما این حکم که برای کمونیست ها و نیز توده های نا آگاه بدون تعلق به ایدئولوژی خاص صادق است در مورد عناصر معتقد به ایدئولوژی های غیر کمونیستی (و بنحو اولی ضد کمونیستی)

صادق نیست. یعنی در درون يك حزب کمونیست، افراد سیاسی آگاه غیر کمونیست نمیتواند وجود داشته باشد (مخلاف کسانی که آگاهانه معتقد به نظام سرمایه داری و یا سوسیالیسم های خرده بورژوازی هستند). این افراد ممکن است حول محور مبارزه مسلحانه هم جمع شوند ولی آیا يك حزب کمونیست میتواند آنها را در درون خود بپذیرد؟ نه! این افراد در جبهه های خواهند بود که حزب کمونیست هم در آن شرکت خواهد داشت (و البته یا رهبری را دارد و یا برای کسب آن میکوشد). این افراد جایشان در درون احزاب دیگر خلقی است و نه در درون حزب کمونیست. بنا بر این بسهولت می بینیم که ذکر محور مبارزه مسلحانه بدون ذکر محتوی ممکن است طیفی نظیر ما مسائل دیگری را مطرح کند. گو اینکه ما در عمل این کار را نکتم ولی جای انتقاد به تئوری ما خواهد بود.

البته ما مانند هر فرد دیگری که خود را متعهد به مبارزه میدانند، اشکالات عقلی کار، کمبود امکانات و افراد، فشار پلیس، تضییقات و اجباراتی که عمل بما تحمیل میکند را نیز در نظر میگیریم و هنگامیکه اینها اجتنابنا پذیر است چون عمل را همیشه مقدم میدانیم بنا بر این نمیگوئیم امکان بوجود آوردن حزب کمونیست یا جبهه آنطور که در تئوری باید باشد کاملا فراهم نیست و بنا بر این دست روی دست بگذاریم. در حقیقت فرض در اینجا بیان موازینی است که منطبق با تئوری ماست. اگر عمل در اینجا و آنجا مسائل دیگری را بما تحمیل کرد البته خواهیم پذیرفت. ولی هدف و تئوری ما مشخص خواهد بود و همراه با پیدا شدن امکانات، عمل ما نیز بیشتر منطبق بر جهت تئوری ما خواهد شد.

* * *

شیوه تولید ما قبل سرمایه داری

ما در این مورد دو تفاوت نظر با رفقا داریم.

۱ - در مورد وجود یا فقدان شیوه تولید آسیائی

۲ - در مورد نحوه برخورد و پژوهش.

مسئله اول بخودی خود يك مسئله آکادمیک میتواند باشد و تفاوت نظر در مورد آن بین کمونیست ها کاملا مجاز و وابسته به میزان اطلاعاتی است که هر يك در این زمینه دارند. ولی اگر مسئله همین بود ما حتی بحث آنرا هم نمی کردیم و حل آنرا بعهده انقلابیون و محققین بعد از انقلاب میگذاریم. ولی مسئله اساسی تشخیص وجود یا عدم آن نیست. مسئله اساسی روش

ما در برخورد با آن است. چون اگر ما بتوانیم در مقابل مسائل حل نشده آکادمیک یا کنونی (آکتوئل) روش برخورد علمی بکار ببریم همه مسائل را حل خواهیم کرد ولی اگر از ابتدا لغزش‌هایی در شیوه کار ما باشد کمکی به حل مسائل نخواهیم کرد.

با وجود آنکه رفقا در مورد اول بما ایراد گرفته اند ما اکنون به آن نمیپردازیم بلکه سعی میکنیم ایرادات خود را به نحوه برخورد رفقا با مسئله ذکر کنیم.

۱ - اینکه هزاران آنتی کمونیست همین حرف را میزنند بما ربطی ندارد. ما کمونیست هستیم و از زاویه دید خود صحبت میکنیم. آنتی کمونیست ها معتقد بودند در اروپا قبل از نظام سرمایه داری فتودالیسم وجود داشته، آیا این دلیلی بود برای امتناع کمونیست ها از ابراز همین حقیقت؟

۲ - آنتی کمونیست ها از وجود بعضی مسائل برای نفی کمونیسم استفاده میکنند. آیا این باید باعث شود که کمونیست ها حتی از دیدن مسئله هم امتناع کنند؟ یا اینکه برعکس اگر کمونیست ها مسئله را واقعی میدانند باید آنها ابراز کنند ولی نتیجه گیری علمی و در جهت تایید کمونیسم کنند. بنظر ما راه دوم درست است.

۳ - از اینکه مارکس تسامح هائی در کارهایش کرده تردیدی نیست ما با و بدیده پیغمبری نمی‌نگریم. ولی رفقا چرا در این مورد خاص به او نسبت تسامح داده‌اند ما نمیدانیم. مارکس نوشته مفصلی در این باره دارد که کمینترن (ویا دولت شوروی) آنها سانسور کرده بودند و اخیرا چاپ شده (ما ترجمه فارسی آنها اکنون در زیر چاپ داریم) و علاوه بر آن وی اشارات بسیار متعدد در نوشته های دیگر خود باین مسئله میکند. او در این مورد لغزش قلم نکرده، با شناخت و آگاهی صحبت کرده است. معینا اگر ما تصورات او را نادرست میدانیم باید دلائلی را که او ابراز کرده بشناسیم و رد کنیم وگرنه با آوردن مطالبی که منافی تصورات او نیست نمیتوانیم بگوئیم او دچار تسامح شده است.

۴ - اینکه متصوراً اعتقاد بوجود استثناء در گذشته ما را بوجود استثناء در آینده سوق میدهد و بنا بر این اعتقاد بوجود نظام آسیائی منجر به اعتقاد به امکان عدم وقوع سوسیالیسم در آینده میشود، بگلی اشتباه آمیز است. رفقا در نقد خود بر نوشته ما میگویند:

"با این حساب چگونه میتوان اعتقاد داشت که در همین ایران، درست مانند روم و یونان و همه جوامع دیگر، سرمایه داری به سوسیالیسم و بعد به کمونیسم تبدیل شود. چرا در این مورد قانون عام صادق است ولی در آن مورد صادق نیست؟" این جمله چند فرض نادرست را در بطن خود دارد:

الف - فتود الیسم نظام عام قبل از سرمایه داری بوده است .

ب - اعتقاد به وجود نظام آسیائی اعتقاد به وجود استثناء به قاعده است (قانون عام) .

پ - اعتقاد به وجود نظام تك خطی

ت - تعمیم استثناء (در صورت پذیرش استثنائی بودن - که در حقیقت همانطور که خواهد

آمد استثنائی نیست) .

ما از رفا سوال میکنیم :

مارکس و انگلس در کجا وجود فتود الیسم را قانون عام نظام ما قبل سرمایه داری گفته اند ؟

ما از وجود چنین اظهاری بی اطلاعیم . بر عکس ، مارکس مکررا وجود نظام های مختلف ما قبل

سرمایه داری را ذکر کرده است (آسیائی ، فتودالی سلتی ، ژرمانی ، اسلوانی) و حتی

همانطور که گفته شد نوشته مفصلی در تاکید تفاوت های اساسی آنها با فتود الیسم و اینکه

اصولا این نظام های مختلف نتیجه طرز بر خورد های متفاوت بشریاشرایطعینی تجدید تولیدش

(مثلا زمین) است نوشته است . انگلس هم که بطور وضوح طرز بوجود آمدن فتود الیسم را در

روم بعنوان سنتز نظام برده داری و واندال ها ذکر میکند . قانون عام وجود فتود الیسم برای

مارکس و انگلس وجود خارجی ندارد ، بلکه این ساخته ذهن کمترین است و آنها بعد از لنین

مارکس و انگلس و لنین چنین نمیگویند . نه در مورد فتود الیسم چنین قانون عامی را ذکر میکنند

و نه در مورد برده داری . ماتریالیسم تاریخی ، قانون عام ، برای آنها این است :

کمون های اولیه یعنی جوامع غیر طبقاتی ← جوامع طبقاتی ← جامعه

غیر طبقاتی (کمونیسیم) . یعنی وجود طبقات عارضه ای گذرا است که در مسیر زندگی جوامع

بوجود می آید و بعد هم از بین میرود . مارکس چندین نوع از این جوامع طبقاتی را میشمارد

(نه بعنوان انواع فتود الیسم بلکه بدلیل (آلترناتیو) فتود الیسم) . قانون عام ، وجود

جامعه طبقاتی است نه شکل خاصی از آن مانند برده داری یا فتود الیسم و یا نظام آسیائی .

تعمیم مکانیکی اشکال خاص اروپا (و آنها هم اروپا) به سراسر جهان بجای محتوی

نظام ها یعنی وجود طبقات ، چیزی است که بحق تحت نام نظام تك خطی مورد مخالفت

بسیاری از کمونیست هاست .

رفقا برای ثبوت وجود نظام پرده داری و فتودالی در ایران طی چندین صفحه کوشش کرده اند . ما با مطالبی که

رفقا نوشته اند کاملا آشنا هستیم ولی موافق نیستیم ، و از آن مهتر نتیجه گیری از آنها را درست نمیدانیم . رفا

قطعا خود موافقتد که نه وجود برد بمعنای نظام پرده داری (بمعنای نظام غالب) است و نه وجود فتود ال

بمعنای غالبی بود . : سیات تولیدی فتودالی و نه وجود شاه مستبد نشانه وجود نظام آسیائی . بنا بر این رفا

اولا می‌توانستند از ارائه پاره‌ای از مطالب بکلی احتراز کنند و بقول خود رفقا بحث آنرا بمعده انواع خنجی‌ها و دیاکانوفها بگذارند. تردیدی نیست که قرائت آثار و آشنائی بسا آنها همانطور که رفقا بدرستی اشاره میکنند ضروری است و ما هم در این مورد تعلل نکردیم. ولی مسئله بر سر کافی بودن یا کافی پنداشتن آنهاست. و محترم اینکه آیا آنها را متناقض نظر مارکس میدانیم و یا نه. مارکس برای نشان دادن نحوه تحول فتودالیسم به سرمایه‌داری (چیزی که بسیار عیان تر از اینها بود) ، هزاران مدرک را زیر و رو کرد، و معجزا آنها را کافی ^{نست} و بعد از او مارکسیست‌ها صدها کتاب روی آن نوشتند و آنرا موبعد موبعد هر شهر و ده مورد بررسی قرار دادند. حال چگونه ما میخواهیم با هم عقیده شده با مولفینی که میگویند به برده‌های پرسویلس "انعام" * میدادند نه مزد، حکم بوجود اسناد کافی بدهیم. (در حقیقت حکم دادن یعنی حکم دادن به کفایت ادله). در حقیقت اسناد بهیچوجه کافی نیستند و ما مجبوریم استنتاج منطقی بکنیم (و نه اینکه بنا بر تفسیر رفقا از نوشته ما به "تخیل" متوسل شویم. ما هرگز چنین کاری نخواهیم کرد). ما مجبوریم تفاوت‌های جامعه خود را بسا جوامع دیگر ببینیم و گرنه نتیجه گیری مکانیکی از تعمیم شرایط دیگر بر جامعه‌مان خواهیم کرد. اینکه در جامعه ما فتودال تبدیل به سرمایه‌دار میشود مسئله کم اهمیتی نیست. اینکه در گذشته یک نفر هم تاجر بود و هم مالک تفاوت جزئی با فتودال غربی نیست. تفاوتها آنقدر اساسی است که در غرب انقلاب کبیر فرانسه را برای از بین بردن سلطه فتودالها ضروری میکرد و در کشور ما "انقلاب سفید" را. چون در آنجا طبقه فتودال از بین میرفت و سرمایه‌داران از منشاء طبقاتی دیگری بوجود میامدند، در ایران فتودال تبدیل به سرمایه‌دار میشود و بنا بر این تا نابودی کامل خود نمیگنجد. تفاوت بین نظام ما و فتودالیسم، تفاوت بین انقلاب کبیر فرانسه و انقلاب سفید است. و این بسیار اساسی است.

رفقا! ما هم مانند شما و برخلاف ویتفولگ‌ها، نه بنیاد جامعه آسیائی را بر آب می‌نهیم و نه سوسیالیسم را منحصر به شرق میدانیم. ما هم مانند شما معتقدیم که در سیر تکاملی جوامع بشری، پدیده‌هایی در آن — و در همه جای آن — مانند زبان و مذهب بوجود می‌آید. ولی ما معتقدیم که بر همین اساس پدیده‌هایی مانند جامعه طبقاتی بوجود می‌آید و سپس از بین میرود، نه صرفا فتودالیسم، یا برده‌داری یا نظام آسیائی و یا نظام سلطی جوهر پدیده برای ما نظام طبقاتی است و نه شکل خاصی از آن. ما مفهوم فتودالیسم را به همه

* یاد آوری میکنیم که برده در نظام برده‌داری "ابزار تولید" است. کسی به ابزار تولید — انعام نمیدهد.

جوامع طبقاتی تعمیم نمیدهیم و بنابراین این ذکر واژه فتودالیسم اروپائی یا آسیائی را کمکی به ازدیاد شناخت نمیبینیم. ما وقتی از "نظام" صحبت میکنیم باید چیزی یا چیزهایی را که این نظام را از سایر نظام ها جدا میکند در نظر بگیریم، یعنی خصوصیات ویژه آنرا. فتودالیسم روابط و مشخصات و ساخت (سامان) دارد وگرنه صفات عمومی مانند استثمار و تولید کوچک و غیره که در همه نظام های ماقبل سرمایه داری وجود دارد. در سرمایه داری این مشخصه و این محور، این ستون قائم، ارزش اضافی است. همه چیز بر پایه آن میگردد و از روی وجود یا عدم آن میتوان تشخیص داد که سرمایه داری در جامعه ای وجود دارد یا نه. هیچ نوع تخطی از این اصل علمی مارکسیسم مجاز نیست و متد علمی جز این چیزی نمیتواند باشد. همین عمل، همین متد در مورد فتودالیسم باید بشود وگرنه متد علمی بکار نبرده ایم.

ممکن است از ما سؤال شود که ما مدرکی بر ثبوت وجود نظام آسیائی ارائه ندادیم، اسناد را هم ناکافی میدانیم، پس چرا بوجود نظام آسیائی معتقدیم؟ سؤال بجاست. ما مدرکی علاوه بر آنچه احتمالا رفقا دیده اند (جز کتاب اخیر مارکس) ارائه ندادیم. ولی نقطه حرکت ما اینست:

ما تفاوت اساسی در نظام قبلی ایران و فتودالیسم میبینیم. تفاوتها آنقدر زیادند که آنها را در مقوله یک شیوه تولید و تحت یک مناسبات تولیدی نمیگنجانند، مگر آنکه مقوله را آنقدر وسیع و عام کنیم که همه چیز در آن بگنجد و آنوقت دیگر آن "مقوله فتودالیسم" نیست. آنوقت داریم از جامعه طبقاتی بطور کلی صحبت میکنیم نه از فتودالیسم یا خصوصیات مشخص آن. در فتودالیسم مالکیت قابل واگذاری نیست. قابل خرید و فروش نیست و اینست که فتودال جانش را میدهد. در نظام آسیائی درست قضیه عکس اینست. در نظام فتودالیسی فتودالها شاه را انتخاب میکنند، در نظام آسیائی شاه تولیدارها را به زمین مسلط میکند. در فتودالیسم تجارت و مالکیت زمین بگلی از هم جدا هستند و فتودال اگر بعود تن به شغل "کتیف" تجارت نمیدهد و آنرا بقول مارکس بعهده "جهودهای کتیف سوراخ سنبه های قرون وسطی" میگذارد. در نظام آسیائی بقول حکیم سنائی:

خانه خریدی و ملک، باغ نهادهی اساس خانه ز مال ربا، ملک ز سود غله

اینها و تفاوت های دیگر اساسی و تعیین کننده هستند. آنقدر اساسی هستند که ما معتقدیم که مارکس کاملاً حق داشته آنها را در مقولات جدا قرار دهد. کسی میتواند نسبت تسامح به مارکس دهد که یا: ثابت کند که این تفاوتها وجود نداشته، و یا اینکه این تفاوتها جزئی هستند. در صورت دوم باید بگوید مشخصات عمده ویژه فتودالیسم در نظر او چیست.

ولی همانطور که گفتیم ایراد عمده ما به اعتقاد رفقا نیست چه حل این مسائل احتیاج به زمان کافی دارد و خود بخود مسئله حیاتی انقلاب ما هم نیست. اینها تفاوت نظر های سازنده بین کمونیست هاست. ایراد ما به برخورد رفقا هم در پژوهش خود و ارائه ادله بود و هم برخوردی که در این مورد خاص با نظرات اظهار شده از جانب ما داشتند.

* * *

در مورد روابط کنونی در جامعه ایران

ایرادی که رفقا بآن اشاره کرده اند (در مورد ورود در بحث بدون ثبوت وجود مناسبات سرمایه داری) صحیح است. ما نگارش جزوه جداگانه ای را در این مورد خاص از همان ابتدا در دستور کار قرار دادیم و چند صد صفحه مطلب پراکنده هم تهیه کردیم، ولی این کار نیمه تمام مانده، چون اولآ آمارهای کافی وجدید کم داشتیم، ثانیآ گرفتاری زیاد کارهای عملی مزاحم بود و ثالثآ قدری سهل انگاری و کمبود حساسیت نشان دادیم. معینآ اگر رفقا توجه کرده باشند ما خود باین مسئله توجه داشته ایم و ذکر کرده ایم که باید به جزوه جداگانه مراجعه شود.

بهر رو ما با نتیجه گیری رفقا در صفحات ۶۳ و ۶۴ کلا موافقیم با این تفاوت که بورژوازی ملی را اصولا موجود نمیدانیم. در کشورهای که سرمایه مدغم در سرمایه جهانی است، بورژوازی ملی بعنوان یک نیروی اجتماعی نمیتواند وجود داشته باشد. در مورد بورژوازی متوسط الحالی که انباشت سرمایه آنها عمدتا از داخل کشور و بدون ارتباط مستقیم با سرمایه خارجی است (ارتباط غیر مستقیم همیشه وجود دارد) ما ترجیح میدهیم از واژه بورژوازی داخلی DOMESTIC یا بومی (indigenous) استفاده کنیم تا القاء شبهه با بورژوازی ملی از نظر تاریخی مشخص شده، نکند.

* * *

در مورد جنبش کارگری توضیح داده ایم که منظور قبل از شروع جنگ چریکی بوده است و تصور میکنیم که عمدتا با نظر ما موافقید. در مورد ضرورت جنبش خود بخودی و نحوه برخورد با آن قبلا توضیح داده ایم.

* * *

در مورد جنبش دهقانی

در مورد اینکه موفقیت نسبی برنامه های رژیم چیست ما در نوشته قبلی خود در صفحه ۵ سطر ۹ تا ۲۱ توضیح داده ایم و قطعا از نظر رفقا افتاده است. ما معتقدیم که در تسریع

پروژه تولید سرمایه داری (که دلیل اصلی رفورمها بوده) ، رخنه دادن مأموران رژیم به اعصاب جامعه و دور افتاده ترین روستاها ، و نیز استفاده از " سپاه های " مختلف بعنوان ارگانهای تبلیغاتی رژیم (علاوه بر وظائف دیگر آنها) ، رژیم موفقیت هایی داشته است .
غرض از عقب ماندگی نسبی جامعه روستایی ، عقب ماندگی شیوه (و ضرورتا مناسبات) تولیدی و روبنائی است و این عقب ماندگی عمدتا در رابطه با شهرها مطرح است .

اما کمبود خیزش های دهقانی و قسور سازمانهای سیاسی در گذشته رابطه ای بسیار مهم دارند . خیزش های خود بخودی عمدتا در نتیجه عکس العمل شرایط زندگی هستند ولی نه منحصرآ . در هر جنبش خود بخودی اثرات عامل آگاهی — ولو آگاهی نسبی — وجود دارد . در مناطقی که سابقه جنبش وجود دارد ، احتمال وقوع جنبش خود بخودی بسیار بیشتر است تا در مناطقی که سنتا حرکت شدیدی وجود نداشته است . رفقا قطعا با مواردی از خیزش در مناطق شمال — با وجود آنکه وضع زندگی مادی آنها در مقام مقایسه با بسیاری از نقاط دیگر کشور بهتر است — مواجه بوده اند . سنت مبارزاتی کوچک خان ، تاثیر فعالیت های حزب کمونیست ، تاثیر پذیری بیشتر از انقلاب اکبر ، فعالیت بیشتر عناصر مترقی در گذشته در این نواحی ، همه باعث شده اند که با وجود آنکه وضع مادی زندگی دهقانان در قیاس با بعضی نواحی دیگر بهتر است معهدا امکان وقوع جنبش بیشتر است این طرز کار عامل آگاهی در جنبش خود بخودی است . زمانی میگوئیم جنبش خود بخودی نیست که عامل آگاهی در آن بالا بوده و سازمان ده و جهت دهنده باشد .

* * *

در مورد جنبش های دانشجویی

نظر رفقا کاملا درست است و ما دچار ذهنی گری شده بودیم . باین ترتیب که در کنار اعتقاد خود به مخالفت روشنفکران با رژیم ، عواملی را که در سطح سراسر جامعه موجب رکود مبارزات شده بود در مورد روشنفکران در نظر نگرفته بودیم و چون حرکت واضحی از آن جهت نمی دیدیم ، ذهنی گری کرده و پنداشته بودیم که قطعا جهت حرکت متوجه قطب های جدید مبارزه شده است . توضیح رفقا بکلی قانع کننده بود .

* * *

در مورد اصلاحات ارضی

در ذکر عبارت "نقاط وسیعی که مستقیماً مورد عملکرد اصلاحات ارضی نبوده اند" لغزش کرده ایم. توضیح شما در این مورد نیز که اصلاحات ارضی رژیم یعنی همین، کاملاً درست است. اما آنچه رفقاً میگویند از بین رفتن حمایت مادی فئودال از رعیت برای تهیه وسائل تولید مسئله زیاد مهمی نیست، بنظر ما از آنجا که نمایشگر تغییر مناسبات است مهم میباشد. جانشین شدن بانک تعاونی بجای ارباب یعنی دقیقاً تظاهر تغییر مناسبات تولیدی. در حقیقت دهقان از تغییر روابط تولیدی چیزی بجز همین نوع تظاهرات آنرا درک نمی کند. مناسبات تولیدی برای او یعنی همین چیزها. بذری که ارباب میداد تضمین کننده ادامه کار رعیت بر زمین (البته بنفع ارباب) بود ولی وامی که شرکت تعاونی میدهد تضمین کننده ورشکستگی و فرار رعیت از زمین و پیوستن به لشکر انبوه ذخیره کار است. آنچه رفقاً اشاره میکنند که مسئله اصلی در گگون شدن روابط تولیدی است "چیزی جز همین مسئله نیست و بحق هم اصلی و مهم است".

اما در مورد ایراد شما به لفظ "کارگران کشاورزی" بنظر ما به صرف اینکه رژیم از این واژه سوء استفاده میکند ما نباید از بکار بردن آن خود داری کنیم. این واژه، واژه درستی است. هم در مورد آنها که کار دائمی دارند و هم آنها که حتی یک روز در سال کار میکنند. واژه "دهاتی" در مقابل واژه شهری است و نشان دهنده موضع طبقاتی در پروسه تولید نیست. واژه دهقان هم امروزه به معنای شاغلین به کشاورزی است و نه موضع در پروسه تولید. خوش نشین شامل همه روستائیان بی نسق و نیز شاغلین به اشتغالات جانبی (فرهی) از سلمانی گرفته تا پینه دوز و پبله ور میشود و باز نشان دهنده موضع طبقاتی در پروسه تولید نیست. و حال آنکه کارگر یعنی کسی که نیروی کارش را میفروشد. اینکه یک روز یا هر روز میفروشد مسئله نیست. اصولاً در مناسبات سرمایه داری چیزی بجز کارگر در مقابل سرمایه دار نداریم. اینها نه سرف هستند و نه برده و نه رعایای شاه و نه هیچ چیز دیگر. کارگر هستند و برای تمایز آنها از کارگران صنایع به آنها میگوئیم کارگر کشاورزی (و گاهی نیمه پرولتاریا یا شبه پرولتاریا). معیناً برای اجتناب از القاء این شبهه که اینها در واقع کار میکنند، میشود این خصیصه آنها را بصورت صفت دیگری به لفظ کارگر اضافه کرد مثل کارگر کشاورزی عمدتاً بیکار یا نظائر آن. بهر حال، خوش نشین،

گو اینکه ممکن است ادای مطلب کند و در اکثر موارد لفظ کافی هم هست، ولی هنگامی که میخواهیم تجزیه و تحلیل طبقاتی بدیم بکلی نا کافی میشود.

در مورد تقسیمات جدید در دهات و بوجود آمدن يك قشر حامی رژیم (یعنی بجای يك ارباب، چند دهقان مرفه) نیز در صفحه ه توضیح داده ایم بنظر میرسد که این نیز از نظر شما افتاده باشد.

در مورد کشورهای سوسیالیستی

دو حکم ما مورد ایراد قرار گرفته در صورتی که جملات بقدر کافی در این دو مورد واضحند و در حقیقت خود رفقا هم پس از بحث همین برداشت را کرده اند، بنا بر این بنظر ما خود بحث رفقا اصولاً زائد بود. ما در جمله "در طی دهه های بعد از انقلاب کبیر اکتبر ۱۹۱۷ ساختمان سوسیالیسم صرفاً متوجه مناسبات اقتصادی شد و در تربیت انسان سوسیالیست اهمال جدی بعمل آمد" دقیقاً همین منظور را داریم که بیان کرده ایم. "صرفاً متوجه مناسبات اقتصادی" بمعنای این نیست که روی تغییرات اقتصادی زیاد کار شد. ابداً! معنایش این است که روی چیزهای دیگر کار نشد. بجای این عبارت بمعنای "زیاد کار کردن روی مناسبات اقتصادی است. برعکس ما معتقدیم که در تغییر مناسبات اقتصادی، هم کم کاری شد و هم بد کاری. اما اینکه این عبارت چقدر "سایهای محو و کم رنگ از تبلیغات مبلغان ضد شوروی غرب و سوسیالیست های راست" دارد برای ما نهایت تعجب آور است. ما چنین مبلغینی را نمی شناسیم. اگر هم کسی بوده و چنین گفته، بسیار درست گفته است. تعجب ما وقتی بیشتر میشود که رفقا در پایان يك بحث طولانی، خود همین را میگویند، در حقیقت ایسن ایراد رفقا بکلی نادرست است.

در مورد ایراد به تروتسکی و زینوویف و بوخارین ما با شما هم عقیده ایم، ولی با شیوه تغییر فاکت های تاریخی که استالین برای کوبیدن مخالفین خود به آنها متوسل میشد موافق نیستیم. ما معتقدیم که رفقا برداشت خود را جایی که مینویسند تروتسکی در دوران انقلاب "فقط نقش مخالفی را در درون حزب بازی میکرد که گاهی کمابیش مزاحمتهایی ایجاد میکند" یا کامل ادا نکردند و یا اینکه از خلاف واقعیت گرفته اند. تروتسکی فرمانده ارتش سرخ در زمان لنین بود و يك مزاحم بی مقدار نبود. ما و شما مخالف تروتسکی هستیم و تروتسکیست ها را منحرف میدانیم ولی هیچگاه نباید از بیان واقعیات عدول کنیم. معلم کبیر ما لنین است که در بحبوحه

مبارزه بی امان علیه کائوتسکی ها و پلخاتوف ها ، سعی در بیمقدار کردن حریف نمیکرد بلکه آنها را از نظر ایدئولوژیک خرد میکرد . و این کاری است که ما باید با تروتسکیست ها و انواع دیگر منحرفین بکنیم .

و اما مسئله اهمال جدی در تربیت انسان سوسیالیست — اگر بنوشته خود رفقا نگاه کنیم می بینیم که پس از مقداری بحث نوشته میشود " و اینکه در سالهای حکومت استالین به مبارزات فرهنگی کم بها داده شد و این امر در شکست مبارزات اقتصادی تاثیر کمابیش تعیین کننده داشت . . . (تاکید از ماست) . و این دقیقاً همان چیزی است که ما میگوئیم ! ما هیچگونه تفاوتی بین این حکم و حکم ما " در تربیت انسان سوسیالیست اهمال جدی بعمل آمد " نمی بینیم . حال اگر سوسیالیست راستی هم این حرف را زده باشد ما او را در این مورد سوسیالیست راستین خواهیم دانست . این عقیده شما و ماست ، نه عقیده بورژوازی غرب . ما با وجود آنکه با این حکم رفقا موافقم با پاره ای از استدالات و بحثهایی که شده موافق نیستیم . ما معتقد نیستیم که باید اول پایه اقتصادی را ساخت و " روینا خودش می آید " . اگر بهمان اندازه در ساختن روینا توجه نشود نه تنها خودش نخواهد آمد بلکه اثرات ویران کننده ای هم بر زیر بنا خواهد داشت . روینا بطور تاریخی محصول زیر بناست و نه بطور اتوماتیک و خود بخود . سوسیالیسم بر خلاف همه نظامهای دیگر در اثر کوشش آگاهانه انسانها برای ساختمان آن بوجود می آید نه صرفاً بعلت طغیان مردم علیه سرمایه داری . سوسیالیسم را انسانهای سوسیالیست که در بطن جامعه سرمایه داری رشد یافته اند میسازند . دادن آگاهی سوسیالیستی به افراد مقدم بر تغییر روابط جامعه است . این تقدم شعور بر ماده نیست . این خود شعوری است که از ماده گرفته شده است . بلشویک ها ، ویتنامی ها ، چریکهای فدائی خلق ، اینها انسانهای سوسیالیست با آگاهی سوسیالیستی در جامعه ای با نظام سرمایه داری هستند . بقول خود رفقا " فرهنگ سوسیالیستی فرهنگ کسانی است که دارند برای بر انداختن اقتصاد بورژوازی مبارزه میکنند و میخواهند روابط تولیدی سوسیالیستی را بر جای آن بنشانند " . و وقتی میشود در این جوامع سرمایه داری انسان سوسیالیست بوجود آورد ، چگونه میتوانیم اهمالهایی را که در زمان استالین شد — و مورد توافق خود شما هم هست — ندیده بگیریم یا آنرا زیر سایه تبلیغات سوسیالیست های راست بدانیم ؟ در حقیقت این بحث شما با نتیجه گیری کسه کرده اید در تعارض است . ما نتیجه گیری را می پذیریم ولی نه خود بحث را .

در مورد بوروکراتیسم و رویزیونیسم

تیسیم

بنظر میرسد که در اینجا نیز رفقا در برداشت خود از نظرها اشتباه کرده‌اند. منظور ما از بوروکرا پدیده‌ایست که پس از انقلاب اکثر با آن مواجه شدیم و همین چند سال با آن مبارزه میکرد و گسترش آنرا از بزرگترین خطرات برای جامعه جوان شوروی میخواند. در مورد انحراف خروشجفی بی‌عقد، تیتوئی، دویچکی و غیره، ماتنها واژه رویزیونیسم را بکار میبریم که هم زائیده بوروکراتیسم است و هم زاینده آن.

ما در تحلیل خود از رویزیونیسم جامعه فعلی شوروی، بوروکراتیسم زمان استالین را ازطل عمده میدانیم. علت ظهور بوروکراتیسم پس از انقلاب اکثر همانطور که لنین میگوید روابط عقب مانده جامعه پیشین روسیه بوده است. برخلاف نظر تروتسکیستها بوروکراتیسم بعلمت رکود مبارزات طبقاتی بوجود نمیاید، بلکه بعلمت وجود بوروکراتیسم مبارزه طبقاتی را کد میشود، گو اینکه این بنوبه خود بر آن اثر میکند.

بعد از انقلاب اکثر مبارزه طبقاتی را کد نمود، دستیار هم شدید بود ولی این مانع روز بوروکراتیسم نشد. اما اینکه نوشته شده در بوروکراتیسم بیشتر عوامل بورژوازی وجود دارند تا فئودالی، مطابق با واقع نیست. برخلاف تصور رایج در مواردی هرچه کشور سرمایه‌داری پیشرفته‌تر باشد بوروکراسی در آن کمتر است. مارکس در مورد انگلستان و آمریکا قائل به وجود بوروکراسی نبود و این البته کاملاً در مقایسه با جوامع دیگر مانند روسیه تزاری بسیار درست بود. هرچه عقب ماندگی فکری (در اثر روابط عقب‌تر تولیدی) بیشتر باشد امکان ظهور بوروکراسی بیشتر است. بنظر ما رفقا از روی حسن نیت و بقول خود جلوگیری از بروز تصور "اولوسیونیزم عامیانه... که بر مبنای آن سوسیالیسم را قابل پیاده شدن در جوامع عقب مانده نمیدانند" دچار لغزش شده‌اند. ما میگوئیم: بلی درست است. در کشور عقب مانده از این جهت مشکلی وجود دارد ولی این تعیین کننده نیست. در عوض کشور های عقب مانده از جهات دیگر مزایای بیشماری دارند تا انقلاب سوسیالیستی تسریع شود. ما خطر برو بوروکراسی را ابدان ندیده نمیگیریم، برعکس خطر را احساس میکنیم و بهمین جهت پشت میکوشیم که با اتخاذ تدابیر سوسیالیستی امکان ظهور و گسترش آنرا بسیار کم کنیم. در حقیقت ما خطر را ندیده نمیگیریم ولی برعکس اولوسیونیستها به مقابله با آن میرویم.

برخورد رفقا با مسئله کیش شخصیت بنظر ما توجیه‌گرانه است.

۱- سوسیالیسم نظامی است که انسان را، زندگی مادی و شعور او را آزاد میکند. بنابراین هر

چه با اینها در تعارض باشد با سوسیالیسم متناقض است. کیش شخصیت یعنی انفصال عقل از خود و گذاشتن آن در اختیار دیگری. این "لکه خونی" نیست که روی لباس مریض افتاده باشد. این موریانه ایست که بنای سوسیالیسم را مورد تهدید قرار میدهد. کیش شخصیت از دشمنان شماره یک کمونیسم است.

۲- کیش شخصیت نشانه عقب ماندگی ماقبل سرمایه داری است. در جوامع سرمایه داری این پدیده کمتر میشود و در جوامع سوسیالیستی بگلی از بین میرود.

۳- وجود (و نه ظهور) کیش شخصیت در جوامع و اذهان عقب مانده تا اندازه ای غیر قابل اجتناب است حتی پس از پیروزی انقلاب سوسیالیستی. بیش نسبت به فئودال و روحانی در توده های نا آگاه با پرستش آنها از رهاننده شان از قیود سابق جایگزین میشود.

۴- با وجود آنکه کیش شخصیت پدیده بدی است معینا تا زمانی که وجود دارد میتوان در عین مبارزه با آن، آنرا طیه خود بکار گرفت.

آیا رفقا با این احکام موافقت میکنند؟ اگر موافقت نمیتوانیم خیلی زود به نتیجه واحدی در مورد سرنوشت این پدیده در کشورهای سوسیالیستی برسیم و آن اینست که در عین غیر قابل اجتناب بودن ادامه آن تاحدی، باید با آن مبارزه کرد. هر کوشش در جهت گسترش و تشدید آن ضد کمونیستی است. ما معتقدیم که در شوروی زمان استالین باین پدیده دامن زده شد و بحد بسیار شدید رسید.

ما معتقدیم که در چین این پدیده حتی از شوروی هم شدیدتر است و رهبران چین عاملان به آن دامن میزدند. ما معتقدیم که گرچه استفاده از کیش شخصیت مائو در کوبیدن لیوشائوچی موثر بود ولی بهمین اندازه در سکوت مردم و اجتناب از عکس العمل در مقابل سیاست خارجی اپورتونیستی چین مضر واقع خواهد شد. همه چیز در پشت تصویر مائو و پشت کیش شخصیت او انجام میشود و مخالفین این سیاست اپورتونیستی تحت همین نام خاموش کرده میشوند. ما معتقدیم که هیچ مغزی، هیچ شخصیتی عقل کل جامعه نیست. سوسیالیسم یعنی حکومت مردم بر مردم، یعنی حکومت پرولتاریا. عقلمای بزرگ چیزی جز مجری اراده مردم نباید باشند. آنها تعیین کننده مسیر زندگی مردم نمیتوانند باشند.

عشق مردم را به رهبران صدیق، با کیش شخصیت اشتباه نکنیم. مردم لنین را می پرستیدند ولی از او انتقاد هم میکردند. جری بحث میکردند ولی زمان استالین؟ مردم میگفتند عمو هو، ولی میگویند صدر مائو.

وقتی هوشی مین مرد، آب از آب تکان نخورد ولی اگر مائو بعیرد خواهیم دید که چه خواهد شد.

هوشی مین کیش شخصیت نداشت. ولی همین حرف را در مورد مائو نمیتوانیم بگوئیم. وقتی پنج میلیون نفر با کتابهای سرخ یکدست و اندازه همه چاپ یکن در مقابل مائو رژه میروند این رامسی گوئیم تشدید عامدانه کیش شخصیت به منظور بهره برداری کوتاه نظرانه فوری از آن. عامل آن هر که بوده باشد، خود مائو، لین بیائو، چوئن لای، فرق نمیکند.

وقتی استاین می میرد و چهره شوروی ۱۸۰ درجه عوض میشود نشانه چیزی بجز وجود کیش شخصیت نیست. لنین قبل از استالین بود. جامعه عقب ماند تر بود معینا لنین کیش شخصیت نداشت. او صدای مخالفین را خفه نمیگرد، نفی میکرد. یعنی بانشان دادن نادرستی آنها، نه تنها آن افراد، بلکه آن فکر را نابود میکرد. با آنها در مقابل توده ها مبارزه میکرد. سطح آگاهی توده را بالا میبرد، خود را مبری از خطا نمی دانست، از خود انتقاد میکرد و بر مردم یاد میداد که به معنای حرفهای او توجه کنند نه بدهان او.

ما هنوز تا امروز با وجودی که همه نشریات بزبان خارجی چین را زیر و رو کرده ایم حقیقت قضیه لین بیائو را نفهمیده ایم چه بود، چه میگفته، راست میگفته یا نه؟ آیا مخالف رویه چوئن لای بود (که باید به او آفرین گفت) یا رویزیونیست و مرتد بوده. توده های چین بهمین اندازه ما هم نمیدانند، چون کسی بجز فحش به لین بیائو دلیل و بحثی بآنها ارائه نداده. نشریات خارجی چین بما میگویند که کمیسر سیاسی بالای سر مرضی که قلیش ایستاده بود آثار مائو را خواند، قلب مرضی شروع به طیش کرد و مرضی زنده شد و اینرا تنها برای توده چینی "عقب افتاده" می نویسند. اینرا بزبان انگلیسی و فرانسه و آلمانی برای شما و ما مینویسند. این کار کوششی فرصت طلبانه در تشدید کیش شخصیت است. این کار زیاد کردن "لکه های خون" روی لباس مرضی است و این کار غیر کمونیستی و ضد کمونیستی است. اگر روشنفکر دانشمند بورژوازی فرانسه هم این را میگوید خوشا بحالش که خوب فهمیده است.

و نکته آخر در این مورد آنست که برخلاف نوشته رفقا این بیماری زود بر نمی افتد، قالب عوض میکند. بجای استالین، خروشچف و سپس برژنف می آید. مرضی تحت درمان قرار نگیرد و با میکروبهای آن مبارزه نشود بر نمی افتد، مرضی را برمی اندازد.

* * *

در مورد "اعمال قدرت جناح خاصی از حزب و قطع و قمع غیر دموکراتیک جناحهای دیگر" نیز تردیدی نیست که منظور ما همین عارتی بوده که نوشته ایم. "قطع و قمع غیر دموکراتیک". دیکتاتور پرولتاریا یعنی قطع و قمع تمام طبقات و عناصری که در راه گسترش سوسیالیسم قرار دارند. و کسی که باین معتقد نباشد کمونیست نیست. ولی بین قطع و قمع پرولتاریک و دموکراتیک فاصله بسیار است.

فاصله بین بوروکراسیسم و کمونیسم. رفقا چندین صفحه را بیهوده در ضرورت "قطع و قمع" آورده‌اند (که ماحرفی نداشته‌ایم) و سپس کلمه غیر دموکراتیک را پذیرفته‌اند (که باید از همان ابتدا بآن توجه میکردند) .

* * *

در مورد چین

اشاره بوجود "جلوه‌های نظام‌های پیشین و منجمله سرمایه‌داری" نه از روی ایرادگیری، بلکه بیان واقعیت است و همانطور که خود نوشته‌اید تا مدتها وجود اینها طبیعی است و در طول زمان - بشرط مبارزه با آنان - از بین میرود. وگرنه مانند مورد شوروی پنجه می‌گسترده و اقدامات سوسیالیستی را نیز کم و بیش و بتدریج از بین میبرد. منظور ما از نظام‌های پیشین روابط بسیار عقب مانده‌ایست که در نقاطی از چین و بخصوص بین پاره‌ای از اقلیتهای ملی وجود دارد که خوشبختانه مورد شناخت دولت هست و بهمین دلیل امتیازات زیادی برای آنها قائل شده‌اند تا بتوانند بسطح رشد متوسط جامعه برسند. ز این امر حتی در مورد روئنادرچین شدیدتر است و همین است که مبارزه با کنفوسیوس را ظاهراً می‌طلبید.

* * *

مادر پایان از برخورد انتقادی و سازنده رفقا تشکر رفیقانه میکنیم. و بنوبه خود سعی کردیم با صراحت به نظریات رفقا، چه آنها که مورد پذیرش ما بود و چه آنها که مورد ایراد بودند، جواب دهیم. از اینکه احساس می‌کنیم در اصول، در استراتژی و در تاکتیک هم عقیده‌های بسیار خوشحالییم تفاوت‌ها تا آنجا که ما میتوانیم ارزیابی کنیم، تفاوت‌های سازنده و مجاز بین کمونیستی است و با برخورد صادقانه حل میشود. ما به برخورد صادقانه رفقا که وثیقه آن اقدامات حماسه آفرین آنهاست ایمان داریم و سعی میکنیم که از آنان بیاموزیم و بسهم خود مطالبی را برای بحث و برخورد و آموزش ضمن بحث مطرح کنیم.

با ایمان به پیروزی جنبش کمونیستی ایران

بهار ۱۳۵۳

* ضمیمه - مقدمه فورماسیونهای اقتصادی ماقبل سرمایه‌داری.

* * ضمیمه - مقاله "بورژوازی ملی" .

نظری نقادانه

بر

(ملاحظاتی درباره جزوه "درباره انقلاب")

گروه اتحاد کمونیستی

نظری نقادانه بر (ملاحظاتی درباره : " جزوه درباره انقلاب "

نوشته ملاحظاتی درباره نوشته ما از نقطه نظرهای متفاوت و مختلف اهمیت شایانی دارد . یکی از این نقطه نظر که رفاقا بما تشد ان دادند که چه کمبودهایی در این نوشته وجود دارد و برخی از ابرازات ما برای خواننده ای که به تحلیلهای ما بطور همه جانبه آشنا نیست چه سوء تفاهماتی می تواند بوجود آورد . ضعفی این نوشته در چیست و کدام حکم ، ابراز یا جمع بندی باید بسط یافته و بیشتر توضیح داده شود ؟ دینسگر اینکه چه اشتباهاتی در این نوشته وجود دارد که بطور جدی قابل انتقاد است و میبایست صراحا تصحیح شود و ضمنا شاید مهمتر از همه نشان دهند اختلاف نظرهای ما با رفاقتا که بدینوسیله امکان بحث و برخورد نظریات را ایجاد کرده و امکان حل اساسی آنها فراهم آورده است . ما در این نوشته کوشش میکنیم به این مطلب جواب دهیم نقطه نظرهای اشتباه را تصحیح کنیم ، سوء تفاهمات را در صورت امکان برطرف نماییم و نکات مورد اختلاف را توضیح دهیم .



جزوه " درباره انقلاب " در واقع نوشته ای برای انتشار نبود . بلکه جمع بندی از نظریاتی بود که در میان ما موجود بوده و لازم آمده بود که تدوین شود . این نوشته بیشتر جنبه طبع داشته و برای بحث و اظهار نظر رفاقی بسیار نزدیک و کادرها تهیه شده شده بود . همانطور که رفاقی پی برده اند نوشته مزبور از دو دسته مطالب تشکیل شده است : مطالبی که مسائل کلی مربوط به نظریات ما را درباره انقلاب ایران فرمول وار طرح و سپس با توضیحات و تحلیلی مختصر در مورد مبارزه مسلحانه و وظائف مارکسیستها اظهار نظر کرده است و مطالبی درباره کشور های سوسیالیستی و شیوه تولید ماقبل سرمایه داری در ایران که بیشتر جنبه موضع گیری گروه را داشته و میبایست در آینده یا بسط و تحلیل مفصل عرضه میشد . ضمنا هر دو دسته مطالب توسط رفاقتا مسئول در جلسات کادرها طرح و توضیحات مفصل داده میشد و این خود جلو میگرفت از اینکه برای کادری ما سوء تفاهمی نظیر آنچه که برای شما رفاقا پیش آمده پیش آید . یک نکته دیگر مقدما قابل ذکر است که این نوشته در حدود چهار سال قبل تهیه و حدود سه سال پیش کسی خلاصه و بطور معدوم در میان رفاقا پخش شده است . بنا بر این چه فونکسیون و چه زمان نوشته آن نیست که رفاقا گمان داشته اند و ما در حین برخورد به نوشته رفاقا این نکات را توضیح خواهیم داد . ضمنا این نوشته میبایست به بسیاری نکات مطروحه در خارج کشور نیز اشاره کند و نظریات ما را در مقابل نظریات مخالف قرار دهد که آنرا نیز توضیح خواهیم داد .



در ابتدا ایتمکاتی که بگمان ما بر اساس سوء تفاهمات است برخورد میکنیم و سپس بمسائل مورد اختلاف میپردازیم :

رفقا در ابتدای مقاله خود با آوردن نقل قولهایی از نوشته ما چنین برداشت کرده اند که گویا ما مبارزه مسلحانه را فقط مبارزه مرحله فعلی میدانیم و حتی بالاتر از آن سرنگونی رژیم را بجز از طریق اعمال قهر مسلحانه نیز ممکن دانسته ایم . در این زمینه مینویسند :

۲
... اما این مسئله که قبل از سقوط حکومت، شکل اصلی مبارزه تغییر کند و شرایطی ایجاد شود که مبارزه مسلحانه شکل اصلی مبارزه نباشد خیلی بعید بنظر می‌رسد و گفتن اینکه مبارزه مسلحانه یک مرحله موقتی از مبارزه است بجز خوش‌خیالی که عواقب وخیمی می‌تواند داشته باشد چیز دیگری نیست... (تکیه از ماست).

این سره تا هم برای رفقا از کجا ناشی شده است؟ رفقا از نوشته ما، برای اثبات این ادعا و نقل قول از نوشته ما می‌آوردند که:

"هر سازمانی که قصد توسعه خود و بسیج خلق و کار برای ایجاد حزب کمونیست را دارد، شرکتش در این رودرروئی در مرحله مشخص بسیار شده، اجتناب ناپذیر است."

"تصدیق عملیات مسلحانه بعنوان عمل انقلابی لازم مرحله‌ای هرگز بعنوان نفی کار سیاسی در طبقه کارگر و توده نیست"

هر وی این نقل قولها بدقت اثبات عکس برداشت رفاقت است. در هر دو این نقل قولها نکته اصلی عملیات مسلحانه است که در نقل قول اول بصورت شرکت در رودرروئی در مرحله مشخص تدارکاتی و در نقل قول دوم عملیات مسلحانه بعنوان یک ضرورت در مرحله تدارک آمده است. رفقا میدانند که تصدیق جریان برای شرایط مشخص نفی آن جریان برای آینده را معنی نمیدهد. اگر ما می‌گوئیم هر سازمانی ضرورتاً به رودرروئی مسلحانه با رژیم خواهد پرداخت و عملیات مسلحانه برای مرحله تدارک ضروری هستند بهیچوجه باین معنا نیست که مبارزه مسلحانه فقط لازم این مرحله است و در آینده لازم نخواهد بود. ما چنین موضعی ندانیم و برای پیروزی مبارزه مسلحانه را لازم و حتی میدانیم. نایباً هر عمل مسلحانه را مساوی مقوله تمام مبارزه مسلحانه میدانیم و بین عملیات مسلحانه بعنوان وجه تاکتیکی و مبارزه مسلحانه استراتژیک که در زمان توده‌های شستن مبارزه بوقوع می‌پیوندد توفیر قائل هستیم که در محتوی متفاوت (نه مخالف) و دو هدف مختلف را تعقیب میکنند. و قتیکه می‌گوئیم عملیات مسلحانه در این مرحله ضرورت دارد باین معنی نیست که مبارزه مسلحانه و اعمال قهر مسلحانه بعنوان تنها راه رهایی زحمتکشان ایران از نظر ما رد شده است. آیا رفقا میان تاکتیکهای مسلحانه و استراتژی مبارزه مسلحانه فرقی قائل نیستند؟ هر دو آنها را هم کیفیت و یکسان می‌بینند؟ چه میشود اگر خود رفقا یا سازمان انقلابی دیگری بجای انجام عملیات مسلحانه (در شهر) در آینده بفرق تدارک قیام مسلحانه شهری یا روستایی بیفتند، انبار اسلحه تأسیس کنند، بکادرهای خود تعلیم نظامی بدهند ولی دست بعملیات نزنند؟ آیا میتوان گفت که ایمن معتقد به مبارزه مسلحانه نیستند و یا میخواهند و گمان دارند با کار سیاسی صرف میشود رژیم را سرنگون کرد؟ بی شک نه. فقط میتوان گفت که این رفقا با همه اعتقاد به مبارزه مسلحانه از نظر تاکتیکی اشتباه میکنند. یک مثال دیگر می‌زنیم. اگر ما بنویسیم کسبه و طبقه کمونیستها در این مرحله نفوذ و کار در میان کارگران است بدین معناست که بعد ها دیگر نباید در میان کارگران کار کرد؟ رفقا میبینند که برداشت شان از مطلب نادریست است. مضافاً اینکه ابزارات ما در ارتباط خاصی گفته شده است و رفقا خارج از ارتباط در جملات دقیق شده‌اند و در نتیجه استنتاج نادرست کرده‌اند. مثلاً ما نوشته ایم که:

"تصدیق عملیات مسلحانه بعنوان عمل انقلابی لازم مرحله‌ای هرگز بعنوان نفی کار سیاسی در طبقه کارگر و توده نیست"

یعنی ذکر عملیات مسلحانه در ارتباط با لزوم کار سیاسی آمده است، طرفداران مبارزه مسلحانه در این مرحله نمیگویند که نباید کار سیاسی در طبقه کارگر وتوده کرد. عملیات مسلحانه که عمل انقلابی لازم مرحله‌ای است نفی کار سیاسی در توده و طبقه کارگر نیست و ادامه دادیم که:

"در تأیید، تسریع و تعمیق آنست."

تازه این توضیحات همه در بخش مربوط به مرحله تدارک و وظیفه عملیات مسلحانه در مرحله تدارک آمده است و رفقا باین مطلب توجه نکرده اند. حال ممکن است خارج از این سو تفاهم که گویا ما مبارزه مسلحانه یا اعمال قهر مسلحانه را علیه ارتجاع حاکم و برای سرنگونی آن ضروری نمی بینیم و فقط مرحله ای میدانیم (که امیدواریم با توضیحات ما روشن شده باشد) با رفقا اختلاف نظر اساسی داشته باشیم و آن اینکه عملیات مسلحانه امروز همان مبارزه مسلحانه ای است که به تنهایی در ادامه پیگیر خود به تجهیز پرولتاریا و سرنگونی رژیم و انقلاب اجتماعی میانجامد. اگر چنین است

که دیگر سو تفاهم نیست، بلکه اختلاف موضع است و رفقا میبایست باین نکته اشاره میکردند و نه اینکه گویا ما معتقدیم که "مبارزه مسلحانه یک مرحله" موقتی از مبارزه است". لیکن چون چنین گفته اند ما آنرا بعنوان سو تفاهم گرفتیم و توضیح دادیم.

نکته دیگر از این دسته مطالب مربوط به برداشت نادرست رفقا از نوشته ما و سو تفاهمات احتمالی عبارت است از اینکه رفقا در صفحه ۱۵ مینویسند که سازمان اصلی مبارزه جنبشهای خود بخودی نیستند و از درون این جنبشها نیز این سازمان صرفا پدید نمیآید و سپس همبا

هشدار میدهند که سازمان پیشرو در کنار جنبشهای خود بخودی پدید میآید. ما هرگز ادعائی را که رفقا بما نسبت میدهند نکرده ایم و معتقد هم نیستیم که جنبش خود بخودی سازمان اصلی مبارزه است و لا اقل آنقدر فهم ابتدائی داریم که بدانیم جنبش خود بخودی اصلا سازمان نیست چه اصلی و چه بدلی، و تنها نکته ای که بعنوان اساس این سو تفاهم یافتیم نکته ایست که رفقا در صفحه ۲۲ نوشته خود ذکر کرده اند و آن اینکه معنای بخشی از نوشته ما که میگوید گروهها و سازمانهای انقلابی باید فقدان جنبش خود بخودی کارگران و کوشش در راه رفع این نقصان را در دستور کار خود قرار دهند چنین برمیآید که ما معتقدیم باید جنبش خود بخودی بوجود آورد. اولاً در نکته ای که رفقا از نوشته ما آورده اند چنین آمده است:

"با فقدان جنبش کارگری وسیع خود بخودی در ایران، عناصر آگاه انقلابی

باید مشخص کردن و تحلیل دقیق از این فقدان را در دستور کار فوری

خود قرار دهند"

این بچه معناست؟ باین معنا که فقدان جنبش وسیع خود بخودی علتهای اجتماعی دارد. این ظل در صف بندیهای اجتماعی و اوضاع اقتصادی - سیاسی قابل جستجو است و بدون تحلیل از ظل اجتماعی فقدان جنبشهای وسیع (بالاخص کارگری) بدون مشخص کردن این اصل (که بر سر آن اختلاف است. مثلاً پاره ای طرفداران چین این فقدان را قبول ندارند و بهمین جهت معتقد با مکان کار وسیع در میان طبقه و نفی مبارزه مسلحانه هستند) پس از توضیح آن بسیاری نکات تاکتیکی و استراتژیکی مبارزه نیروهای انقلابی روشن خواهد بود. یکی از اساسی ترین ستونهای تحلیل تاکتیک و استراتژی مبارزه بر مشخص ساختن و طبیعت یابی این فقدان قرار دارد. بخش بعدی جمله که نه تنها در ارتباط با جمله قبل بلکه با کل بخش مربوط به کارگران است میگوید:

"و در تشکیلات و براتیک انقلابی در رفع نقصان ها کوشش کرده و آمادگی

کار سیاسی - انقلابی در توده های کارگران را از پیش در خود فراهم

و این بدین معناست که نبود جنبش وسیع خودبخودی و ملت یابی اجتماعی آن وظیفه نوری کمو نیستهاست مضافا اینکه اینان وظیفه دارند در شرایط نقد ان جنبشهای خودبخودی (چسده اگر وجود داشت بسیاری کارها آسانتر بود و وظیفه کمونیستها شرکت در این جنبشها و سیاسی کردن و هدایت سیاسی - انقلابی آنها بود) در تشکیلات و توسط پراتیک انقلابی نقصانهای خود را برطرف کرده و آمادگی کار سیاسی - انقلابی در توده های کارگری را که در جنبشهای خودبخودی هنوز شرکت ندارند از پیش فراهم آورند. بعبارت دیگر کمونیستها در زمان فقدان جنبشهای خودبخودی نباید دست بروی دست بگذارند بلکه با مشکل کردن خود و پراتیک انقلابی آمادگی خود را برای کار در توده طبقه بوجود آورند. حال اگر جمله مبهم است به هیچوجه اما این معنا را نمیدهند که ما معتقد به براه انداختن مصنوعی جنبش خود بخودی ویا فقط رفع نقصانهای جنبشهای خودبخودی بعنوان تنها وظیفه کمونیستها هستیم. این نسبیست سو تفاهمی بیش نیست.

به نکته بعدی میپردازیم: ما در نوشته خود ذکر کرده ایم که:

"خارج از کشور پس از گذار از مرحله تشکیل سلولهای ایران نقش

کمی را بعهده خواهد گرفت."

منظور ما گروه کشوری بود و در زمان تهیه این نوشته هنوز با رفتار ارتباط دقیق و ارگانیک نداشتیم و برای تحقق شدن به جنبش انقلابی داخل برنامه ریزی میکردیم. بهیچوجه منظور کل مبارزه انقلابی نبوده است.

نکته بعد در مورد آکسیونهای مسلحانه است. رفقا در صفحات ۳۲ و ۳۳ به نقل قولی از نوشته ما ایراد گرفته اند که ما با ابراز اینکه:

"با آکسیونهای مسلحانه که هسته سیستم حاکم (نظم حاکمیت مسلح و قدرت

کامل) را مورد حمله (نه انهدام) قرار میدهد و به تبلیغ مسلحانه میپردازد"

در واقع تاثیر انهدامی عملیات مسلحانه را نفی کرده ایم. رفقا می نویسند:

"... بنابراین عملیات ما فقط نسبت به قدرت کامل دشمن "حمله نه انهدام"

است اما نسبت به جزئی از قدرت و سیستم او نقش منهدم کننده هم دارد."

و با این ترتیب اساسا نظر ما را اشتباه فهمیده اند. اولاً ما در ابراز خود از قدرت کامل صحبت

میکنیم و نه از یک جزء. ثانیاً منظور ما از انهدام و انهدام نظم و حاکمیت مسلح است یعنی

جزء بجز نظم نظامی حاکم را نابود کردن مانند جنگ و ارتش و مانند حملات ارتش توده ای در

مرحله انقلاب... و انهدام پایگاههای سیاسی - نظامی است که رژیم را مستقیماً

تضعیف کند و منظور نیروی انهدامی بمب یا... نیست. وقتیکه رفقا میگویند عملیات مسلحانه

در این مرحله نسبت به جزئی از قدرت و سیستم دشمن نقش منهدم کننده هم دارد یعنی اینکه

مثلاً بمب گذاری در یک ساختمان سازمان امنیت و ساختمان را منهدم میکند. در اینجا قدرت

انهدام بمب و اسلحه مورد نظر رفقا است و مورد نظر ما انهدام یک بخش از قدرت است که آکسیون

های مسلحانه در این مرحله چنین هدفی را تعقیب نمیکند. نه در جزء و نه در کل. ما باین

نکته در زمینه اختلاف نظر ها اشاره خواهیم کرد.

نکات دیگری نیز در نوشته رفقا وجود دارد که پایه اساسی آن سو تفاهماتی است که ما بخاطر

جلوگیری از اطاله کلام از ذکر همه آنها خودداری میکنیم و به بخش بعدی یعنی موارد اختلاف

- الف - نکات اختلاف نظر اساسی در زمینه انقلاب ایران :
 ب - نکات اختلاف نظر در زمینه برداشت از آموزشهای مارکسیستی و ماتریالیسم تاریخی
 ج - نکات اختلاف نظر در زمینه مبارزه مسلحانه و وظائف مرحله ای و نهائی آن

الف - نکات اختلاف نظر اساسی در زمینه انقلاب ایران : در صفحه ۲۶ نوشته رفا در ارتباط با کار در روستا آمده است :

"... وگرنه این مسئله از نظر مارکسیزم - لنینیزم اکنون دیگر حل شده است که در کشورهای مستعمره و وابسته ، يك انقلاب دموکراتیک بدون حمایت دهقانان ممکن نیست"

و در صفحه ۲۸ مینویسند :

"در مرحله ای از رشد جنبش باید ستاد اصلی مبارزه به روستا منتقل شود اما باید بیاد داشت که کار در شهر همواره اساسی است."

این دو اظهار نظر رفا که گویا مسئله ای حل شده از نظر مارکسیسم - لنینیسم است در واقع چیزی نیست جز استنتاجاتی از اندیشه مائوتسه دون و انقلاب چین همراه با برداشتهای تجربی از انقلاباتی نظیر انقلاب ویتنام ، و ما با آن توانفتی نداریم .

در ابتدا باید بگوئیم که رفا بما خرده میگیرند که چرا ما در نوشته "درباره انقلاب" مسائل کلی در مورد حزب ، طبقه ، انقلاب ایران را آورده ایم و خود برخوردی باین مسائل اساسی مضروجه از جانب ما مثلاً "انقلاب ایران انقلاب سوسیالیستی است" ، "حزب از درون مبارزات طبقه کارگر و از جزش خوری پیشرو با توده بوجود میآید و نه از جوش خوری پیشرو با پیشرو" و نکرده اند و آنوقت بطور ضمنی انقلاب ایران را دموکراتیک و ستاد اصلی انقلاب را روستا ها دانسته و انگار که مسئله غیرقابل بحثی را مطرح نموده اند ، باینکه چرخش تلم از آن میگذرند ، در حالیکه این مسائل از مهمترین مسائل مورد بحث میان مارکسیستهای مختلف النظر ، کمونیستها و شبه کمونیستها وقبره است .

نکته اول مورد اختلاف اینستکه رفا طبق اصطلاحات چین ، ایران را تلویحا کشوری مستعمره و وابسته دانسته اند . رفا بهتر از ما میدانند که مستعمره (کلی) بچه معناست . هر وابستگی مستعمره معنا نمیدهد و فقط يك شکل خاص از وابستگی مستعمره است . حال چرا ایران مستعمره است ، کدام قوانین ، سپاه و بهورکراتیسم بیگانه به رفق و فرق امور در ایران مشغول اند بر ما روشن نیست . اگر منظور رفا وابستگی اقتصادی - اجتماعی ایران به سرمایه داری جهانی و مونوپولهاست که این پدیده پدیدهای کلتیالیستی نیست ، مربوط به ابتدای رشد سرمایه داری جهانی و عصر کلتیالیسم نمیشد ، بلکه پدیدهای مخصوص دوران پیری سرمایه داری ، دوران امپریالیسم است . در این دوران کلی ها پس مانده دوران گذشته اند و همانطور که رفا شاهد هستند ، این پدیده از نظر تاریخی بکلی در حال مضعل شدن میباشد و مربوط باین دوره از رشد (پیری) سرمایه داری نیست . در دوران شکوفائی سرمایه داری ، کلتیالیسم بر اساس منافع غارتگرانه ، مضاعف و جدید قدرتهای بزرگ سرمایه داری دیگر نه قابل استفاده برای بخش بزرگی از سرمایه داری بوده و نه امکان سیاسی آن وجود دارد .

این امر را حتی سرمایه داران دوراندیش و "مدرن" فهمیده اند. نئوکنیالیسم و برمه‌های پیچیده‌تر و صیق‌تری از وابستگی اشکال جدیدی بود که سرمایه داری بدان وسیله اعمال قدرت و زور کرده و میکند. بجز کشورهای عقب مانده سرمایه داری مانند پرتغال و اسپانیا، مستعمرات دیگر کشورها به نو مستعمرات سرمایه داری جهانی بدل شد. حال چرا ایران که هرگز مستعمره کامل نبوده است و امروز که مستعمرات جدید بوجود نیامید تاگهان مستعمره شده است و باید جوابش را رفقاً بدهند. تازه این جمله رفقاً چه دیالکتیکی در خود دارد که:

"که در کشورهای مستعمره و وابسته، یک انقلاب دموکراتیک بدون حمایت دهقانان ممکن نیست."

مستعمره بودن با انقلاب دموکراتیک چه ربطی دارد؟ مگر روسیه در سال ۱۹۰۵ مستعمره بود که انقلاب دموکراتیک را آغاز کرد؟ مستعمره بودن انقلاب آزاد بیخوش را لازم میسازد و در انقلاب آزاد بیخوش در عصر کنیالیسم کلاسیک، شرکت دهقانان و وحمتکشان و همه مردم ضروری است. حال ما مستعمره بودن را که باعث عقب ماندگی میشود و عقب ماندگی، یعنی وجود توده های وسیع را کنار انقلاب دموکراتیک میگذاریم و از آن چنین فرمولی میسازیم و معتقدیم که این دیگر از مسائل حل شده مارکسیزم - لنینیسم است. نه مارکس و نه لنین چنین ادعائی راجع بکشوری مانند ایران یا هر کشور دیگر نکرده اند.

نکته دیگر اینکه انقلاب دموکراتیک یعنی چه؟ اگر بمعنای لنینی آنست، یعنی انقلاب بورژوازی (دو تاکتیک ...). اگر بمعنای مائوئیستی آنست که دموکراتیک نوین نام دارد و ما در جزوه مربوط به اندیشه مائوئسه در این رابطه این تز یا مارکسیسم - لنینیسم را روشن ساختیم و لازم است که رفقاً اشتباهات ما را تذکر بدهند و وارد بحث شویم. حال اگر بمعنای مائوئیستی آن بکار رفته است که ما هم در دموکراتیک نوین است و با انقلاب دموکراتیک بقول مائو تفاوت اساسی دارد. شاید منظور رفقاً این باشد که در کشورهای نیمه مستعمره یک انقلاب دموکراتیک نوین بدون حمایت دهقانان ممکن نیست. که ما درباره این حکم در جای خود صحبتی نداریم.

بحث ما با رفقاً اینست که ایران نیمه مستعمره نیست و انقلابش هم دموکراتیک نوین نمیشاند. برای اثبات این مسئله از اظهار نظریات قبلی رفقاً کمک میگیریم. س.ج.ف.خ. معتقد است که ایران کشوریست سرمایه داری. از طرف دیگر رفقاً میدانند که کنیالیسم یا نئوکنیالیسم مناسبات تولیدی نیست، بلکه فرعی از حاکمیت سیاسی و اعمال قدرت خارجی است. برائش شرایط دورانی ابتدای سرمایه داری، کشورهای مستعمره شدند که عموماً دارای مناسبات پیش از سرمایه داری و اگر قعودالی بودند. البته این قانون عمومی نیست. مثلاً زمان حمله کنیا - لیسیم اسپانیا به آمریکا، جوامع سرخپوست در مناسبات قعودالی زیست نمی کردند، بلکه در مناسباتی عقب مانده تر از قعودالی بسر میردند. پس کنیالیسم بقوی اعمال قدرت اطلاق میشود و کنی (مستعمره) جامعه ای با مناسبات تولیدی عقب مانده است که زیر یوغ روابط سیاسی خاصی قرار گرفته است. هیچ کشوری با مناسبات سرمایه داری در تاریخ مستعمره نشده است و هر تسلط بیگانه هم بمعنای کنیالیسم نیست. مثلاً به تسلط آلمان هیتلری بر فرانسه نمیتوان کنیالیسم اطلاق کرد. چون لغات و اصطلاحات طبعی و سیاسی معانی خاصی دارند که در ارتباط با شرایط و دوران مشخصی مطرح میشوند، از اینرو مستعمره و کنیالیسم نیز باید دقیقاً

۱- رفقاً میدانند که مائوئسه درون انقلاب دموکراتیک نوین را نه برای کشورهای سرمایه داری بلکه مشخصاً برای کشورهای قعودالی خاص یعنی "نیمه مستعمره و نیمه قعودال" پیشنهاد میکند.

بمعنای صحیح و در ارتباط با واقعیتی که بیان مشخص آن مستعمره است مطرح شوند . حال اگر جامعه ایران بقول خود رفقا جامعه ای با مناسبات سرمایه داری است ، پس این مناسبات خصلت انقلاب ایران را تعیین میکند و نه فرم حاکمیت یک قدرت بیگانه . با اینکه چگونگی حاکمیت یک قدرت بیگانه نیز در شعارها و استراتژی انقلاب بی تاثر نیست ، لیکن مناسبات حاکم همیشه تعیین کننده است .

در مناسبات سرمایه داری یا انقلاب بخاطر کامل کردن یک پروسه صورت میگیرد مانند انقلاب دموکراتیک ۱۹۰۵ در روسیه برای تکمیل مناسبات سرمایه داری و زمینه سازی برای انقلاب اجتماعی سوسیالیستی و یا بعنوان یک انقلاب اجتماعی کامل مناسبات جدیدی را حاکم میکند مانند انقلاب ۱۹۱۷ . ما از انقلاب اجتماعی دوران این دو می راضی فهمیم و از اینرو براساس مناسبات موجود معتقد به انقلاب سوسیالیستی هستیم . حال اگر انقلاب سوسیالیستی ایران ویژگیهای قسز فرانسه یا پرتغال دارد در خصلت انقلاب و هدف نهائی و اساسی آن تغییری نمیدهد . اگر ایران کشوری " مستعمره " و سرمایه داری بود باز خصلت انقلاب اجتماعی آن سوسیالیستی بود و این انقلاب صرفنظر از وظائف سوسیالیستی وظایف " آزاد بیخش " را نیز میبایست انجام دهد . وظائف دسته دوم در شعارها ، تاکتیکها و استراتژی انقلابیون منعکس میگشت . نقش لایه های دهقانی نیز نسبت بدرجه کامل نیروهای مولد تعیین میشود . یعنی در کشوری با مناسبات سرمایه داری عقب افتاده آ که هنوز تجزیه طبقاتی کامل در روستا صورت نگرفته است و پسمانده های مناسبات پیش از سرمایه داری در روستا وجود دارد ، لایه های وسیعی از دهقانان و زحمتکشان روستا نیروی انقلابی اند . لیکن در این مورد نیز نباید به اصطلاح کلی دهقانان قناعت کرد . چه با تکامل سرمایه داری (چه وابسته و چه مستقل) تجزیه طبقاتی در روستا سریعتر و عمیق تر شده و نتیجه نهائی خود را بیار خواهد آورد . آنوقت دهقانان خرده بورژوازی صاحب زمین و مرفه و دهقانان بی زمین نه تنها باید از یکدیگر تفکیک شوند بلکه مواضع طبقاتی مختلفی و متضادی خواهند داشت و نمیشود بعنوان دهقانان آزان نامبرد . ثالثا اینکه بدون حمایت دهقانان انقلاب بثمر نمیرسد نباید موجب شود که ما خصلت انقلاب و یا مناسبات تولیدی حاکم را از آن استنتاج کنیم . از اینرو مسئله ای که گویا از نظر مارکسیسم - لنینیسم اکنون دیگر حل شده است در همه بخشهای خود نادرست از آب درمیآید . حال به نکتہ دوم اختلاف نظر درباره انقلاب ایران یعنی انتقال ستاد اصلی مبارزه به روستا میرسیم . اینکه در پروسه انقلاب هیئت یا کمیته مرکزی در شهر یا روستا مخفی باشند مسئله قابل پیش بین نیست و اساسا در بحث ما مهم هم نمیشد . اما اینکه ستاد اصلی مبارزه در کجا باشد از دیدی خاص ناشی میشود . رفقا اشتباهی تشویریک را چنان تجدید تولید کرده و بسط میدهند که خصلت و چگونگی جامعه و انقلاب تغییر مییابد . ما از رفقا سوال میکنیم چرا باید ستاد اصلی مبارزه در روستا باشد ؟ (۳) لایه باین خاطر که خوش نشین ها و دهقانان

- ۱- ما در این مورد در نوشته دیگری " درباره انقلاب " توضیح داده ایم .
- ۲- پس از انقلاب نیز در انتشار دهقانی بالقوه هسته های سرمایه داری وجود دارد . در این مورد نگاه شود به لنین : " بیماری چپروی . . . "
- ۳- ذکر این تفاوتها بدین معنا نیست که مبارزه مسلحانه پایگاههای خارج از شهر نمیتواند داشته باشد . لیکن همه ایتموارد جزو مسائل تاکتیکی انقلاب است که در اینجا مورد بحث ما نیست .

خیلی کم زمین بزرگترین بازوی انقلابند . ولی شما رفاقا توجه ندارید که نیروی کمی بیشتر بازوی انقلاب ریاضی به ستاد رهبری کننده انقلاب ندارد و ستاد جایی است که تصمیم نهایی گرفته میشود ، جنگ از آنجا رهبری میشود . خود شما نیز مینویسید :

" اما باید بیاد داشت که کار در شهر همواره اساسی است زیرا کار در شهر شرکت وسیع پرولتاریا و روشنفکران انقلابی را در مبارزه و سرانجام هژمونی پرولتاریا را بر انقلاب تأمین مینماید ."

پس باز این سوال مطرح میشود چرا ستاد در روستا ؟ در اینجا رفاقا با استفاده از اصطلاحاتی که مختص ادبیات طرفداران چین است به توضیح مسئله پرداخته و در نتیجه ابهامات مختلفی بوجود آورده اند مثلا مینویسند کار در شهر همواره اساسی است ولی در مرحله ای از رشد جنبش باید ستاد اصلی همواره به روستا منتقل شود . و با این ترتیب منظور از اصلی و اساسی ناروشن باقی میماند . برداشت ما اینستکه رفاقا از انتقال ستاد اصلی مبارزه امری تاکتیکی را در نظر داشته یا تصور شان از جنگ انقلابی در ایران بیشتر جنگ توده‌های طولانی در روستا است . با توجه باینکه موقعیت اجتماعی - سیاسی ایران مانند چین سالهای ۳۰ و ۴۰ نیست و اوضاع جهانی نیز تغییر کلی یافته است و موقعیت جغرافیایی و منطقه ای ایران با چین و ویتنام متفاوت است و رژیم نیز از نظر امور نظامی و تکنیکی جنگ با جپانکایچک و حکومت‌های سال ۴۰ و ۵۰ در ویتنام فرق عظیمی دارد ، نمیتوان چنین تصویری را در ایران بواقعیّت در آورد . آنچه را که ما میتوانیم پیش بینی کنیم مبارزه انقلابی و مسلحانه در یک پروسه طولانی به پیروزی میرسد . چه طول این پروسه و چه چگونگی آن بطور دقیق قابل پیش بینی نیست . بستیا - ری نکات را میتوان پس از گذار از مرحله تدارک و تشکیل سازمان پرولتری سرتاسری با شرکت توده های کارگر و زحمتکشان تعیین نمود و برخی دیگر (مانند حد طولانی بودن مبارزه) حتی در آنزمان نیز قابل پیش بینی نیست . لیکن رفاقا از هم اکنون نسخه‌ها را برای انقلاب دموکراتیک آماده داشته و مترصدند که " در یک مرحله از رشد جنبش " ستاد اصلی مبارزه " را به روستا منتقل کنند . نه ویتنام و نه چین کشورهایی با مناسبات سرمایه داری نبوده اند ، در هیچ یک از آنها فرمهای ارضی امپریالیستی مانند ایران صورت نگرفته بود . در هیچیک از آن دو کشور مورد مثال ما آهنگ رشد صنعتی و همپای آن آهنگ رشد پرولتاریا و بسط سرمایه داری حتی شباهت اندکی به امروز ایران نداشته است . حال بر اساس کدام تحلیل تئوریک از جامعه رفاقا حکم انقلاب دموکراتیک ، کشور مستعمره و ستاد در روستا را میدهند بر ما نامعلوم است . بخصوص رفاقی مانند س.ج.ف.خ. که شباهت تئوریک و انقلابی خود را بارها بارها بشیبت رسانده و با آثاری پرارزش هر نوع کبیّه برداری را محکوم کرده اند .

بنابراین آنچه که ما در جزوه " درباره انقلاب " گفتیم بر اساس مناسبات موجود و آهنگ رشد سریع این مناسبات انقلاب ایران را خلاصتا انقلاب سوسیالیستی میدانیم و ستاد اصلی مبارزه را نیز همیشه و در همه شرایط در جایی که شرکت وسیع پرولتاریا و روشنفکران انقلابی گونیست در مبارزه سرانجام هژمونی پرولتاریا را بر انقلاب تأمین مینماید دانسته و مرحله دموکراتیک انقلاب سوسیالیستی را نه یک انقلاب اجتماعی بلکه مرحله ای از انقلاب اجتماعی میدانیم که ناتمام است و در پروسه و پیروزی انقلاب سوسیالیستی بانجام میرسد . بنابراین رفاقا متوجه اند که برخلاف ابرازشان در صفحہ ۶۲۶ که :

" گفته های یاد شده رفاقا (منظور گفته های ما) درباره جامعه سرمایه داری و انقلاب سوسیالیستی ، بدیهیاتی است که ذکر

آن هم نویسنده و هم خواننده را از پرداختن بمسائل اصلی باز میدارد.

چگونه در نوشته رفقا نادرستی خود را آشکار میسازد. چه بر سر همین ابرازات کلی یعنی بر سر مسائل عام مارکسیسم - لنینیسم و تئوریهای انقلاب ناگهان اختلاف نظرها هویدا میشوند. رفقا جامعه ایران را مستعمره و انقلاب ایران را دموکراتیک نامیده اند (البته در این نوشته چه برداشت ما از نوشته رفقا پویان و احمدزاده کاملا چیز دیگری است) در حالیکه ما جامعه را سرمایه داری و انقلاب ایران را سوسیالیستی دانسته ایم. در اینجا لازم است که بسؤال دیگر رفقا در این رابطه جواب دهیم و این بحث را خاتمه بخشیم. رفقا در جواب ما که نوشته ایم مناسبات تولیدی حاکم در ایران سرمایه داری است مینویسند:

" بسیار خوب، امید انیم که روابط تولیدی مثلا در فرانسه هم سرمایه داری است آیا انقلاب ما مانعند فرانسه خواهد بود؟ "

سپس خود جواب میدهند:

" مسلماً نه. هزار نکته باریکتر ز مو اینجا است "

آری رفقا هزار نکته باریکتر ز مو اینجا است. در جائیکه مسئله بر سر برداشت دقیق تئوریک و علمی از ماتریالیسم تاریخی است، آنجائیکه دیگر مسائل سیاسی و عام گوئی دخالتی ندارند و معیار مارکسیسم معیار کمونیسم علمی، تنها محک قطارت است، رفقا مینویسند:

" آیا انقلاب ما مانعند فرانسه خواهد بود؟ "

این بچه معناسست. اگر مانند در اصطلاح روزمره یعنی " شبیه " گرفته شود جواب ایسین سوال منفی است و از آن بالاتر هیچ انقلابی کاملا مانند یا شبیه انقلاب دیگری نخواهد بود هیچ انسانی مانند انسان دیگر و... اما اگر منظور رفقا عمیق تر از شباهتهای صرف و در واقع معنی درست " مانند " یعنی " چون آن " باشد در اینجا و در بحث انقلاب منظور خصیلت انقلاب ایرانست میگوئیم آری، خصیلت انقلاب ایران همانند خصیلت انقلاب فرانسه است. انقلاب ایران مانند انقلاب فرانسه است. در اینجا منظور بطور مشخص مضمون انقلاب و قدرتی است که حاکم میشود. در ایران نیز مانند فرانسه انقلاب، انقلاب سوسیالیستی است و قدرتی که حاکم میشود، دیکتاتوری پرولتاریائی است. در ایران نیز مانند فرانسه حرکت عمومی انقلابی آغاز ساختمان سوسیالیسم و حذف هر نوع مالکیت را در دستور خود قرار میدهد. بعبارت دیگر اصول اساسی هر دو انقلاب یکسانند. در اصول اساسی و نه در شکل، نه در چگونگی جنگ بلکه در مضمون جنگ. بعبارت دیگر انقلاب فرانسه و ایران هر دو ماهیتا سوسیالیستی و نه دموکراتیک نژین، برای حاکمیت پرولتاریا و نه حاکمیت خلق با شرکت پرولتاریا طی، خرده بوروازی و... میباشد. ما از انقلاب اجتماعی ایران سخن میگوئیم و نه از این مرحله یا آن مرحله از انقلاب. سوای اصول یکسان، اختلافات غیر اساسی میان انقلاب ایران و فرانسه موجود است. همانطور که میان انقلاب ۱۹۱۷ روسیه و آلمان آن زمان موجود بود. مسئله دهقانان بی چیز بعنوان یک نیروی وسیع اجتماعی در ایران برخلاف فرانسه مطرح است. حکومت سیاسی دیکتاتور فاشیستی ایران و وابستگی سیاسی - نظامی آن بسرمایه داری جهانی فاکتور دیگر تفاوتها و تنهائی میان این دو جامعه است. بطور کلی درجه رشد نیروهای مولد در ایران و فرانسه و همچنین اوضاع سیاسی و اجتماعی مختلف و ظایف متفاوتی را در انقلابات سوسیالیستی ایران

و فرانسه در دستور کار انقلابیون کمونیست قرار می‌دهد. ولی هیچکدام این اختلافات باعث نمیشود که یکی از این دو انقلاب ماهیتا سوسیالیستی و دیگری دموکراتیک، در یکی حامل اصلی انقلاب پرولتاریا و در دیگری دهقانان، در یکی دیکتاتوری پرولتاریا و در دیگری دیکتاتوری انتقاطی خلق باشد. از این نکات باریکتر زمو باین نتیجه میرسیم که بر خلاف نظر رفقا اظهار نظر کلی در باره نظام سرمایه داری و انقلاب سوسیالیستی نه تنها اضافی و بیبوده نیست و بلکه بسیار لازم و ضروری است. چه این حکم کلی در دو نظریه مهم از یکدیگر جدا میشوند: نظریه ای که برخوردی سطحی به ماتریالیسم تاریخی داشته، شرائط و نکات اقتصادی متفاوت را تعیین کننده برای استنتاجات طبقاتی میدانند و نظریه ای که مناسبات تولیدی و توانیته حاکم را تعیین کننده آرایش طبقاتی و آرایش طبقاتی اساسی جامعه را تعیین کننده خصلت انقلاب میدانند. ما خوشحال میشویم اگر با رفقا به بحث مفصل و همه جانبه در این زمینه بنشینیم و نشان دهیم که این "ابراز کلی" تا چه حد تعیین کننده است.

ب. اختلاف نظر اساسی در زمینه برداشت از

آموزشهای مارکسیستی و ماتریالیسم تاریخی:

ما در بالا بیکدی از نکات مورد اختلاف با رفقا در زمینه برداشت صحیح از ماتریالیسم تاریخی اشاره مختصری کردیم. بسیاری نکات دیگر این مورد در نوشته های دیگر ما از جمله در مقدمه بر ترجمه "شیوه های تولید قبل از سرمایه داری" مارکس آمده است که تکرار آنرا غیر ضروری میدانیم و در این بخش تنها بطور خلاصه بچندین مورد اشاره میکنیم. رفقا از صفحه ۴۰ نوشته خود اظهار نظریاتی راجع به شیوه تولید آسیائی بیان داشته اند. اگر این اظهار نظریات تحت عنوان مارکسیسم صورت نمیگرفت میبایست بطور اخص بان برخورد شود (ما در نوشته ای در مورد تاریخ ایران باین نکات برخورد کرده ایم که پس از تصحیح و تکمیل ضروری این نوشته و بحث کامل آنرا در اختیار رفقا میگذاریم) لیکن رفقا نکات اساسی تری بیان می دارند. یعنی اختلاف نظر بر سر این نیست که در این مورد یا آن مورد شیوه های مختلف تولید چگونه بوده اند و آنها را چه باید نامید. اختلاف بر سر اینست که گویا نظریات ما با مارکسیسم تشابهی ندارد و ما تحت تاثیر دانشمندان مارکسیست نمای بورژوازی و ویتنگل کمونیست سابق بین الطلل سوم و مسرتد بعدی هستیم. رفقا مینویسند:

"این اصطلاحی است (منظور وجه تولید آسیائی) که خود مارکس

نخست آنرا بکار برده و در آن دچار تسامح شده. همین را دانشمندان

مارکسیست نمای بورژوازی گرفته اند و بزرگش کرده اند و سرانجام باین

نتیجه رسیده اند که شرق راه تکامل کامل مجزائی دارد و این ناشی

از موقعیت آب در شرق است. روشن است که این انحراف خنده آور

جغرافیا گرائی نمیتواند هیچ وجه تشابهی با مارکسیسم داشته باشد...

در ابتدا بگوئیم آنچه را که مارکس بدقتات و در نوشته های مختلف مطرح کرده است به چه وجه تسامح نبوده، بلکه اظهار نظر تئوریک و بحثی در مقولات ماتریالیسم تاریخی است. حال اگر هم تسامح است رفقا این تسامح را نشان دهند و آنرا منسوب به مارکسیست نماهای بورژوا نکند.

چند انگلس و بسیاری مارکسیستها نیز چنین گفته اند . ثانيا طرفداران نظریه شیوه تولید آسیائی با ویتنگها و تزهای آنان هیچ قرابتی ندارند . چرا رفقا از انگلس و وارگا و دیگران مثال مره بوط به شیوه تولید آسیائی را نمیآورند و به ویتنگل مرتد چسبیده اند ؟ ثالثا اینکه مسئله آب و آبیاری و خدمات در خدمت فعالیتهای تولیدی یکی از اساس تکامل اجتماعی خاص بسیاری از جوامع شرق است ، انحراف خنده آور جغرافیایگرائی نیست و با مثال بی رابطه و بسیار پیش پا افتاده رفقا در مورد برف نیویورک هم هیچ ارتباطی ندارد و این انحراف خنده آور جغرافیایگرائی را هیچکس دیگر جز مارکس برای اولین بار نکرده است . و او مستقیما از " شرایط آب و هوایی و منطقه ای " سخن میگوید یعنی بنظر رفقا جغرافیایگرائی . رابعا مارکس و انگلس که چنین گفته اند و این نکات اساسی ترین نکات تحلیل ماتریالیستی آنان از تاریخ جوامع بود ، لندن ، روزالوگزامبورگ ، کارل لیبکنشت و دیگر کمونیستهای بزرگ جهان هم چیزی مخالف این امر نگفته اند . پس رفقا بر اساس چه تخیلی این برداشت را به بهره‌روازی مارکسیست نما و در واقع نظر ما را باین جماعت منسوب میکنند ؟ حتما بر اساس تواریخی که در زمان استالین در شوروی نوشته شد ؟ تحلیلهای مارکس و انگلس ادبیات اساسی مارکسیستی هستند یا دستورات افرادی نظیر استالین و تاریخ نویسان موجب بگیری که بعدا هم در خدمت خروشچف ها قلم زدند . رفقا از مارکس مارکسیست تر شده اند . لا اقل بگویند که این انحراف تشویریک مارکس است و نگویند :

" وجه تشابهی با مارکسیسم ندارد . "

اما در مورد خود مطلب وجه تولید آسیائی ما رفقا را به دو نوشته مذکور مراجعه میدهم . تنها ذکر چند نکته را در نحوه و فاکتورهای استدلال رفقا کماکان لازم میبینیم و در آینده درباره این قسمت از نوشته رفقا بطور خاص تحلیل خود را ارائه خواهیم داد .

رفقا مینویسند :

" بنابراین حرف و نظام اشتراکی نخستین در ایران تبدیل به " روش تولید آسیائی " شده ولی در مثلام و یونان و غیره تبدیل به نظام برده داری . با این حساب چگونه میتوان انتقاد داشت که در همین ایران ، درست مانند رم و یونان و همه جوامع دیگر سرمایه داری به سوسیالیسم و بعد کمونیسم تبدیل شود . چرا در این مورد قانون عام صادق است ولی در آن مورد صادق نیست ؟ "

درست باز هم به قول رفقا هزار نکته باریکتر زمو اینجاست . سرمایه داری پدیده خاصی است که آحاد کامل رشد به سوسیالیسم را در خود دارد . مثلا در مورد فتوادلیسم یا نیمه مستعمره نیمه فتوادل (بقول رفقا) این امر صادق نیست ، سرمایه داری در رشد خود میتواند و باید به سوسیالیسم بدل شود و یا در جای خود درجا بزند و تغییرات کمی و فرمال مختلف بکند در حالیکه بنا بنظر رفقا نیمه مستعمره — نیمه فتوادل میتواند بدون گذار از سرمایه داری به سوسیالیسم برسد . چرا ؟ برای اینکه مناسباتی عقب مانده (بقول شما نیمه — نیمه) دو امکان تاریخی در خود دارند ، امکان تاریخی رشد سرمایه داری و رشد به سوسیالیسم . در حالیکه سرمایه داری بدرجه ای از درگرونی و رشد رسیده است که فقط يك امکان اساسی را پیشروی

۱ — حاکمیت انگلستان در قندد صفحه ۱۳۲ ؛ لندن ، جمعه ۲۲ ژوئیه ۱۸۵۳ — مارکس ،

و آثار دیگر مارکس از همه بهتر : فورمسیونهای ما قبل سرمایه داری — ترجمه جیبه ملی خاور میانه .

تکامل خود دارد. مناسبات کمون اولیه امکان تکامل به نظام آسمایی - فئودالی و بود داری را نسبت به شرایط جغرافیائی و منطقه ای، شرایط اجتماعی و درجه تغییرات داخلی آن جوامع (مثلا تفاوت اروپای میانه با اروپای شمالی - اروپای میانه و آسیای جنوب شرقی - اروپای شمالی و آمریکای جنوبی) امکانات مختلفی را در خود دارند. اینکه مارکس در جوامع کمون از شرایط اقلیمی و منطقه ای بعنوان يك اصل اساسی تکامل اجتماعی سخن میگوید و در سرمایه داری آلمان و فرانسه و انگلستان این عامل را در مرکز تحلیل خود قرار نمیدهد، از مسئله فوق ناشی میشود. هر قدر جوامع عقب مانده تر باشند بهمان اندازه تسلط شان بر طبیعت کمتر و تاثیر شرایط اقلیمی و منطقه ای بر آنها و جهت تکاملشان افزونتر است. بهمان اندازه امکانات رشد باین یا آن طرف متفاوت تر است. هر اندازه تکامل سامانی ابتدائی و نضج آن ساده تر باشد همانقدر امکانات ساختهای آینده متنوع تراند. از نقطه نظر همین تنوع در امکانات است که بسیاری از جوامع اولیه از برده داری گذر نکرده اند (انگلس) و چنین مناسباتی را نمیشناسند در حالیکه یونان و روم میشناسند. در درجه ای از رشد تحول آینده بسامان جدید عیانتر و معین تر است و درست بهمین خاطر مارکس و انگلس گذار سرمایه داری را به سوسیالیسم حتمی و گذار جوامع اولیه به برده داری را غیر حتمی میدانند. این جریان را در مثالهای مختلف می توان یافت. همه میمونها به پریماتها و سپس به انسان تکامل نمیابند لیکن پریماتها به انسان امروزی تطور مییابند. در مرحله ای از تکامل پریماتها تبدیل آنها به انسان واضح و حتمی است و در حالیکه رده های مختلف میمونها و حتی آماده ترین این رده ها فقط امکانات این تطور را در کنار امکانات تطور دیگر در خود دارند. در مثال دیگر یعنی تکامل کاراکتر کودک بطور علمی اثبات شده است که در دو مرحله ۳ و ۷ سالگی آخرین فرم پذیری کاراکتری انجام میگیرد، یعنی در پیش از این سنین کودک میتواند کاراکترهای مختلفی داشته باشد، امکانات متفاوتی را در پیش رو دارد لیکن پس از گذار از این سنین و فرم پذیری خاص دیگر فقط يك امکان کاراکتری برای او باقی میماند. پس این نکته که تا مراحل امکانات متفاوت تطوری در مقابل پدیده قرار دارد و پس از طی این مراحل میتواند فقط يك امکان باقی بماند در علم و در واقعیات طبیعی نکته اثبات شده و شناخته شده است و مثالهای فراوانی برای آن وجود دارد و در ماتریالیسم تاریخی مثال روشن آن جوامع ابتدائی و در مقایسه با جوامع سرمایه داری است. شك نیست که مثال تکامل پریماتها بر کمون مکانیکی قابل انطباق نیست چه در میمنسوم تکامل در طبیعت و جوامع بخاطر دخالت فاکتور شعور اجتماعی انسان در جامعه، یکسان نمی باشد لیکن ما این مثالها را برای اثبات وجود این قانون عام ذکر کردیم. بنابراین رقتا متوجهانند که سوالشان دائر بر اینکه چگونه کمون اولیه در ایران به جامعه تولید آسیایی و ملاروم و یونان به برده داری تبدیل شده است تا چه اندازه از نظر ماتریالیسم تاریخی و قوانین تکامل روشن است. بخصوص وقتی رقتا در قبول تفکر بهای مائوتسه دون معتقدند که جوامعی خاصی از برده داری به فئودالی سپس به نیمه فئودال - نیمه مستعمره و پس از آن به سوسیالیسم میرسند، در حالیکه جوامع دیگر (مثلا ژاپن یا فرانسه) از فئودالی بسرمایه داری رسیده و باید به سوسیالیسم

۱- البته در مثال نیمه فئودال - نیمه مستعمره ما برای بحث از اظهار نظر رقتا استفاده کردیم و

چه خود اتفاق نیمه - نیمه نداریم.

۲ - نگاه کنید به اثر حاکمیت انگلستان بر هند در مقایسه با خانواده متدین و مطالب مربوط به

بنادر انگلستان (مارکس)

مختصرا اشاره میکنیم . شما مینویسید :

"بهرحال از نظر تئوریک میبینیم که نظر رققا در مورد تاریخ ایران درست نیست" و منظورتان از تئوری عمان مثال فوق است. دال بر اینکه چطور همه جوامع از سرمایه داری به سوسیالیسم میرسند ولی از خون به برده داری نمیرسند که ما در بالا بآن اشاره کردیم . سپس ادامه میدید :
" اما ببینیم واقعیت زنده" تاریخ ایران در اینمورد چه میگوید ، آیا این گفته را تأیید میکند ؟ "

در این زمان خواننده منتظر است که چه از نقشه نظر تئوریک و چه از نقشه نظر فاکت‌های تاریخی نکاتی بیاید که ابراز " غلط ؟ ! " انگلس ، مارکس و تئورسین های بزرگ جهان را دال بر وجود وجه تولید آسیاتی ورد برده داری در بسیاری از کشورهای شرقی رسوا سازد . ولی متأسفانه رققا به شیوه "دیاکانف" و تاریخ‌نویسان دیگر زمان استالین فرمولهای مختلف آشنائی را که قبل از مارکس نیز تاریخ‌نویسان اروپا بیان داشته اند میآورند و گمان دارند که مسئله را روشن کرده اند . مثل رققا مینویسند :

" بنا های عظیم ایران باستان که در بسیاری از نقاط ایران بقایای آن یافت میشود ، خود دلیل زنده ای بر وجود برده داری در ایران باستان است . این بنا ها همه از نوع خاص بناهایی است که فقط با کار برده میتوان آنها را ساخت و فی المثل با نوع بناهایی که بوسیله بیگار ساخته میشوند (آثار تاریخی اصفهان) تفاوت اساسی دارد . در حالیکه این بناها شباهت کامل با بناهای برده داری روم و یونان دارد ."

همین نقل قول را تجزیه و تحلیل کنیم . ما نگاهی کوتاه بتاريخ ابنیه و ساختمان سازی (استروکتور) انداختیم و دیدیم که چه بناهای عظیمی در پرو یا جوامع فتودالی ساخته شده است که نه تنها هم‌تراز با بناهای عظیم برده داران است بلکه بسیار مهتر و عظیم تر و پیچیده تر است . پس نه عظمت ، نه مقدار کار و نه مصالح نمیتواند دلیل مناسبات برده داری باشد . تنها شباهت فرم است که باقی میماند ؛ و درست در اینجا است که رققا بدون در نظر گرفتن عصر و تأثیر متقابل دستاوردهای علمی و فرهنگی کشورهای در رابطه باهم مانند یونان و ایران ، شباهت فرم را یکسانی مناسبات تولیدی گرفته اند . اینک صد ها استادکار اسپریونانی در ایران و بالمسکن در ساختمان ابنیه سلاطین شرکت داشته اند و این شباهتها را باعث شده اند را در نظر نمیگیرند . رققا میتوانند برای دقیق کردن نکته بالا به تواریخ موجود رجوع کنند . اینکه بنا های یک عصر با نوع بناهای عصر دیگر از نظر مصالح ساختمانی یا فرم متفاوت است هیچ چیز را ثابت نمیکند جز اینکه این ابنیه در دو عصر متفاوت بنا شده اند . مضافاً اینکه نوع و فرم بناهای ایران بازم برده داری اساساً و عموماً متفاوت است . بنابراین مانیز نمیتوانیم مانند رققا استدلال کنیم که تفاوت ابنیه ایران و روم باصطلاح برده داری باین دلیل است که در ایران برده داری نبوده و در روم برده داری بوده است . واقعاً تعجب آور است که رققا برای اثبات نظریه خود آثار تاریخی اصفهان قرن هشتم هجری زمان شاه عباس را با آثار تاریخی پنج قرن قبل از میلاد مسیح هخامنشیان یا دو قرن قبل از میلاد مسیح پارتی مقایسه میکنند و نتیجه میگیرند . یعنی تفاوت جهانی ۱۷ قرن برای رققا اختلاف برده داری و فتودالی است . رققا چه میکنند اگر همین معیار ها را به نقاط دیگر جهان انطباق دهند و گویند قرن ۱۳ را با ابنیه چند قرن پیش از آن (رومانیتیک) که هر دو مختص فتودالیسم در اروپا بوده اند مقایسه نمایند ؟ آیا گویند و رومانیتیک نشانه دو وجه تولیدی متفاوتند ؟ و اگر رومانیتیک قرن ۱۱ که در ساختمان مشخصه فتودالیسم قرن ۱۰ تا ۱۳ بوده است در مناطقی

۱- نگاه شود بتاريخ ابنیه در آسیا و اروپا (فیشر)

مانند آلمان دقیقاً مشخصه "قود الیسم" است و در بعضی نکات مانند هاتی سردرها، ستونها و ... شباهتهایی با استیل رومی برده داری دارد باید بگوئیم که قود الیسم آلمان همان برده داری روم است چه ساختمانهای رومانتیک از نوع ساختمانهای روم برده دارند. بار دیگر تکرار میکنیم که ما اختلافات در زمینه تاریخی زمانهای مختلف را نمیکنیم و همچنین اینکه نوع و استیل های مختلف مولود مناسبات (یا عصر) خاصی هستند تصدیق میکنیم ولی انضباط مکانیکی این جریان و اساس قرارداد آنرا برای نتیجه گیری مناسبات نادرست میدانیم و مثالهای فوق در باره عام کردن یکی از مطالب تاریخ اجتماعات است و بهمه جا قابل انطباق نیست بالاخص این ابراز نادرست است که "شباهت کامل بناهای رومیونان را با ایران" دلیل صوابی بودن مناسبات تولیدی بدانیم. یعنی اگر هر استیل شرایط خاص و مناسبات خاصی است بنا براین هرکجا که چنین استیلی دیدیم از روی آن مناسبات تولیدی را استنتاج کنیم، چه مناسبات اند که استیل بناها و یا مد و یا دیگر جریانهای مانند آنرا بوجود میآورند. (ما در این زمینه در مقاله یاد شده بتفصیل سخن خواهیم گفت). نکته دیگری که رفا برای اثبات غیر علمی بودن نظریات ما مطرح کرده اند اینست که از طریق اسناد خزانه تخت جمشید میخواهند برده داری را ثابت کنند. آنهم از اینصورتی که رفا معتقدند که این حواله ها "اولا باستان کاران داده میشد و دوما این اسناد بهیچ وجه نمیتواند حواله مزب باشد". برای اثبات این مورد و ارائه میدهند که "این اسناد حواله جیره است که گاهی هم مقداری انعام پولی همراه آن بوده است. وجود روابط مزدوری در آن زمان، در میان آنهمه برده، لزوم یک بورژوازی بزرگ بازرگانی و بدنبال آن یک بورژوازی بزرگ تولیدی را ایجاب میکند و چنین چیزی با عقب جور در نمی آید". اولاً رفا بورژوازی را بی شک بمعنای صاحب مان و صاحب ثروت مصرف کرده اند که بآن اشاره خواهیم کرد. ثانیا در اصل رفا اینست سند نبشته ها و حواله ها مختص مزدوران بود آورده اند یکی اینکه مان مزدوران نبوده و مال استاد کاران است بدون اینکه کوچکترین فاشی ارائه دهند دوم اینکه اگر میخواست مان مزدوران باشد احتیاج بسرمایه داری بزرگ بود. در مورد اول از آنجائیکه فاشی نکر نشده است این ابراز که حواله ها نه مان مزدوران بلکه از آن استاد کاران است فقط ادعائی است بدون دلیل و استدلال. ما سوال میکنیم، خنجی ها بکار، چه دلیلی تاریخی، شخص یا بر اساس سندی دیگر وجود دارد که این حواله ها و لیستهای تعیین دستمزد و سند نبشته هائی که مجموعاً خوانده شده است برای استاد کاران باشد؟ آیا استاد کار انبیه و آثار که از یونان و دیگر کشورها آورده میشد فقط "جیره" هم مقداری انعام پولی همراه آن دریافت میداشت؟ آنهم گاهی استاد کار بود؟ تمام مورخان جهان در اینمورد هم عقیده اند جز دیاکانف که او هم معتقد است که این حواله ها مختص همه بردگان نبوده است نه اینکه فقط و فقط مختص استاد کاران میباشد. تازه اگر جز اینهم ادعا میکرد تکلیف روشن بود و ما یادعاهای مبتدل او اعتمادی نداشتیم. ادعای رفا برچه پایه ای قرار دارد؟ بقول خود رفا ما باید با اعتماد بر رفا این فاکتور را قبول کنیم، یعنی چون شما میگوئید؟ حال به نکته بعد.

دلیل اثبات حکم رفا میرسیم که میگویند برای اینکه کسی بتواند باینهمه مزدور ساختمانی مزد بدهد احتیاج به سرمایه دار تجاری داشت که "چنین چیزی با عقل سالم جور در نمی آید". رفا بهتر از ما میدانند که در آن زمان چه در ایران و چه در کشورهای دیگر صاحبان ثروت و مال با قدرت وجود داشتند. تجار فقیقی و ثروتمندان بیزانس از آنجمله اند. چرا برده روم، در زمان هخامنشی شرکت مورشی و پسران آن بزرگترین صاحبان آن عصر بودند که جمع کردن خراجهای استانهای ایران را پیش خرید کرده و یا در مقابل

۱ - همچنین شباهتهائی با استیل شرقی و بیزانس

۲ - تاریخ ایران، ترجمه کشاورز که ضد استالینی ها نوشته اند، بلکه هیئت آکادمیک قلی کرده است که استالین ساخته و پرداخته است.

دیگران یا مناقشه از دربار هخامنشی دریافت می‌داشتند. پون را قبلاً میبرد اختند و با میرزابنویس‌ها و قوای خود بجمع کردن خراجها و عوارض و باج از توده‌های دهقانی میبرد اختند. چطور برای مناقشه "بورزواری بزرگ بازرگانی" حتی تا حدی که خراج و عوارض پارسی و میمی را پیش‌خبرید میکرده است وجود داشت لیکن برای مناقشه گرفتن اینبه و آثار ناگهان ناپدید میشوند و حتی تا درجه ایکه با عقل سلیم جور در نمی‌آید؟ رفقا میبینند که ما بجای رد مطالب از طریق ابرازاتی مانند "به عقل سالم جور رنی آید" استدلال میکنیم و فاکت تاریخی میآوریم. نه این ادعای بدون فاکت و استدلال که حواله‌ها حواله؛ استادکاران است و نه این استدلال که "بورزواری بزرگ تجاری" وجود نداشته است و در نتیجه "به عقل سالم جور رنی آید" که مزدوران عمدتاً به کار ساختمان میبرد اختند و نه بردگان در مقابل استدلال فوق یارای مقاومت ندارد. صرفنظر از ابرازات رفقا در زمینه "زبان‌شناسی" و "آخرین و شاید بنظر رفقا روشن ترین مدرک اثبات برده - داری در ایران میبرد ازیم" شما مینویسید: "چهارماد روی پلنگ تخت جمشید تصویری وجود دارد که دارند به دربار شاه هدیه میبرند. در میان این هدایا هم پارچه، هم جواهر، هم احشام و هم برده دیده میشود." این فاکت بخودی خود کاملاً درست است. فقط باز یک نکته اساسی در ارتباط با بحث رفقا در خود دارد که به اشتباه فاحش بدل میشود. انگس مینویسد که در اکثر کشورهای شرق برده داری وجود نداشت. سیستم تولیدی بسرده داری نبوده و از بردگان در کارخانه (یعنی بعنوان نوکر و کلفت) استفاده میگردند. این بدان معناست که وجود بنده خانگی هرگز در هیچ زمانی دلیل سیستم برده داری نبوده است. مثلاً در امریکای اوائل سرمایه داری قرن بیستم هنوز برده خانگی وجود داشت. آیا این دلیل وجود سیستم برده داری در امریکاست؟ مضافاً اینکه خود رفقا بسروشنی ابراز میدارند که در تصویر نه‌ای بدربار شاه صرفنظر از احشام و جواهر و پارچه برده هم چشم میخورد. مدرکی روشن تر از این که این برده برده خانگی بود؟ پس چگونه میتوانیم (با توجه بنظر مارکس و انگس) برده داری را از روی برده خانگی اثبات برسانیم؟ ماتریالیسم تاریخی رفقا با این فاکتورها اثبات میکند که پس‌حتماً جوامع باید بنا به دستور کنگره ۱۹۳۸ تحت رهبری استالین در هر شرایطی از کمون اولیه بترتیب به سوسیالیسم برسند؟ از آنجائیکه بحث در مورد تاریخ ایران بحث جداگانه است و ما در اینجا فقط خواستیم برای نشان دادن ضعفهای نظری رفقا در اثبات تئامن تک خطی جوامع اشاراتی بکنیم بیشتر بمطالب دیگر نوشته رفقا در مورد گذشته جامعه ایران نمیپردازیم. حال که دیدیم قدرت اثبات فاکت‌های رفقا تا چه اندازه است بار دیگر به کل نظر رفقا برومیگردیم. شما مینویسید:

"شیوه اجتماعی تولید دارای پنج شکلبندی مختلف است. شیوه تولید اشتراکی نخستین، شیوه تولید برده داری، شیوه تولید فئودالی، شیوه تولید سرمایه داری و شیوه تولید کمونیستی"

و سپس اضافه میکنید:

"... زیرا جامعه یک پدیده مشخص است که در اثر ضرورتی خاص پدید آمده و تکاملش

دراری قانونبندی مشخصی است. کلیات این قانونبندی برای تمام جوامع یکسان است

و در عین حال هر جامعه ای دارای ویژگی خاص خود است، اما این ویژگی بهیچوجه

نمی‌تواند نفی کلیت کند. تصور مخالف این امپریستی است"

ما سوال میکنیم: چرا تصور مخالف این امپریستی است؟ اگر ما بطور دقیق ثابت کنیم که جز پنج شکل

بندی رفقا که در کنگره ۱۹۳۸ استالین تصمیم گرفته شده، یک شکل بندی دیگر نیز نه تنها در ایران بلکه

در جوامع مختلف (بنفون دقیق مارکس) وجود داشته است، نام کشف این واقعیت امپریسم است؟ آیا

واقعیت باید برای کمونیست‌انگیزان کننده باشند یا تصمیم یک کنگره؟ آیا امپریسم بنظر رفقا بمعنای اثبات

شکلبندی ششم یا هم در تاریخ تکامل جوامع بشری است؟ شما یک حکم می‌دهید و سپس بیان میدارید

هر اصلی خلاف حکم شما امریسم است . حال ببینیم حکم شما چیست . مینویسید :
 " زیرا جامعه یک پدیده " مشخص است که در اثر ضرورتی خاص پدید آمده و تکاملش
 دارای قانونندی مشخصی است "

تا اینجا موافقم و ادامه میدهم که در جوامع مشخص یا توجه به ضرورت پدیدار شدن این جوامع قانونندی
 تکامل این جوامع گد از نظام و وجه تولیدی آسیائی را حکم میزنند . همانطور که قانونندی تکامل جوامع
 معی با عدم گد از یک فرماسیون نقش نمیشود همانطور نیز قانونندی عام تکامل جامعه با گد از وجه
 تولید آسیائی نفی شدنی نیست . رفا بجای تحلیل ماتریالیستی از تاریخ و اثبات امر که قانونندی
 تکامل حکم میکند که وجه تولید آسیائی در جهان نباشد و بنابراین نبوده است (اثبات تئوریت) جریان
 را بسورت قراردادی مطرح میسازند . مگر جوامع بشری قرار داد بسته اند که از پنج شکلندی گد رکنند ؟
 آن کدام اصل تئوریت است که وجود واقعیت وجه تولید آسیائی را نقش قانونندی تکامل جوامع میداند ؟
 تازه اگر رفا در تئوری اثبات کنند که قانونندی تکامل به پنج شکلندی حکم میکند و بنابراین شکل بندی
 دیگری وجود نداشته است بمحض برخورد و اثبات شکلندی جدید ، برخورد به واقعیت که با تئوری در
 تناقض است باید در تئوری خود تجدید نظر کنند ، کلیت آنرا مورد سوال قرار دهند ، استنتاج کلیسی
 خود را در مورد پنج شکلندی پس بگیرند . ته اینکه وقتی واقعیتی با تئوریشان سازگار نبود واقعیت را
 نفی شد یا آنرا دگرگون سازند تا در محفظه " تئوریشان جایگیرد ، تا تئوری " الهی " مورد سوال قرار
 نگیرد . یک چنین برخوردی در زمینه " بینش اید آلیسم و سوبژکتیویسم " و در زمینه " متد استولاستیا " است .
 بنا بر این اینکه جامعه پدیده " مشخص است که در اثر ضرورتی خاص پدید آمده و تکاملش دارای
 قانونندی مشخصی است . بهیچوجه خاصش شکلندی یا بیشتر و تصدیق پنج شکلندی نیست .

حال به ادامه " ابراز رفا توجه کنیم . ابراز فوق چنین ادامه میدهد که :

" کلیات این قانونندی برای تمام جوامع یکسان است و در عین حال هر جامعه‌ای

دارای ویژگی خاص خود است ، اما این ویژگی بهیچوجه نمیتواند نفی کلیت کند . "

خواننده ناگهان باین فکر میافتد که نکند در صفحات قبل یا در آثار کلاسیک مارکسیسم این نکات مسائل
 بسیار روشن و غیر قابل تردیدی باشند که او متوجه نیست . این جمله را حلاجی کنیم : اینکه کلیات این
 قانونندی برای تمام جوامع یکسان است ، به چه معناست ؟ منظور از کلیات قانونندی تکامل اجتماعی
 در ماتریالیسم تاریخی چیست ؟ آیا اینست که جوامع از پنج یا شش صورتندی میگذرند ؟ همه " مارکسیستها
 میدانند که اینطور نیست . این باصطلاح مقوله " اثبات شده " ماتریالیسم تاریخی تازه در ۱۹۳۸ ولادت

۱ - مطلب اصلی ماتریالیسم تاریخی قوانین عام تکامل اجتماعی است که علترک و تعویض فرماسیونهای اجتماعی
 اقتصاد را بستوان یک روند تاریخی طبیعی تعیین میکند . این قوانین عام عبارتند از : قانون نقش
 تعیین کننده " وجود اجتماعی در مقابل شعور اجتماعی " ، قانون تطابق مناسبات تولیدی با کاراکتر و
 سطح تکامل نیروهای مولد ، قانون نقش تعیین کننده " زیر بنا در رابطه با روبنا " ، قانون جنگ طبقاتی ،
 قانون انقلاب اجتماعی وغیره . این قسوانین از دو نظر عارضند . اول از این نظر که قوانینی هستند
 که فقط در این یا آن بخش مجزا از زندگی اجتماعی تاثیر نمیکند و بلکه ارتباط متقابل میان بخشها
 مختلف زندگی اجتماعی را در مجموع تعیین میکنند و دیگر از این نظر که در روند تکاملی همه یا الاقل
 آن جوامعی که فرماسیونهای اجتماعی آشتی ناپذیر دارند و در هر گد از یک فرماسیون به فرماسیون
 دیگر تاثیر میگذرند . یعنی قوانینی هستند در ترقی و تعالی اجتماعی ، تکامل و تعالی جامعه .
 در بررسی این قوانین " ماتریالیسم تاریخی اذعان دارد که اجتماع همواره یک جامعه " تاریخی مشخص

بقیه پاروقی در صفحه بعد

نامیون داشته آنهم با مصوبه يك كنگره از موافقين اين باصطلاح اصل ماتريالیسم تاریخی . کلیات قانونمندی

بقيه پاورتی از صفحه قبل :

است که در هر مرحله" مشخصی از تکامل خود بسر میرود . بهمین جهت اشکال تظاهر و مکانیسم
تأثیر فقط بطور تاریخی و عام و اجتماعی عوض میشوند . بنا بر این روشن میشود که اصول عام مربوط به
تکامل اجتماعات و مرتفع شدن يك فرماسیون و استقرار فرماسیون دیگر در خط تکاملی هرگز اثباتیات
این باصطلاح حکم عاجز است که جوامع میبایست از پنج صورتبندی بگذرند و ذکر دقیق مارکس در بساره"
فرماسیون ژرمنی و وجه تولید آسیائی و غیره نیز تسامح نیست بلکه قوانین اساسی تکامل اجتماعی واقعیتاً
تاریخی قرار دارد . آنچه که در مقوله" فرماسیونهای اجتماعی اقتصادی " از نظر ماتریالیسم تاریخی
تعیین شده است اینست که هر جامعه يك ارگانيسم اجتماعی در مرحله" خاصی از تکامل تاریخی است
و تحت قوانین خاص خود تکامل مییابد و در آن همه" مناسبات اجتماعی و پدیده ها بر اساس وجه
تولید بیکدیگر بستگی دارند و تأثیر متقابل برهم میگذرند . مناسبات تولیدی حاکم که مضمون آن چیزی
جز نوع و چگونگی مالکیت بر وسائل تولید در آن جامعه نیست کاراکنر فرماسیون اجتماعی را تعیین میکند .
مارکس مینویسد :

" جامعه از افراد تشکیل نشده است بلکه بیان مجموعه" روابط و مناسباتی است که
افراد در مقابل هم اتخاذ کرده اند "

مقوله" فرماسیونهای اجتماعی اقتصادی بیان این واقعیت است که جامعه يك چیز انتزاعی نیست بلکه
مجموعه" فعال و سامان یافته" انسانیت است که در مرحله" خاصی از تکامل تاریخی سیر میکند . مارکس
در "کار مزدوری و سرمایه" مینویسد :

" مناسبات تولیدی در مجموع خود آنچه را میسازند که ما مناسبات اجتماعی ،
جامعه مینامیم آنهم جامعه ای در يك مرحله" خاص از تکامل تاریخی خود ، جانب
معه ای با کاراکنر مخصوص خود و تفاوت با دیگری . جامعه" آنتیک ، جامعه"
فئودال ، جامعه" بورژوازی آن مجموعه" مناسبات تولیدی هستند که هر يك بنوع"
خود يك مرحله" تاریخی از تکامل بشری را نشان میدهند . " (مجموعه" آثار ،

جلد ۶)

یعنی آنچه که بیان میشود نه تعداد فرماسیونها و سلسله مراتب" پنج " بلکه روند تکاملی جوامع و
وجود صورتبندی و سامان اجتماعی در هر مرحله" خاص از تکامل در جامعه است . دیگر اینکه فرما-
سیونهای اجتماعی اقتصادی جامعه را بعنوان يك مجموعه" ارگانیک در نظر میگیرد و وجه تولید را به
عنوان زمینه" مادی هستی و تکامل جامعه دانسته و با همه" دیگر مناسبات اجتماعی مربوط میداند .
با دقت علمی و دیالکتیک ماتریالیستی در جامعه لزوماً باین شناخت دست می یابیم که تکامل فرما-
سیونهای اجتماعی يك روند تاریخی طبیعی است که در آن قوانین عام و خاص صادقی است . قوانین
عام جهت روند تاریخی ترقی و تعالی ، از مراحل پست به مراحل عالی و ارتباطاتطور تاریخی این
این مراحل را در جوامع با یکدیگر نشان میدهد و قوانین خاص فقط در فرماسیونهای اجتماعی مشخص
و موجود صادقند و شرط بوجود آمدن زمینه و گد را به فرماسیون عالیتر هستند . مثلاً در سرمایه داری
قانون ارزش اضافی . قانون انباشت سرمایه و غیره مؤثر واقع میشوند . هیچکدام از این دو دسته
باضافه" واقعیات تاریخی نفی فرماسیونی بنام وجه تولید آسیائی را نه اثبات کرده ، نه نشان میدهد و
نه در درون ارتباط امکان استنتاجی به رد این وجه تولید را باقی میگذارد .

تکامل جوامع عبارتند از تکامل جوامع بر اساس تکامل نیروهای مولد و تضاد حتمی نیروهای مولد و مناسبات تولیدی، تضاد طبقاتی که پیش‌برنده تاریخ جوامع طبقاتی و موتور زایای تاریخ است. قوانین انباشت ثروت و تولید اضافی، تکامل جوامع از صورتبندی پست‌به‌عالی و شکنندگی جامعه (استروکتور) و فائق بودن مناسبات تولیدی خاص در یک مرحله و... اینها نکات اصلی قانونمندی ماتریالیستی تاریخ، قانونمندی تکامل جوامع است. در هیچ کجای این قانونمندی کلی جوامع پنج یا شش یا ده صورتبندی جایی ندارد و نمیتواند قانون اساسی باشد. چه تعداد یا انواع مختلف با دترمینیسم تکامل مرتبست نیست. نه جوامعی که از سه صورتبندی میگذرند و به سوسیالیسم میرسند و نه جوامعی که از پنج صورتبندی میگذرند و بآن میرسند هیچکدام قانون اساسی تکامل ضروری اجتماعات، اصل اساسی ماتریالیسم تاریخی را نقض نکرده‌اند. اینکه رفا معتقدند به پنج شکنندگی و مارکس به بیش از پنج شکنندگی معتقد بسود است مسئله مورد بحث میان کمونیست‌هاست. "سامح" مارکس و انگلس نیز جزو این بحث است. لیکن تا این حد نه مارکس و انگلس و نه رفا قانون اساسی ماتریالیسم تاریخی را نقض نکرده‌اند. باید مدارک و مثال آورد، تحلیل کرد، و واقعیات تاریخی و تاریخ جوامع گذشته را مورد بررسی قرار داد و ثابت کرد که چند صورتبندی تا کون وجود داشته است. اما اگر رفا حکم بدهند که جوامع حتما وظیفه دارند که از پنج شکنندگی بگذرند و این اصل اساسی ماتریالیسم تاریخی است در آن صورت اصول ماتریالیسم تاریخی را رد کرده و ماتریالیسم تاریخی جدیدی با اصول جدید بنیان گذاشته‌اند. وقتی که رفا میگویند این پنج شکنندگی در تاریخ همه جوامع مشترک است و تکامل اجتماعی جز گذار از این پنج شکنندگی راهی ندارد، و دیگر در مقولات ماتریالیسم تاریخی که ما از مارکس و انگلس پیش‌ناسیم اظهار نظر نمیکنند و با معیارهای آن ماتریالیسم تاریخی به دترمینیسم مکانیکی پناه آورده‌اند. در واقع ماتریالیسم جدید پنج شکنندگی حتمی چیزی جز دترمینیسم مکانیکی نیست. اصرار متدی بر این حکم که جوامع میبایست از این پنج شکل بگذرند و اگر واقعیتی آنرا نفی کند پس واقعیت را باید باین حکم سازگار ساخت و نه حکم را تفسیر داد. نیز چیزی جز اسکولاستیک نمیباشد. حال به آخرین بخش این ابراز رفا میرسیم که:

"تصور مخالف این (یعنی نفی پنج شکنندگی بعنوان قانون کلی و حتمی تکامل

جوامع بشری) امریستی است"

امریسم چیست؟ آیا جز اینستکه در حد فاکتورها بمانیم؟ فقط مسائل تجربی را حکمت‌دهیم و از مثالها امریک استنتاج تئوریک کنیم؟ و آیا ما چنین کرده‌ایم؟ ما میگوئیم که مارکس و انگلس و دیگران نظامها و سامانههای مختلف تولیدی را اثبات کرده‌اند و شما میگوئید این امریسم است چون... ما میگوئیم در استان پنج شکنندگی تولید گنگه ای قرارداد است و تاریخ جوامع با توجه به واقعیات تاریخی جز اینرا ثابت کرده است شما جواب میدید این امریسم است چون... ما میگوئیم قانون اساسی ماتریالیسم تاریخی بگفته مارکس و انگلس (مانیفست) و لنین (در باره مارکس و مارکسیسم) مسئله رشد نیروهای مولد و تضاد طبقاتی و... است شما میگوئید این امریسم است چون جامعه یک پدیده مشخصی است که در اثر ضرورتی خاص پدید آمده و... رفا! باید گفت که منظور شما از امریسم روشن نیست و اساسا امریسم چیزی جز آنچه که شما ذکر کرده‌اید میباشد و حاضرا اینکه آنچه بنظر شما امریسم است چیزی نیست جز ایستادگی بر واقعیات تاریخی و شکل بخشی تئوری با تکیه بر واقعیات. بیک کلام امریسم تصویری شما بطور مشخص چیزی نیست جز ماتریالیسم تاریخی مارکس. رفا اگر به سوگشت مارکس و تئوریهای او بقلم لنین و دیگران رجوع نکنند خواهند دید که مارکس با این ترتیب چه "امریست" بزرگی بوده است. این دترمینیسم مکانیکی رفا که گویا ماتریالیسم تاریخی است در همه برداشتهای رفا از مقولات ماتریالیسم تاریخی منعکس است. برای اینکه در حد ادعا نمانیم و کسی گمان ندارد که ما یک برداشت نادرست را به کل نظر رفا در مورد ماتریالیسم تاریخی بسط میدهم و نتیجهگیری میکنم و نشان روشن از برخسورد

رفقا در مورد دو جز مهم تحلیل ماتریالیستی تاریخ یعنی مقوله «روینا و زیرینا» مقوله «مرتفع شدن مناسبات کهنه» طبقاتی توسط مناسبات جدید و پیدایش طبقه جدید و قدرتمندی آن پس از نفی قدرت و موجودیت طبقه حاکم گذشته و از ذکر میکیم تا روشن شود. رفقا در صفحات ۹۴ و ۹۵ نوشته خود ما را چنین راهنمایی میکنند که:

«از دیدگاه ماتریالیسم تاریخی، مبارزه برای تغییر مناسبات تولیدی جامعه که زیرینای جامعه است، هدف نهائی مبارزه طبقاتی است. هدف اصلی ما از انقلاب اینست که سلطه نظامی، سیاسی و فرهنگی بورژوازی را از میان برداریم و سلطه پرولتاریا را بر جای آن بنشانیم تا بتوانیم مناسبات اقتصادی را دگرگون کنیم. یعنی هدف اساسی و نهائی ما دگرگونی مناسبات اقتصادی است، اگر این کار ما درست انجام بپذیرد روینسا خودش خواهد آمد».

اینست آنچه که رفقا بعنوان دیدگاه ماتریالیسم تاریخی قلمداد میکنند، یعنی مناسبات اقتصادی را دگرگون کن، روینا خودش خواهد آمد. ولی مارکس و انگلس ولنین جز این گفته اند و واقعیات تاریخی نیز ایسین در ترمینیم مکانیکی، دشمن مارکسیسم را رد کرده است. مناسبات روینائی خودش نمیآید. با مناسبات اقتصادی (که حتما مناسبات تولیدی منظور است) نیز بطور اتوماتیک همراه نیست. اگر اینطور بود کسه دیگر انقلاب فرهنگی (نگاه کنید در این مورد بآثار ولنین) بی مورد بود. نقش انقلاب فرهنگی اینست که توده ها آثار روینائی گذشته را بزدایند، در یک حرکت پویای سیاسی - ایدئولوژیک بر استقرار زیرینا - نیز تأثیر بگذارند، در یک حرکت انقلابی امکان خلق فرهنگ و دیگر آحاد روینائی را بیابند. روینا زائیده زیرینا نیست. زیرینا و روینا تأثیر متقابل بر یکدیگر میگذارند، تأثیر متقابل. نه اینکه روابط اقتصادی باعث میشود که روینا خودش بیاید. روینا آمدنی نیست، تولید بلافاصله و مکانیکی و فوری زیرینا هم نیست. در روینا خلایق انسانها تأثیر بسزائی دارد. طبقه در خود (قبل از انقلاب) زمانیکه میسرود تا طبقه برای خود گردد (در حین و بعد از انقلاب) در زایش و پالایش روینا بطور فعال شرکت میکنند. اگر تمام مسائل ماتریالیسم تاریخی بگونه ای بود که رفقای پنداشتنند و بر تمام تاریخ در ترمینیم مکانیکی حاکم بود که انسان ابزار کویر و کوهی بیش در دست تاریخ «قادر فعال» نبود. ماتریالیسم تاریخی که همه فرمهای ظهور روینا را در حد نهائی (آخرین مرحله) به زیرینای اقتصادی تعیین کننده میسروط میداند، همزمان با آن استقلال نسبی روینا و بخصوص نقش فعال آنرا در جامعه و تاریخ متیلور میسازد. تعیین کننده فهم دیالکتیکی تأثیر متقابل زیرینا و روینا است، که (این تأثیر متقابل) خود را در عملکردهای انسانی زنده و فعال در جنبه طبقاتی تحقق میبخشد و در آن، بالاخره در حد نهائی گرا-یش زیرینای اقتصادی تفوق مییابد.

انگلس برای اینکه تصور غیردیالکتیکی که روابط میان زیرینا و روینا را فقط همانند رابطه میان علت و معلول میبیند رد کند بطور اخص بر عملکرد فعال روینا بر زیرینا تکیه میکند و مینویسد:

«بر اساس برداشت ماتریالیسم تاریخی در آخرین حد و مرحله لحظه» (مومان)

تعیین کننده در تاریخ تولید و تجدید تولید زندگی واقعی است. بیش ازین نه هرگز مارکس و نه من ادعا کرده ایم. حال اما اگر کسی اینرا چنین وارونه سازد که لحظه اقتصادی تنها اصل تعیین کننده است و آن ابزار ما را به یک جمله ای که چیستی نمیگوید، انتزاعی و بی معنا (غلط) است تغییر داده است. زمینه اقتصادی زیریناست و اما دقایق مختلف روینا - فرمهای سیاسی جنبه طبقاتی و نتایج آن، قوا - نین اساسی که پس از پیروزی در یک نبرد توسط طبقه پیروزند معین میشود و مسیر و مواد حقوقی و بالاخره عکس العمل همه این جنگهای واقعی در مغز شرکت کنندگان و

تئوریهای سیاسی، حقوقی، فلسفی، و بینش مذهبی و تکامل آن به سیستم دگمها، همچنین بر جریان جنگهای تاریخی تا تاثیر خود را میگذارند و در بسیاری موارد فرم آنها تعیین میکنند. این یک تاثیرگذاری متقابل تمام این دقائق (لحظات) است که بالاخره در آخرین حد نهائی حرکتهای اقتصادی بطور ضروری معین میشوند.

از نامه انگلس به یوزف بلوخ ۲۱، سپتامبر ۱۸۹۰ - مجموعه آثار مارکس - انگلس - جلد ۳۷.

ماتریالیسم تاریخی هرگز روینا را بعنوان معلول منفعل (پاسیو) زیرینا نمیداند. این ادعای ایدئولوژیهای بورژوا و رویزیونیست که گویا مارکسیسم نقش فاشور اقتصادی را مطلق میکند و از اینرو به توجیه اتوماتیسم تاریخی میریزد اساساً نادرست است.

روینا هرگز معلول منفعل زیرینا نیست بلکه همیشه یک نیروی فعال است. روینا بطور فعال بر حرکت تکاملی تاریخی جامعه در مجموع و بطور خاص بر زیرینا تا تاثیر میگذارد. انگلس مینویسد:

"تکامل سیاسی، حقوقی، فلسفی، دینی، ادبی، هنری و غیره بر اساس اقتصاد قرار دارد. اما همه اینها بر یکدیگر و بر زیرینای اقتصادی اثر میگذارند. اینطور نیست که زمینه اقتصادی علت و تنها فاکتور فعال و همه چیزهای دیگر معلولهای منفعل هستند. بلکه این تا تاثیر متقابل است بر اساس ضرورت اقتصادی که در حد نهائی بالاخره تفوق حاصل میکند."

نامه انگلس به بورگهوس - ۲۵ ژانویه ۱۸۹۴ - مجموعه آثار - جلد ۳۹.

حال این گفته مهم و اساسی انگلس را چیه به ماتریالیسم تاریخی را با ابرازات نوشته مقایسه کنید آنگاه روشن میشود که منصور ما از در تعیین مکانیکی نامیدن رفتار این بخش از نوشته شان چیست. و وقتی که میدانیم که پرولتاریای بقدرت نرسیده و طبقه در خود هنوز فرهنگ سامان یافته سوسیالیستی ندارد و زمانی که در انقلاب فرهنگی علیه فرهنگ بورژوازی شرکت میکند، فرهنگ خود را تعیین میدهد، سامانهای روینائییس را خلق میکند، به تجربه میگذارد، امتحان میکند، به محک میزند و آنگاهانه میسازد، چه دیدی داریم و وقتی که رفتار مینویسند "روینا خودش میآید" چه دیدی. روشن است که ادعای تحلیل کمونیستی از نقش انسان و توسعه از زایش انسانی تفکر و فرهنگ و کدام برداشتی مکانیکی از "روینائی که خودش میآید" از دیدی مکانیکی جبری گرای مطلق در مورد تاریخ قادر متعال است. اجازه بدید باوتم جبری گرایان مطلق به انسان اعتقاد ندارند و برای آن نقشی نمیشناسند. آنها ابزار منفعلی در دست "تاریخ متعال" میدانند. حال به مقوله دیگر ماتریالیسم تاریخی "رفقا برحورر کنیم. رفقا در صفحات ۱۱۱ و ۱۱۳ می نویسند:

"لازم به یاد آوری است که در جامعه سوسیالیستی طبقات از بین نمریزند بلکه جای خود را عوض میکنند."

در لحظه اول ممکن است خواننده گمان دارد که اینجا فقط صحبت بر سر از بین رفتن طبقات در جامعه سوسیالیستی است که خود بخود اصلی درست است. لیکن این حکم همراه حکمی دیگر بیان میشود و آن اینکه در جامعه سوسیالیستی طبقات فقط جای خود را عوض میکنند. اینجاست که برداشت عمیقاً نادرست رفقا از مبارزات طبقاتی و نقی مناسبات سرمایه داری توسط مناسبات سوسیالیستی و جایگاه طبقه کارگر و بورژوازی در سرمایه داری و سوسیالیسم خود را نشان میدهد. و اینجاست که بار دیگر دیدی غیر دیالکتیکی و مکانیکی عیان میشود و همانطور که زیرینا باعث میشود روینا خودش بیاید، یک طبقه بجای طبقه دیگر می نشیند و طبقه حاکم جای طبقه محکوم را میگیرد و فقط همین. ما سوال میکنیم که آیا

اساسا در سوسیالیسم جای قبلی پرولتاریا باقی مانده است که کسی بتواند آن "جا" را اشغال کند ؟ و آیا در سوسیالیسم جایگاه طبقاتی بورژوازی در تولید و روینا باقی مانده است که پرولتاریا بتواند بر آن جای بورژوازی جلوس کند ؟ رفقسا جایگاه طبقاتی را مانند تاج و تخت دیده اند که یکی جای دیگری می نشیند و جا ها عوض میشود . پس از برده داری تا کنون چون طبقات از بین نرفته اند یک طبقه جای طبقه دیگر نشسته است . در واقع پرولتاریا با این ترتیب جای برده دار نشسته است و این برداشت از ماتریالیسم تا ریحی است ؟ ما اگر تحلیل رفا را در زمینه های دیگر ماتریالیسم تاریخی ندیده بودیم گمان میکردیم کسه منظور رفا از این جمله بقدرت رسیدن پرولتاریا بجای قدرت یابی قبلی بورژوازیست . لیکن از آنجا که تحلیل های دیگر رفا را ندیده ایم و میدانیم که استالین و پس از او مائوتسه دین برای اینکه باصطلاح مارکسیسم را عامه فهم کنند چندین ابرازاتی کرده اند و در واقع مارکسیسم را از دیالکتیک و از مضمون طبقاتی خود خالی ساخته اند ، به نکتہ فوق اشاره میکنیم . مناسبات تولیدی سوسیالیستی در مقابل مناسبات سرمایه داری مناسبات کیفیتنا نوینی است . این مناسبات اساس مناسبات گذشته را مضمحل ساخته و با استقرار خود (نفی مالکیت خصوصی بر ابزار تولید و غیره) مناسبات و آرایش طبقاتی جامعه پیشین را مضر و مرتفع میسازد . برای اولین بار پرولتاریا بمنوان یک طبقه برای خود (بقول مارکس) ظهور کامل دارد و جایگاه بدیسیع و نوینی را بنا میسازد . قدرت دولتی او نیز اساسا کلا و تاریحا (هیستوریک) با همه دولتہای قبسل متفاوت است . پرولتاریای در قدرت دولت میرندہ ای میسازد (انگسو و سپس لنین در دولت و انقلاب) جایگاه گذشته بورژوازی با استقرار سوسیالیسم مرتفع شده است همچنانکه جایگاه سابق پرولتاریا در مناسبات سرمایه داری دیگر وجود ندارد تا بورژوازی و پرولتاریا بتوانند جای خود را باهم عوض کنند (ما در مقاله " اندیشه " ما مائوتسه دین مارکسیسم - لنینیسم عصر ما ؟ " نیز در این زمینه نظر خود را آورده ایم) . این تز که در جامعه سوسیالیستی طبقات جای خود را عوض میکنند تزی به نهایت انحرافی است . مرتفع شدن مناسبات قدیمی و پدید آیش مناسبات نوینی را که در آن نقش و جایگاه طبقاتی بورژوازی مضمحل شده است و پرولتاریا جایگاه طبقاتی کاملا نوینی یافته است را در نظر نمیگیرد و تعبیر مناسبات و در نتیجه روابط و کیفیت جدید را بخلط برداشت کرده و دیکتاتوری پرولتاریا را در حد جانشینی پرولتاریا به منبت بورژوازی و در حد اشغال جای یک توده توسط توده دیگر میبیند . شاید هم از اینرو باشد که رفا اعمال قدرت فرقا استالین را انتقاد آمیز ولی نه اساسا مردود میدانند ، چه او بدین دخالت توده طبقه با همان متدہائی اعمال قدرت میکند که یک بورژوا . تنها فرقتان در اینست که این یک ادعا میکند که از مطرودترین شیوہهای غیر پرولتری و ضد سوسیالیستی بخاطر پرولتاریا استفاده میکند . حال به نکتہ ای که در مورد درک رفقسا از ماتریالیسم تاریخی گفتیم برمیگردیم . دید ماتریالیسم تاریخی رفا درای این اجزا است :

۱ - قانون مندی عام تکامل جامعه که کبیت دارد و برای تمام جوامع یکسان است (صرفنظر از ویژگیهای خاص و غیر اساسی) اینستکه از پنج شکلبندی میگردد . اگر کسی ادعای کند که این قانون عام تکامل جوامع قانون عام نیست و در تاریخ شکلبندیهای دیگری نیز وجود دارد ، این فرد تحت تاثیر بورژوازی است ، طرفدار ویتنگل مطرود است و قانون اساسی ماتریالیسم تاریخی را نفی کرده است . در اینمورد گفتیم که چنین قانون اساسی تکامل جوامع (ه شکلبندی و نه بیشتر یا کمتر) در ماتریالیسم تاریخی وجود ندارد و قوانین اساسی ماتریالیسم تاریخی اصولا چیزهای دیگری هستند . اینکه جامعه یک پدیده مشخص است که در اثر ضرورتی خاص پدید آمده و تکاملش درای قانونمندی مشخصی است ربطی بسه ه شکل بندی قرار داری نگذرد ۱۹۳۸ ندارد و وجود جوامعی با شیوہ تولید آسیائی نقش ایسن نیست که تکامل جوامع درای قانونمندی مشخص است ، که انباشت اولیه زمینه برخاست طبقات را فراهم آورده است ، که تضاد نیروهای مولد و مناسبات تولیدی دگرگونیهی اساسی را طلب میکنند ، که جنگ طبقاتی تاریخ جوامع را میسازد و موتور پیشبرندہ تاریخ است ، که تولید برای رفع نیازمنہهای

انسانی صورت میگیرد و فعالیت تولیدی برای بوجود آوردن نعم مادی است، که . . . میبینیم که هیچیک از این اصول ماتریالیسم تاریخی نقض نمیشود اگر بگوئیم در ایران یا هند یا یووقیل از ورود به فتوح الیسم مناسباتی بنام وجه تولید آسیائی حاکم بوده است، طرز حکومت و رونمای سیاسی مخصوص خود را تولید نموده و تکاملش به فتوح الیسم یا سرمایه داری بشکل دیگر جز روم و یونان بوده و چند طبقاتی خاص آن مناسبات را باعث شده است، ما هیچیک از اصول ماتریالیسم تاریخی (و مارکسیسم) را نقض نمیکنیم اگر بگوئیم که جوامعی مانند ایران هرگز مناسبات تولیدی برده داری را بعنوان مناسبات حاکم (و مینانت) نگرانده اند و برده عمدتاً در این جوامع برده خانی بوده است و این ابرازات از نظر مارکسیستی در هیچ جزئی با ابراز بعدی که مناسبات سرمایه داری باید توسط مناسبات سوسیالیستی مرتفع شود در تناقض قرار ندارد. بالعکس طبق النعل بالنعل بسا اصول ماتریالیسم تاریخی (و مارکسیسم) سازگار و منطبق است. ما اعتقاد داریم که اگر با توجه باین واقعیات تاریخی بخواهیم بر تکامل تک خطی پنج شکلیندی حتی پانشاری کنیم و برای این تیز به نفی واقعیات تاریخی بپردازیم و آنها را صح نامائیم نه تنها اصل برخوردار فکری نقادانه مارش را نفی کرده ایم بلکه تئوری ما بدون در نظرگیری این واقعیات، احکام قراردادی الهی شده است و با در ترمینیم مکانیکی و جبریت مطلق در تفکر به ایدالیسم و سوسیالیسم و در مرتبه با اسکولاستیک گرویده ایم.

- ۲- در رابطه زبرینا و روینا نه تنها زبرینا در "حد نهائی" تعیین شده است، بلکه اگر مناسبات اقتصادی حاکم شود روینا خودش اتوماتیک خواهد آمد. این تز باز از دیدی مکانیکی مقله روینا را مورد برخوردار قرار داده است. تا شیر مقابل روینا بر زبرینا را نمیبیند، فرهنگ و مقلات روینائی را حاصل یک زایش اجتماعی انسانها نمیداند بلکه نتیجه حتی و مکانیکی مناسبات اقتصادی میبیند. نقش انسان را بصرف میرساند و اقتصاد را مطلقاً تعیین کننده میدانند. هنر و ادبیات و سیاست را تولید حتی و فوری مناسبات اقتصادی جدا و خالی از انسان دیده و نقش انسانها را که بطور فعال، نه جبری و غیر فعال، در دقایق ساختن آن شرکت میکنند نفی مینمایند. در این تز روینا چیزی نیست جز یک زائده و دنباله رو زبرینا که اگر زبرینا حاکم شد روینا خواهد آمد. بخصوص این مهم است که رفقای چنین برخوردی دارند که مستقند مناسبات اقتصادی سوسیالیستی در زمان استالین در شوروی حاکم شد معلوم نیست که چطور روینا خود ننیامد و مسئله را خاتمه نداد. معلوم نیست که آیا برخورد خلق ایدئولوژیک هم یک مقله زبرینائی است؟ اگر اینطور نیست ضرورت مبارزه ایدئولوژیک در سوسیالیسم برای چه یادآور میشود؟ باید مناسبات اقتصادی را ساخت، هر که هرچه میخواهد بگوید چه با حاکمیت اقتصاد روینا خودش خواهد آمد. این جبری دیدن روینا و نفی تا شیر مقابل نیز چیزی جز گرایش شدید به تئوریهای غیرمارکسیستی در ترمینیم مکانیکی نیست.
- ۳- در تغییر مناسبات اجتماعی - تولیدی تعبیر کیفی گلبه روابط اجتماعی از اساس مورد قبول رفقاست نیست. رفقا دیدن تئوری پرولتاریا در سوسیالیسم را جانشین شدن پرولتاریا به جای بورژوازی، سرنگون شدن بورژوازی را تعویض جایش با پرولتاریا میدانند. گمان دارند که در سوسیالیسم جایگاهها طبقاتی گشته که آنگاه وجود دارد. مسئله تعبیر قدرت را تعویض جا دیده اند. اینکجه بورژوازی در سوسیالیسم وجود دارد هرچند بصورت مضمحل و بدون پایگاه طبقاتی و عمدتاً در زمینه های روینائی عرض اندام میکند و پرولتاریا بعنوان یک طبقه آگاه و برای خود بقدرت رسیده و با اعمال قدرت نوین خود دیدن تئوری پرولتاریا در همه زمینه ها پس مانده های گذشته (سرمایه داری یا حتی پس مانده های قبل از سرمایه داری) را میروید، بنظر رفق تعویض جای این دو طبقه است. یعنی در سوسیالیسم بورژوازی جای پرولتاریا و پرولتاریا جای بورژوازی را گرفته است. لابد باین خاطر که هر دو هنوز

وجود دارند. امری که کل تغییر اساسی مناسبات و پیدایش آرایش طبقاتی جدید را نمی بیند. از اینرو ما ابراز داشتیم که ماتریالیسم تاریخی رفقا در زمینه جنبش طبقاتی، تحول مناسبات و زایشش جایگاههای جدید، عینیتی نیز گرفتار همان انحرافات است که در بالا بدانها اشاره شد. براساس این تحلیلها بود که رفقا ما را طرفدار از تزه‌ای بورژوازی و تحت‌تأثیر و بی‌تفکرها قلمداد کردند و حال خود قضاوت کنند.

ج - نکات اختلاف نظر اساسی در زمینه مبارزه مسلحانه و وظائف مرحله‌ای و نهائی آن :

از آنجائیکه ما نظر دقیقتر خود را در مورد مبارزه مسلحانه و وظائف مرحله‌ای و نهائی خود در نوشته‌های دیگر همراه این نوشته مطرح میکنیم و آن میتواند پایه بحث و وسیعتری در مورد مبارزه مسلحانه باشد بسیار باختصار به مطالب مورد اختلاف در زمینه مبارزه مسلحانه اشاره میکنیم. در ابتدا بگوئیم که رفقا وظائف مرحله‌ای جنبش چریکی شهری و وظیفه هدف نهائی مبارزه مسلحانه را یسار می بینند و در نتیجه در برخورد خود به نوشته ما و وظائف مرحله‌ای جنبش چریکی شهری و عملیات مسلحانه انطباق فوق را داخل کرده اند. در واقع اختلاف اصلی بر سر وظائف پیشرو و جنگی کارکن در مرحله تدارک انقلابی و در مرحله انقلاب است. رفقا با این دید که مبارزه مسلحانه فعلی با انجام و ادامه عملیات توده‌ها را به مبارزه خواهند کشید مطالب ما را مورد بررسی قرار داده اند و در نتیجه به نادرستی این نظریات رسیدند. چون همانطور که گفته شد ما در جایی دیگر بطور مفصل نظر خود را بیان داشته‌ایم در اینجا بیان نمی‌پردازیم. اما نکاتی که جدا از این اختلاف کلی قابل بحث است کدام است؟
رفقا در ایرادی که با ابراز ما در مورد وظائف مرحله‌ای مبارزه مسلحانه و سازماندهی توده‌ها میگیرند چنین ابراز می‌دارند:

" اما از نوشته روشن نیست که منظور رفقا از سازماندهی چیست. ما برای چه کاری میخواهیم توده‌ها را سازمان بدهیم؟ حتماً برای شکلی از مبارزه و گرنه سازماندهی بیخودی که معنا ندارد. بسیار خوب، آن کدام شکل از مبارزه است که ما باید توده‌ها را برای آن سازمان بدهیم؟ "

و سپس سه امکان بر می‌شمرند که امکان دوم در واقع مورد توافق خود رفقا است و جواب میدهند که سازماندهی بخاطر... کار سیاسی و تشکیلاتی یا توده‌ها، برای آماده کردن آنها برای شرکت در مبارزه مسلحانه و برای اینکه نظر خود را واضح بیان داشته باشند در توضیح نکته فوق مینویسند:

" در صورت دوم هم باید بگوئیم که سازمانها و گروههای انقلابی در هر حال این کار را میکنند، یعنی در مرحله فعلی کارگران پیشرو و آگاه را با کار سیاسی روی آنها به مبارزه مسلحانه جلب میکنند، در آینده این کار روی اقشار وسیع توده‌ها انجام خواهند داد. "

و در آخرین بخش اظهار نظر میکنند که:

" مبارزه توده‌ها باید از طریق دیگری به رشد خود ادامه دهد، یعنی جنبش چریکی. در این ابرازات چند نکته اصلی اشتباه آمیز وجود دارد. اولاً ما توده‌ها را برای شکلی از مبارزه سازمان نمیدهیم. بلکه سازماندهی براساس منشی، شعارها و اهداف انجام میگیرد. توده‌های سازمان یافته و متشکل نیز از یک شکل مبارزه استفاده نمیکنند (همانطور که سازمان فقط شکلی از مبارزه را بکار نمی‌گیرد) بلکه در اشکال مختلفی مبارزه میکنند. آنچه که توده‌ها را جلب و سپس متشکل میکند منشی و اهداف و شمارهای مبارزه است و نه شکلی از مبارزه. برای رسیدن بآن اهداف است که توده‌ها این شکل یا آن

شکل از مبارزه را انتخاب کرده یا در اشکال مختلفی از مبارزه بمیدان میآیند. حتما یک شکل از مبارزه شکل عده مبارزه میشود ولی این بمعنای متشکل شدن توده ها برای شکلی از مبارزه نیست. مبارزه مسلحانه میتواند از طرف نیروهای انقلابی (مانند ایران) از طرف نیروهای ارتجاعی (پرتغال، ارتش آزادی-بخش دست راستی های شمال) یا از طرف هر دو همزمان (مانند برزیل: چریکهای انقلابی و کماندو های مرک دست راستی - آرژانتین: مارکسیستهای انقلابی و پرونیستهای چپ و دست راستیهای فاشیست) صورت گیرد. این شکل مبارزه نیست که تعیین میکند، بلکه مضمون و مشی است که تعیین کننده است. وقتی که عناصر و توده ها به مبارزه علیه ارتجاع اعتقاد داشته و آگاه شوند، زمانیکه شعارها و مشی یک سازمان بر خواستههای (روزانه یا آگاهانه) آنان منطبق شد به مبارزه روی میآورند و آنگاه است که اشکال مختلفی را تحت رهبری یک سازمان بخدمت میگیرند و عمدتا بیکی از اشکال بنا به ضرورت دست به مبارزه میزنند. این که متشکل شدن توده ها و رو آوردنشان بسازمان بخاطر شکلی از مبارزه است یا سازمان توده ها را برای شکلی از مبارزه نه برای هدفهای انقلابی متشکل میسازد اساسا نادرست است. ما توده ها را متشکل می سازیم تا رژیم را سرنگون کنیم و سوسیالیسم را ساختمان نائیم نه اینکه آنان را برای شکلی از مبارزه سازمان میدهیم. اشکال مبارزه و شکل عده آن (که هرگز در مبارزه توده ها تنها شکل نخواهد بود) را ضرورت دینارزه تعیین میکند. پس توده ها شکل یا اشکالی از مبارزه را انتخاب میکنند چون این شکل یا اشکال را برای پیشبرد اهدافشان لازم میبینند نه اینکه برای خاطر این شکل از مبارزه، مبارزه میکنند و سازمان می یابند. یک چنین برخوردی خالی کردن شکل از مضمون و مقدم داشتن آن، مقدم داشتن شیوه به مشی و مضمون مبارزه است. این چنین دیدی باعث میشود که شکل مستقل از مضمون مبارزه قلمداد شده و تقدیس شود، مبارزه مسلحانه بخودی خود تقدیس شود و نه مبارزه مسلحانه در خدمت اهداف انقلابی و با مضمون طبقاتی انقلابی. پس این تز که اساسا توده ها را باید برای شکلی از مبارزه جلب کرد و سازمان داد جدا ساختن کامل شکل از مضمون، شیوه از مشی و مقدم دانستن روش بر سیاست است. در حالیکه شکل و مضمون، مشی و هدف مقدم بر شکل و شیوه و روش است. ثانیا در بخش بعدی ابراز رفق میآید که کار سیاسی و تشکیلاتی با توده برای شرکت در مبارزه مسلحانه است که آنهم بعنوان یک حکم عام و همبستگی و مرحله ای در قیام نادرست میباشد. بعنوان حکم عام غلط است چه در مرحله تدارک کار سیاسی و تشکیلاتی حتما و لزوما برای شرکت توده ها در مبارزه مسلحانه نیست. ما با توده دانشجو کار سیاسی و در میان آنان کار تشکیلاتی نمیکنیم که همه به مبارزه مسلحانه روی آورند. حتی در اوج جنبش انقلابی و مرحله توده ای شدن آن نیز چنین ابرازی خیالبافانه است. ما با کار سیاسی در توده های دانشجو (بعنوان مثال) سعی میکنیم آگاهترین و پیشروترین بخش و عناصر را به تشکیلات و در نتیجه کار انقلابی بکشانیم و مبارزه بخشهای دیگر را سیاسی کنیم و به پشتیبانی از مبارزه مسلحانه وادار نائیم و عقب مانده ترین شان را با خواستههای صنفی - سیاسی به مقابله با دشمن کشانده یا لاقط بیطرف نائیم. ما تاکنون نه در تجربیات تاریخ دیده ایم و نه شنیده ایم که حزب یا سازمانی با توده کار سیاسی و در توده کار تشکیلاتی میکند که توده را به شکل عده مبارزه پیشرو بکشاند مثلا توده را مخفی کند یا مسلح سازد. شاید منظور رفق اینست که ما در توده ها کار سیاسی - تشکیلاتی میکنیم که در آینده و در زمانی خاص حد اکثر بخشهای توده به مبارزه مسلحانه روی آورند که در آنصورت بسیاری کلی رفق در ارتباط با ابراز قبلی تاثیر به متشکل ساختن توده برای شکلی از مبارزه بسیار ناروشن و نادقیق و حتی نادرست مطرح شده است. این ابراز از نظر عام بودن در ارتباط با مرحله فعلی نیز غلط است. چه در مرحله فعلی هیچ سازمانی اگر هم توده ها بیایند قادر بجنب و سازماندهی و رهبری آنان نیست وضافا اینکه اساسا چنین وظیفه ای را نیز ندارد. در کار سیاسی در توده آگاه کردن نسبی توده و سیاسی کردن آن از یکسو و جلب آماده ترین و پیشروترین عناصر و بخشها برای متشکل کردن آنها در سازمان از سوی دیگر هدف است. در مرحله تدارک انقلابی و کار سیاسی و تشکیلاتی در توده برای مسلح کردن آن یک تخیل

است که عاقبتی جز شکست و دلسردی ندارد صرف نظر از اینکه در ارتباط با بخش سوم این ابراز روشن میشود که نظر رفا از سیاسی کردن و متشکک ساختن کارگران، مخفی کردن آنان برای مبارزه چریکی است. یعنی بار دیگر ثابت میشود که رفا میخواهد با ورود در جنبش کارگری توده های کارگر را در مرحله تدارک بسه جنبش مسلحانه بکشاند و چون بنظر ما این دید آوانتوریستی پیشروگرا و خیالیافانه است ناچار تنها چند نفر از کارگران آگاه را از محیط زندگی و کار و فعالیت سیاسی خود جدا کرده و "پلگوهای حرفه ای" تبدیل خواهند کرد. این تزهان تزی است که ما بشدت انحرافی میدانیم. دلیل آن روشن است. در زمانیکه سازمان پیشرو احتیاج به سلولهای مخفی کارگری در میان توده های کارگر دارد که بتوانند نظریات، مشی، تئوریا و شعارهای سازمان را به میان توده های کارگر، به میان کارگاهها و کارخانه ها ببرد، در جنبش مطالباتی کارگران نقش سیاسی داشته و آنها هدایت سیاسی کنند و از این طریق هرچه وسیعتر توده های کارگری را به شعارها و اهداف سازمان جلب نماید و مبارزه توده ای سیاسی را با پشتیبانی سازمان سیاسی - نظامی و قدرت آتش آن برپا دارد، با بیرون کشیدن کارگران از محیط خود، پایگاه خود و امکان کار سیاسی سیستماتیک در کارخانه ها و کارگاهها و جمع بندی از خواسته های توده های کارگری را از دست میدهد. بنابراین هدف عمده سازمان سیاسی - نظامی از کار در میان توده ها در این مرحله جلب آنان برای دست زدن به مبارزه مسلحانه نمیتواند باشد بلکه برپاداشتن سلولهای سیاسی سمیات های سازمان و اعضا در محیط های کارگری و کارو هدایت سیاسی جنبش های خود بخودی توسط این اعضا و سمیاتها یعنی شرکت در مبارزه کارگری و تبلیغ سیاسی در آنست. امروزه ما تا مبارزه توده های مسلحانه راه درازی را در پیش داریم و آن مبارزه در هدف، برنامه و استراتژی و تاکتیکیا با مبارزه مسلحانه امروز تفاوت اساسی دارد (رجوع شود به مقاله ما در این زمینه). وقتی رفا ابراز میدارد که هدفشان در این مرحله از کار میان کارگران جلب توده ها به مبارزه مسلحانه یعنی شرکت دادن توده در مبارزه مسلحانه است، آنوقت نه تنها از مرحله تدارک انقلابی دید درستی ندارند بلکه از مبارزه مسلحانه چریکی در این مرحله برداشتی نادرست دارند و گرفتار این توهم اند که توده ها با مبارزه مسلحانه، فعلی و شرایط عینی امروز بصورت توده ای به مبارزه مسلحانه روی خواهند آورد. صرف نظر از همه تجربیات جنگ چریکی شهری در جهان، تجربه پنجساله رفا نیز جز اینرا ثابت کرده است. این دید و تحلیل رفا که مورد توافق ما نیست در دیگر بخشهای برخورد به مبارزه مسلحانه در این مرحله از مبارزه انقلابی لاجرم تاثیر میگردد. رفا در صفحات ۳۲، ۳۳ و ۳۴ نوشته خود بما ایراد میگرد که گفته ایم عملیات مسلحانه هسته سیستم حاکم را مورد حمله نه انهدام قرار میدهد و خود توضیح میدهند که عملیات مسلحانه تاثیر انهدامی نیز دارد. ما در بخش اول این مقاله توضیحی در اینباره دادیم که اولاً ما از انهدام هسته سیستم حاکم و نه یک جز کوچک ابزارها و وسایلش صحبت کرده ایم و ثانیاً منظور انهدام دستگاههای اعمال قدرت بود و نه قدرت انهدامی یک بعد در ارتباط با یک ساختمان، حال در اینجا میخواهیم رابطه این ابراز رفا را با مطلب بالا یعنی کار در توده ها برای جلبشان به مبارزه مسلحانه روشن سازیم. رفا در مورد قدرت انهدامی عملیات مسلحانه مینویسند:

"بنابراین عملیات ما فقط نسبت به قدرت کامل دشمن حمله نه انهدام است و

اما نسبت به جزئی از قدرت و سیستم او نقش منهدم کننده هم دارد."

از دو حال بیرون نیست. یا رفا در اینجا قدرت منهدم کننده را در رابطه با قدرت انهدامی بعد یا قدرت نابود کننده فتنگ مینیند یعنی براین عقیده اند که بمب گذاری در یک ساختمان سازمان امنیت بهر صورت ساختمان را منهدم میسازد و یا قدرت انهدامی را در رابطه با قدرت دشمن مینیند. یعنی از بین رفتن ساختمان سازمان امنیت بمعنای منهدم شدن یک جز از قدرت حاکم است. در مورد اول که نظر خود را در بخشهای ابتدائی این نوشته ابراز داشتیم. اما بگمان ما منظور رفا از این ابراز مورد دوم است. در

اینصورت نظر گسترده، رفا اینستکه از بین بردن يك ماهور یا منهدم کردن يك ساختمان سازمان امنیت بهر صورت جزئی هرچند کوچک از قدرت حاکم را نابود میسازد. بیشحاکم بر چنین اظهار نظری اینستکه مبارزه مسلحانه با عملیات انهدامی میتواند جز "بجز" قدرت حاکم را نابود ساخته و او را سرنگون سازد. نابودی ماهور دشمن فقدانی برای اوست و به تضعیف میانجامد و ادامه اینگونه ضربات میتواند بخشهایی از قدرت حاکم را منهدم سازد. این بیش و آن تحلیل و ابراز سختی متاثر از بلانکیسم و پوجیسم است (ما نمیگویم این همان است یا رفا چنین اند بلکه میگوئیم این بیش و تحلیل در حد نهائی متاثر از چنان تئوریا و بیشهایی است). در زمانیکه ما هنوز پایه های ابتدائی در توده زحمتکشان بنا نساخته ایم، در شرایطی که پیشرو "در محاصره" تساحبا و مرغان ماهیخوار است "عملیات مسلحانه و ضربات ما بدشمن قدرتمند فقط هدف سیاسی و تبلیغی را دنبال میکند و فقط خصلتی تبلیغی دارد. انهدام يك ساختمان سازمان امنیت یا معدوم ساختن يك مزدور ایدا برای نیروی مالی و نظامی - پلیسی رژیم شاه انهدام جزئی از قدرت مالی و نظامی - پلیسی او حتی جز "کوچک این قدرت نیز بشمار نمیروید. جای آن مزدور را بسادگی صدها مزدور و جای آن ساختمان را براحتی هزاران ساختمان میتواند بگیرد بدون اینکه این امر فشاری مالی و سیاسی برای رژیم فاشیستی ایران باشد. نابود ساختن يك ساختمان، يك مزدور و صدها سلسل آنقدر کوچک و بی تاثیر است که بحساب نیآید. اگر قبول کنیم که انهدام این چیزها بدون تاثیر مالی - نظامی و پلیسی برای رژیم است باید قبول کنیم که روی "انهدام جز" کوچکی "از قدرت رژیم ایدا نباید تنگه کرد. ابراز این امر که عملیات ما هر قدر کوچک تاثیر انهدامی در قدرت رژیم دارد تنها ناشی از دیدی است که ذکر کردیم. اینکه اگر بعضی متعجب گردیم ساختمانی متعلق بر رژیم منهدم میشود بمعنای منهدم شدن جزئی هرچند کوچک از قدرت سازمان امنیت نیست. اساسا فقدان آن ساختمان برای سازمان امنیت بحساب نمی آید. تنها تاثیر سیاسی - تبلیغی این عمل در روحیه مزدوران و در میان مردم است که مورد نظر ما بوده و هست. این ضربه، ضربه سیاسی است که کمک به شکستن افسانه قدرتی در ذهن توده میشدند. اینگونه بخشی از نیروی دشمن را نابود میکند. در مقولات استراتژی و تاکتیکهای جنگ نیز عملیاتی وجود دارد که دشمن را متزلزل میسازد، سربازان دشمن را به ترس وامیدارد لیکن در آنجا نیز گفته نمیشود که ما جزئی از نیروی دشمن را نابود کرده ایم، هرچند که این عملیات با بسبب نارنجک و غیره صورت میگیرد. باین عملیات در اصطلاح نظامی برتانه های روانی میگویند. در حالیکه زمانی بسیاران راههای استراتژیک یا مخازن آب و بنزین و اسلحه و مهمات صورت میگیرد آنرا نابودی بخشی از قدرت نظامی دشمن بشمار میآورند. اولی اساسا هدف نابودی قدرت دشمن را بطور مستقیم تعقیب نمیکند و فقط زمینه ضربات بعدی را فراهم میآورند و دومی مستقیما و اساسا نابودی بخش یا جزئی از ارتش دشمن را هدف خود قرار داده است. در مبارزه مسلحانه و نبرد انقلابی این تفاوت بخاطر تفاوت کیفی و مرحله ای بسیار عظیم تر و خصمکی میان آن بسیار دقیقتر و حتی تراست چه در دوران و شرایط و مراحل کیفی تفاوت انجام میدهد و نه مانند جنگهای کلاسیک همراه یکدیگر و بتناوب. ولی وقتی رفا میگویند که کارشان در کارگران بخاطر جلب توده ها بمبارزه مسلحانه است و عملیات مسلحانه در این مرحله بهر صورت و حتی بخشی از قدرت دشمن را منهدم میسازد مسئله روشن میشود. روشن میشود که رفا اعتقاد دارند که در این مرحله عمه باید (در نتیجه میتوانند چه اگر اساسا نمیتوانند و زمانش نرسیده است که ما نخواهیم خواست) اسلحه بدست گیرند و آرام آرام خواهند گرفت و ضمنا عملیات مسلحانه ماهیت انهدامی هم دارد و در نتیجه هر قدر بزرگتر (مثلا بجای يك ساختمان ده ساختمان، بجای يك طبقه عمارت ده طبقه عمارت) همانقدر قدرت انهدامی آن بیشتر. نتیجه منطقی چسی آبرازی اینستکه در این مرحله امکان نابودی دشمن و براداشتن جنگ توده ای ممکن و از آن بالاتر در حال شدن است. یعنی شرایط انقلابی وجود دارد و استراتژی نیروهای انقلابی جز بدست گرفتن قدرت سیاسی نیست. حال ما سؤال میکنیم اگر چنین است چرا رفا خود را نماینده طیف نمیدانند

و اگر نماینده صیقه نیستند چگونه با تحلیل‌های خود امکان بقدرت رسی پیشرو را باز می‌گازند و توده ای شدن مبارزه مسلحانه را تبلیغ می‌کنند؟ آیا این تحلیلی مارکسیستی است که در شرایط عدم شرکت بیش از ۹۰٪ پرولتاریای ایران حتی در ابتدای ترین مبارزات خود بخودی مطالباتی در شرایط عدم شرکت بیش از ۹۹٪ توده های مردم حتی در مبارزات سیاسی - اعتراضی از امکان توده ای شدن مبارزه مسلحانه سخن گفت؟ آیا میتوان در چنین شرایطی از انهدام اجزا، کوچک و جز، بقدرت حاکم توسط عملیات چریکی صحبت کرد؟ آیا چنین ابرازاتی آب با سیاب اپورتونیستها و رویونیستهای ضد مبارزه مسلحانه امروز نمیریزد که آنان قتلان بردارند که ما با عملیات مسلحانه (بقول آنان جدا از توده ها) می‌خواهیم جز، بجز نیروی قدرت حاکم را ضعیف کرده او را از پای بیاوردیم؟ از اینروست که رزمندگان پیشرو کمونیست سازمان چریکهای فدائی خلقی باید دقیقاً بر این ابرازات خود تا مل کنند. ما با این بینش و برداشت از مبارزه مسلحانه، گمونی جامعه مخالفیم و دلائل خود را مختصراً در اینجا و مفصلتر در مقاله مربوطه شرایط تدارک و نقش مبارزه مسلحانه ذکر کرده ایم. یکبار دیگر تکرار می‌کنیم که عملیات مسلحانه (انفجار - اعدام مزدوران و ...) در این مرحله فقط ماهیت سیاسی - تبلیغی دارد و بس.

* * *

لازم میدانیم اشاره ای به نکات مورد انتقاد در نوشته " در باره انقلاب " که رفا ما را متوجه آن ساخته اند بشیم. در ابتدای مقاله توضیح دادیم که این نوشته با بخشهای مختلف خود به چه مناسبت و در چه ارتباطی تهیه شد. یا اینکه بر اثر بی توجهی یا عدم اطلاع و ضیره مطالب نادرست یا نارسانایی در نوشته ما وجود دارد که در زیر بان اشاره می‌کنیم.

۱ - در مورد ایرادات بکار بردن اصطلاحات و الفاظ خارجی انتقاد رفا کاملاً بجا و صحیح است. در نوشته های بعدی و در این نوشته ما کمال کوشش خود را کردیم تا این نقص را برطرف نمائیم. البته رفا می‌دانند که بر سر قرینه فارسی برخی از اصطلاحات خارجی که در ادبیات مارکسیستی اغلب بکار می‌رود اختلاف نظر وجود دارد. مثلاً استروکتور را برخی بنیاد یا ساختمان و برخی سامان معنا می‌کنند و بکار می‌برند. لازم بذکر است که مثلاً بکاربرد سامان نیز همسازی یا فرهنگ ملی (۴۱) نیست ولی بهر صورت ما این کوشش را در منتهای درجه خواهیم کرد هر چند که واقفیم برای برخی از لغات مقارن فارسی اساساً وجود ندارد همانطور که در فرانسه و انگلیسی نیز نیست و حتی مترجمین آلمانی آلمانی مارکس ناچاراً خود آن اصطلاح و لغت را با آلمانی بکار می‌برند.

۲ - انتقاد رفا در مورد بکاربرد و استفاده از معانی نئی مانند ضد انگیزه ای که اصطلاح یک کارشناس نظامی ضد انقلاب است صحیح می‌باشد. این اصطلاح که از طرف جنبش مسلحانه (مجاهدین) بکاربرد شده است در اشتباه ما بی تاثیر نبوده است.

۳ - مطالبی از جمله نکته ای را که در صفحه ۶۶ آورده اید نکته صحیحی است و اشتباه از ما است. تاریخ را از روی آمار نباید و نمیتوان مطالعه کرد بلکه باید از روی اسناد و مدارک مورد مطالعه قرار داد. همچنین نکته ای را که در صفحه ۶۷ آورده اید نیز صحیح است. نوشته ما در این بخش یعنی " ... و در تشکیلات و پیراتیک انقلابی، در رفع نقصانها کوشش کرده و آمادگی کسار سیاسی - انقلابی در توده های کارگران را در خود از پیش فراهم آورند " نا رساست اگرچه در مفهوس که توضیح داده ایم درست است. لیکن نوشته میبایست رسا و روشن باشد و سو تفاهم یا برداشت دیگری جز آنچه کسه مورد نظر نویسنده است را امکان ندهد. در این مورد به پاره ای دیگر از ابرازات ما که باندازه کافی رسا نبوده است و همه جوانب مطلب را بررسی نکرده است نیز وارد است. مثلاً به بخشهاییکه ما بنسوان موضوعی خود و نه تحلیل به نوشته (در باره انقلاب) افزودیم و توضیح آنرا در اول همین مقاله داده ایم.

۴ - مطالبی را ابراز کرده ایم که صرفنظر مطالب در مردم ، ابراز نارسائی و غیره اساسا نادرست است و انتقاد رفقا کاملا وارد . مثلا نکته ای که در صفحه ۲۱ نوشته خود در مورد جنبش دانشجویی ذکر کرده ایم ما را بنیاد رستی نظرمندان رساند . شما نوشته اید که :

" زیرا اولاً " انرژی مبارزاتی قطبهای جدید " (یعنی مبارزات انقلابی خانین از دانشگاه) را بیشتر دانشجویان سالهای اخیر تشکیل میدهند نه دانشجویان دوره " فترت " ثانیا ساله بصورت انتقال مکانیکی یک کمیت از نقطه ای به نقطه دیگر در نظر گرفته شده و این متافیزیکی است "

و این ابراز شما بنا به تجربه و وقوف دقیق بواقعیات مورد تائید ما نیز هست و ما قبول میکنیم که دچار اشتباه بوده ایم . فقط اضافه کنیم که در نوشته " درباره " انقلاب " انتقال مکانیکی در نظر نبوده است . همچنین در صفحه ۹۹ به نکته ما در مورد روابط عقب مانده " جامعه " پیشین روسیه و بوروکراتیزم ناشی از آن ایراد گرفته اید . اگر این جمله بوروکراتیزم را فقط نتیجه " عقب ماندگی جلوه داده باشد انتقاد رفقا صحیح است . همچنین در زمینه " خوش نشینها و کارگران کشاورزی اگرچه با نظر رفقا موافق نیستیم لیکن نوشته خود را نیز در این زمینه انتقاد آمیز یافته ایم و انتقاد رفقا باعث وقوف ما شد . است .

بار دیگر نظر رفقا را جلب میکنیم که نوشته ما برای مصالحه و پخش وسیع نبوده است بلکه مسئولین نکات آن و ضمیمه را فقط بسا رفقای کادر نزدیک مطرح میساختند و تکرار بود بنا بر جمع بندی تکمیل و به تفصیل نکات آن مورد تحلیل قرار گیرد .

* * *

ما در این نوشته کوشش کردیم تنها با برخورد بیک سلسله مسائل اصلی نوشته رفقا قناعت ورزیم و لازم ندیدیم جز " جز " نوشته رفقا را حلاجی کرده و نکات مثبت و منفی آنها بیان داریم . همانطور که نوشته انتقاد بر (ملاحظاتی درباره " درباره " انقلاب ") بیان نکات مثبت مقاله (ملاحظاتی درباره " درباره " انقلاب ") نیست همانطور نیز حاوی همه انتقادات اصولی ما به نظریات رفقا در نوشته شان نمی باشد . یکی از این نظر که مثلا در مورد استالین ، مائوتسه دون ، جنبش مسلحانه ، مرحله انقلاب و غیره در مقالات مفصل دیگری که با این مقاله همراه است اظهار نظر کرده ایم و در نتیجه بحث جمله به جمله " نوشته رفقا خود بخود منتفی میشود و دیگر از این نظر که صرفنظر از تفصیل بی حد کلام و انتقادات ما ، برای بحثهای مختلف فرصت کافی وجود خواهد داشت ما کوشش خواهیم کرد که مطالب دیگر مورد انتقاد خود را بزودی تدوین کرده و به رفقا برای برخورد انتقادی واگذار کنیم .

گروه اتحاد کمونیستی